

چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

تبارشناستی خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی

بهمن احمدی امویی



چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

تبارشناسی خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی

بهمن احمدی امویی

کتاب‌های آسو

چگونه می‌توان یک کشور را دزدید?
تبارشناسی خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی
نویسنده: بهمن احمدی امویی
طراح جلد: کیوان مهجور

ناشر: بنیاد تسلیمی
سانتا مونیکا - کالیفرنیا
چاپ نخست: ۱۴۰۲

همهی حقوق برای ناشر محفوظ است.



تقدیم به کارگران و
زحمتکشان این سرزمین

فهرست

۹.....	مقدمه
۱۵.....	روش و اهداف خصوصی‌سازی
۲۱.....	دولتی شدن اقتصاد ایران
۴۹.....	خصوصی‌سازی در دولت چپ‌گرای میرحسین موسوی
۶۱.....	دولت اول هاشمی رفسنجانی
۶۵.....	خصوصی‌سازی در برنامه‌ی اول
۸۳.....	ورود وزارت اطلاعات و سپاه برای شرکت‌داری
۹۷.....	حوزه‌ی علمیه و خرید لاستیک‌سازی دنا
۱۱۱.....	برنامه‌ی دوم و عقب‌گرد از سیاست‌های تعديل اقتصادی
۱۱۵.....	تبديل سپاه به قدرتی اقتصادی، سیاسی و نظامی
۱۳۵.....	برنامه‌ی سوم؛ آغاز دوباره‌ی خصوصی‌سازی
۱۴۹.....	اهلیت در خصوصی‌سازی
۱۷۳.....	مولدسازی آخرین میخ تابوت خصوصی‌سازی
۱۸۱.....	پیوست‌ها

مقدمه

شتاپ‌الود، غیرشفاف، پرسش برانگیز، پاسخ‌گونبودن و پر از فساد و ناکارآمدی. این‌ها ویژگی‌های اصلی و ذاتی ساختار موجود خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی است. به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی در این زمینه در حال امتحان کردن روش‌های چین و روسیه (پس از اتحاد شوروی) به همراه نیمنگاهی به روش‌های غربی است. تصمیم‌سازان جمهوری اسلامی در مقطعی تصمیم‌گرفتند نهادهای دولتی را به مهم‌ترین افراد نزدیک به خود واگذار کنند، افرادی که خودی باشند و اهلیت داشته باشند. همین «أهلیت‌داشتن» و «خودی‌بودن» بود که خصوصی‌سازی را در جمهوری اسلامی به یکی از طولانی‌ترین پروژه‌های اقتصادی-سیاسی تبدیل کرد، پروژه‌ای که هنوز هم ادامه دارد و چشم‌اندازی بر پایان آن نیست. حکومت‌هایی که به‌واسطه انقلاب یا کودتا به قدرت می‌رسند و روند طبیعی شکل‌گیری خود را در بستر زمان و جامعه طی نمی‌کنند برای ایجاد، تقویت و گسترش بدنی اجتماعی خود اقدام به بذل و بخشش منابع عمومی و در اختیار قراردادن آن به طرفداران خود می‌کنند. مال خودسازی و غارت اموال عمومی برای حامی پروری و ارادت‌سالاری و ساختن طبقه و قشر همراه در جمهوری اسلامی به نام دولتی کردن آغاز و سپس به بهانه‌ی خصوصی‌سازی، اهلیت و درنهایت مولسازی در تمام چهار دهه‌ی گذشته به شیوه‌های مختلف و توسط گروههای سیاسی متعددی که به قدرت رسیدند با جدیت و شدت و ضعف‌هایی پیگیری شد.

۱۰ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

پدیده‌ی خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی در فضایی سرشار از تاریکی، بی‌قانونی، ابهام و سیاست‌زدگی مبتنی بر آزمون و خطای زاده شد، رشد کرد و به میدانی پر از فساد و ناکارآمدی و پر خطر برای بخش خصوصی و در عین حال سفره‌ای برای خواص بدلت. این پدیده از ابریحان‌های جمهوری اسلامی در پایان یک دوره‌ی چهل ساله است و مسیری طی کرده که تقریباً نمی‌توان در دنیا برای آن همتایی یافت.

خصوصی‌سازی در دنیا، به صورت عملی و جدی، در ابتدای دهه‌ی ۱۹۸۰ شروع شد و تقریباً بعد از یک دهه پرونده‌ی آن بسته شد. در برخی کشورها مثل روسیه، آذربایجان و لهستان در ابتدا تجربه‌ی ناموفقی بود، اما در برخی موارد خیلی سریع به مسیر مرسوم خود در دنیا بازگشت. اما جمهوری اسلامی در این مورد نیز، مثل بسیاری دیگر از موارد که به تجربه‌ی جهانی اهمیت نمی‌دهد، به دنبال آن رفت چرخ را خودش دوباره و چندباره اختراع کند. بخش «خصوصی‌تی» زاییده‌ی این اختراع است، فرزندی که تنها در اقتصاد ایران می‌توان سراغ آن را گرفت.

عمر ادبیات و اجرای خصوصی‌سازی در ایران تقریباً همسن‌وسال جمهوری اسلامی است؛ از ۱۰ تیر ۱۳۵۸ که شورای انقلاب قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران را تصویب و ابلاغ کرد و تاکنون همچنان به نظر می‌رسد این پروژه‌ی اقتصادی، سیاسی، امنیتی و نظامی هنوز در ابتدای راه خود قرار دارد. براساس قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران، غیر از صنایع زیربنایی چون نفت و گاز، پتروشیمی، برق و مخابرات و شیلات که پیش از آن نیز در اختیار دولت بود، تقریباً همه‌ی عرصه‌ی حیات اقتصاد ایران به دولت واگذار شد، از جمله: صنایع تولیدات فلزی مثل فولاد؛ مس و آلومینیوم؛ بانکداری؛ ساخت و مونتاژ کشتی و هواپیما؛ صنایع و معادن بزرگی که صاحبان آن‌ها روابط خاص و ویژه‌ای با رژیم پهلوی داشتند و به رانت‌هایی دسترسی داشتند؛ و مؤسسات و کارخانه‌هایی که وام‌های کلانی از سیستم بانکی قبل از انقلاب دریافت کرده بودند و در شرایط نامناسبی برای بازپرداخت بدھی خود قرار داشتند. به عبارتی، با این قانون تقریباً همه‌ی واحده‌ای تولیدی و صنعتی کشور که بیش از ده نفر شاغل داشتند دولتی شدند.

همهی این واحدها تقریباً با همان اهدافی دولتی شدند که ده سال بعد برای خصوصی‌سازی شان به آن استناد شد: خروج اقتصاد از وابستگی به نفت، استقلال کشور از طریق تولید کالاهای موردنیاز در حد خودکفایی و توسعه‌ی صادرات، گسترش زمینه‌ی کار و اشتغال و تخصص، احتراز از دولت‌سالاری و حمایت از فعالیت‌های غیردولتی و ابتکار در بخش خصوصی. این‌ها کلماتی بودند که با انتکا به آن، قانون حفاظت از صنایع در شورای انقلاب تصویب شد و تقریباً همهی اقتصاد ایران ملی شد. در برنامه‌ی اول توسعه‌ی نیز، بدون اشاره‌ی مستقیم به موضوع خصوصی‌سازی، از چنین ادبیاتی استفاده شد: تنظیم و استمرار نظام کارآمد تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، تدوین حوزه‌ی فعالیت دولت و کاهش تصدی‌گری، انتقال بخشی از وظایف دولت به بخش غیردولتی برای کاهش بار مالی خدمات دولتی، ایجاد تعادل اقتصادی و استفاده‌ی بهینه از امکانات کشور برای خصوصی‌سازی. ده سال پیش از آن از همین ادبیات برای دولتی‌کردن این واحدها استفاده شده بود. جالب اینکه در هر دو مورد دولت و حاکمیت جمهوری اسلامی در شرایط اجبار و اضطرار مجبور به اتخاذ این تصمیم‌ها شده بود.

با پایان جنگ به نظر می‌رسید که شاکله‌ی ساختار تصمیم‌سازی جمهوری اسلامی به این نتیجه رسیده بود که نظام اقتصادی کشور، بدون تغییر در ساختار سیاسی، باید دستخوش تغییراتی شود، همان کاری که در چین تجربه شده بود و ظاهراً جواب لازم را به مدیران ارشد حزب کمونیست داده بود و از آن رضایت داشتند. یکی از این تغییرات توجه به بخش خصوصی و گسترش آن و همچنین سبک‌کردن بار مالی دولت بود، دولتی که پس از جنگ بهشت دچار مشکلات مالی بود و به نقدینگی و روتق و پاسخ‌گویی به خواسته‌های مردم نیاز داشت، خواسته‌هایی که بیش از ده سال بر آن‌ها سرپوش گذاشته شده بود.

سال ۱۳۶۸ تقریباً همهی آن‌هایی که ده سال پیش از آن منادی و مدافعان اقتصاد دولتی بودند پرچم اقتصاد آزاد را برافراشتند. ظاهراً پارادایم جمهوری اسلامی تغییر کرده بود و بدون تغییر در ساختار سیاسی به دنبال ایجاد تغییراتی در ساختار اقتصادی بود. احساس می‌شد با اجتماعی که در رأس نظام و بین شخصیت‌های طراز اول کشور شکل گرفته بود این مسیر جواب قانع‌کننده‌ای به دست دهد.

در این میان، خصوصی‌سازی و واگذاری بخشی از اموال دولت – که در سال ۱۳۶۸ مورد توافق قرار گرفته بود – به حدی با موانع و مشکلات متعدد ناشی از آشتفتگی نهادی مواجه شد که هنوز هم پس از سی سال خیلی‌ها می‌پرسند که چرا خصوصی‌سازی اتفاق نیفتاد و اگر هم به اسم خصوصی‌سازی کارهایی شد، عموماً قابل دفاع نیست. عده‌ای وابسته کردن منابع مالی بودجه‌های سنواتی دولت به این واگذاری‌ها را یکی از این موانع می‌دانند.

بررسی نحوه واگذاری‌ها و تنوع خریداران نشان می‌دهد که بخش عمومی غیردولتی، نهادهای نظامی و انتظامی، بینادهای عام‌المنفعه‌ی مذهبی و فرهنگی و علمی و نهادهای حکومتی و انقلابی عمدت‌ترین برنده‌گان فضای ناشی از آشتفتگی نهادی در حوزه‌ی خصوصی‌سازی بودند.

اما برای پی‌بردن به ماهیت و چرایی درپیش‌گرفتن این روند باید چند پرده را کنار زد و نگاهی به برخی زوایای پنهان اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی انداخت. برای روشن‌شدن این زوایایی پنهان باید به سراغ کسانی رفت که خود در لایه‌های دوم و سوم تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی بودند و شنیده‌ها و حکایت‌هایی دارند از مسیری که به اینجا رسیده است.

یکی از مشکلات این روند مبتنی بر آزمون و خطا این است که کمترین سند و مدرک و نوشته‌ای وجود دارد که این مسیر را مکتوب کرده باشد و جز تعدادی قانون و مقررات بقیه را باید از زیان دست‌اندرکاران شنید. به هر کدام هم که مراجعه می‌کنی برای توضیح و توجیه چگونگی شروع و کلنگ‌زدن خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی به ابتدای انقلاب و مصوبات شورای انقلاب و ملی‌کردن عمدتی اقتصاد و فعالیت‌های آن اشاره می‌کنند و دوران جنگ را هم مشوقی برای تداوم آن می‌دانند. با آغاز سال ۱۳۶۸ و خصوصی‌سازی‌ها، دیگر مسیر داستان‌هایی که شنیده می‌شود یکسان نیست و هر کدام نکته‌ای برای گفتن دارد که دیگری ندارد یا نمی‌دانسته یا اینکه نخواسته بگوید. حسین مرعشی، از نزدیک‌ترین افراد به هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور و مجری پروژه‌ی خصوصی‌سازی در سال ۱۳۶۸، می‌گوید:

همه‌چیز عادی بود. فقط رقابت‌های شخصی روی داده در سطوح کلان سیاسی کشور مسئله را عرض کرد. تا زمان سال دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی مشکلی نبود. هنوز

دو سال از برنامه‌ی توسعه نگذشته بود که این اتفاقات و اختلاف‌نظرها خود را شاند داد. اساس مشکلی که در ایران به وجود آمد همین بود. مهم‌ترین مشکل ما این بود که هنوز ماشین به سرعت مورد نظر نرسیده ترمز کردیم.^۱

اما برای پیدا کردن دلایل این اختلاف راه به جایی نمی‌بری. برخی ترجیح می‌دهند وارد سیاست نشوند و از همان جایی که نشسته‌اند به مسائل نگاه کنند و از اینکه دیگر به بازی گرفته نمی‌شوند رنجیده باشند. بعضی دیگر از ورود به آن ابا دارند و عده‌ای ساختار اقتصاد سیاسی را به پیش می‌کشند و تعدادی نیز پای نظامیان را و می‌گویند چاره‌ای نبود جز اینکه سهمی به آن‌ها بدھیم؛ اگر نمی‌دادیم، خودشان از راه‌های دیگر آن را می‌گرفتند.

خصوصی سازی یک فرایند اقتصاد سیاسی است و تعیین می‌کند که قرار است در اثر اجرای آن کدام گروه‌ها منتفع شوند و منافع چه گروه‌هایی در خطر بیفتد. برای من، به عنوان یک اقتصاد‌خوانده و روزنامه‌نگاری که در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی فعالیت دارد، همواره این پرسش مطرح بوده که در این مسیر چه افرادی از خصوصی سازی و مسیر و شیوه‌ای که طی کرده بهره‌مند می‌شوند و با بهره‌مندی آن‌ها چه افراد و گروه‌های سیاسی و اجتماعی‌ای احساس می‌کنند منافشان در خطر افتاده است. در واقع، تضاد منافع این گروه‌ها تا چه اندازه در تعیین مسیر و روند در پیش‌گرفته شده مؤثر بوده است؟

بخش عمده و اصلی این روند را باید از زبان دست‌اندرکاران این فرایند ۳۵ ساله شنید، فرایندی که به صورت مکتوب در جایی ضبط و ثبت نشده است. برای درک بهتر تبارشناسی خصوصی سازی در جمهوری اسلامی و نوشتن داستان آن، به جز مراجعه به اطلاعات و ارقام کتابخانه‌ای، لازم بود با این افراد گفت و گو کنم و با به‌چالش‌کشیدن آن‌ها در این گفت‌و‌گوها به پاسخ درخوری دست یابم. برای ترسیم این روند با دوازده نفر از دست‌اندرکاران و افراد مرتبط با موضوع بیش از ۳۵ ساعت گفت‌و‌گو کردم. هرچند می‌خواستم با افراد بیشتری این گفت‌و‌گوها را ادامه بدهم، در این راه ناکام بودم و نتوانستم آن‌ها را راضی به مصاحبه درباره‌ی چنین موضوعاتی کنم. یکی از این افراد محسن رضایی است.

۱. گفت‌و‌گوی شفاهی با حسین مرعشی، ۱۴۰۰.

۱۴ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

نام او در تعدادی از مصاحبه‌ها بارها تکرار شد و عده‌ای او را نقد کردند و، بنابراین، لازم بود حرف‌های او هم شنیده شود.

حاصل کار کتابی است که در دست دارد. در پانوشت‌های صفحات مختلف کتاب بارها از عنوان «گفت‌و‌گوی شفاهی» استفاده شده که در واقع ارجاعی است به مصاحبه‌هایی که با افراد مختلف کردم. خیلی امیدوار بودم که این کتاب با کمترین تغییراتی در محتوا و لحن بیان در ایران و به صورت رسمی منتشر شود. اما پس از نزدیک دو سال مذاکره با ناشران مختلف امکان انتشار آن میسر نشد.

شهریور ۱۴۰۲

روش و اهداف خصوصی‌سازی

برای شروع به قسمتی از مقاله‌ی «بررسی مفاهیم و نظریه‌های خصوصی‌سازی و موقفیت‌های جهانی» می‌پردازیم:

گرایش کشورهای جهان سوم به خصوصی‌سازی، قبل از آنکه زاییده‌ی نیاز واقعی پدیدارشده از متن اقتصادشان باشد، از فشارهای محیطی و تمایل به همگامی با اقتصاد جهانی منتج شده است. این کشورها از خصوصی‌سازی انتظاراتی از قبیل تغییر مدیریت دولتی به مدیریت خصوصی که تصمیم‌هایش براساس نفع شخصی است، جایگزینی اهداف اداری مبتنی بر مسائل سیاسی به اهداف تجاری و انگیزه‌ی سودآوری، تخصیص منابع مالی به سرمایه‌گذاری بر مبنای کارایی آن‌ها، کاهش فرصت‌های بهره‌برداری از امتیازات توسط اشخاص ذی‌نفع، کاهش فساد در اداره‌ی شرکت‌ها، گسترش امکانات برای تسريع رشد و توسعه‌ی اقتصادی داشتند. خصوصی‌سازی در ایران در سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۴۲ به عنوان یکی از اصول انقلاب سفید معرفی شد و روند جدید خصوصی‌سازی در ایران از سال ۱۳۶۸ به بعد و در چارچوب سیاست‌های اقتصادی دولت و برنامه‌ی اول توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران آغاز شد و براساس مصوبه‌ی دولت وقت بهمنظور دستیابی به اهداف ارتقای کارایی فعالیت‌ها، کاهش حجم تصدی دولت در فعالیت‌های اقتصادی و خدماتی غیرضروری، ایجاد تعادل اقتصادی، استفاده‌ی بهینه از امکانات کشور انجام پذیرفت... البته خصوصی‌سازی دارای تعاریف متعددی است... راجح‌ترین تعریف خصوصی‌سازی به تغییر در مالکیت یک بنگاه دولتی به بخش خصوصی اشاره می‌کند. در تعریفی دیگر،

۱۶ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

خصوصی‌سازی شامل آزادسازی یا مقررات‌زدایی و ورود به فعالیت‌هایی است که قبل از در انحصار بنگاه‌های دولتی بوده و ورود به خصوصی به آن توسط قوانین و مقررات مختلف محدود شده است... .

دولتها در هر دو گروه کشورهای توسعه‌یافته یا درحال توسعه (به طور اعم) در چارچوب تعاریف و مفاهیم فرق، اهداف ذیل را در امر واگذاری فعالیت‌های اقتصادی‌شان به بخش خصوصی دنبال می‌کنند:

الف) رهاکردن بودجه‌ی دولت از فشار مالی شرکت‌های دولتی، مانند الزامات کمک‌هزینه و الزامات پرداخت بدھی؛

ب) افزایش کارایی شرکت‌های تحت مالکیت دولت؛

ج) گسترش مالکیت در بخش خصوصی و مشارکت مردم در فعالیت‌های اقتصادی؛

د) توسعه‌ی بازارهای سرمایه در اقتصاد و هدایت پس‌اندازهای مردم به‌سوی فعالیت‌های تولیدی؛

ه) کاهش درجه‌ی فعالیت انحصاری در اقتصاد و ایجاد رقابت بیشتر.

واژه‌ی خصوصی‌کردن و خصوصی‌گرانی برای اولین بار در زبان انگلیسی در سال ۱۹۸۳ در فرهنگ لغت دانشگاهی جدید ویستر چاپ و رسمیاً تصویب شد. از واژه‌ی خصوصی‌کردن معانی متناوتی به ذهن خطور می‌کند. یکی از طرق تبیین معنی این واژه ارتباط‌دادن آن با فعالیت‌ها و اقدامات دولت در جهت تأمین کالاها و خدمات است. اما کاربرد واژه‌ی خصوصی‌سازی برای فروش دارایی‌های بخش عمومی پدیده‌ی بارز دهه‌ی ۱۹۸۰ است... .

مقایسه‌ی ویژگی‌های رفتاری بنگاه‌های دولتی و خصوصی		
بنگاه بخش دولتی	بنگاه بخش خصوصی	ویژگی‌های رفتاری
وابستگی کامل یا حداقل زیاد به بودجه‌ی دولت	دارای خودمختاری کامل	۱. رفتار مالی
میهم، متعدد و متضاد	روشن و مشخص	۲. اهداف تجاری
بهدلیل وجود اهداف اجتماعی تأکید بر آن اندک و زیان‌دهی بنگاه توجیه می‌شود.	اصلی‌ترین هدف بنگاه	۳. سودآوری
تحت تأثیر عوامل برونزا، بهویژه عوامل سیاسی در تصمیم‌گیری‌های عملیاتی	وجود استقلال عملیاتی کامل	۴. استقلال عملیاتی
تأکید بر عواملی مانند سطح اشتغال، ثبت قیمت‌ها، میزان فروش، هزینه‌های تولید، مدنظر قارندادن کارایی عمومی	استفاده از معیارهایی مانند حجم تولید، میزان فروش، هزینه‌های تولید، قیمت تمام شده	۵. ضوابط ارزیابی عملکرد
مصون از رقابت بهدلیل وجود قوانین و مقررات حمایتی	مواجهه با رقابت شدید رقبای داخلی و خارجی	۶. رقابت‌پذیری

فصلنامه‌ی علمی نگرش‌های نوین بازرگانی، آذر و دی ۱۴۰۰

۱۸ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

راههای خصوصی‌سازی:

- سهامداری (مشارکت) استراتژیک؛
- فروش استراتژیک - به واسطهٔ مذاکره یا مزایده؛
- عرضهٔ عمومی - بورس اوراق بهادار؛
- مالکیت شرکتی کارکنان؛
- سازماندهی و رهبری کنسرسیو姆 فروش سهام به وسیلهٔ مدیریت فعلی؛
- بروندسپاری خدمات (به جز فعالیت‌های بنیادی).

مزایای خصوصی‌سازی:

- کاهش دیون انباشتہ؛
- انتقال ایدهٔ جدید مدیریت و فناوری به بخش اصلی (مادر)؛
- تخصص بهینه و اثربخش منابع؛
- عرضهٔ خدمات بهتر؛
- سود بالاتر.

اهداف خصوصی‌سازی:

- پاره‌ای از اهداف خصوصی‌سازی عبارت‌اند از:
 - پویاشدن اقتصاد توسط نیروهای بازار؛
 - افزایش کارایی و بازده تولید؛
 - افزایش کیفیت و تنوع کالاها و خدمات؛
 - توسعهٔ بازار سرمایه؛
 - گستردگی مالکیت سهام؛
 - کاهش دخالت دولت در اقتصاد و بازرگانی؛

– ایجاد فضا و شرایط رقابت بیشتر در اقتصاد؛

– سهیم کردن کارگران در کارخانه‌ها؛

– ایجاد امکانات و منافع برای مصرف کنندگان؛

– تغییرات بنیادین و اساسی در عملکرد صنایع دولتی؛

– گذر از اقتصاد دستوری و متمنکر به اقتصاد آزاد؛

– کاهش زیان‌های انباشته شده در بنگاه‌های دولتی.^۲

تجربه‌ی کشورهای موفق

یلدا راهدار، نایب‌رئیس سازمان ملی کارآفرینی، در یادداشتی درباره‌ی تجربه‌ی کشورهای موفق در زمینه‌ی خصوصی‌سازی چنین می‌نویسد:

ترکیب محدودیت‌های بودجه‌ای و ناکارآمدی بخش دولت‌ها را ترغیب کرد تا اقدامات ابتکاری بخش خصوصی را بیشتر تشویق کنند و تعداد فزانیدهای از دولت‌ها اکنون به طور فعال سیاست خصوصی‌سازی را آغاز کرده‌اند. در ترکیه این موضوع به یک طرح اصلی در سیاست دولت تبدیل شده است و یک استراتژی خصوصی‌سازی در حال آماده‌سازی است. تجدید ساختار گسترده‌ی شرکت‌های سیمان، منسوجات، کود کاغذ و خمیر کاغذ از جمله پیشنهادات واگذاری آن‌ها به بخش خصوصی است. علاوه بر این، بزرگ‌ترین بانک دولتی ترکیه، «زیرات بانکاسی»، قصد دارد سهام نوزده شرکت متعلق به خود را بفروشد. یکی از شرکت‌های هولپیمایی ملی نیز برای واگذاری به بخش خصوصی برنامه‌ریزی شده است.

در آمریکای لاتین کشورهای بزرگ بدھکار، یعنی آرژانتین، بربزیل و مکزیک، سعی کرده‌اند کسری‌های بخش دولتی خود را از طریق خصوصی‌سازی کاهش دهند. پیشنهادات دولت آرژانتین که در اوایل سال ۱۹۸۶ مطرح شد صریحاً به ارتباط بین وام‌های اضافی و اصلاح سیاست‌ها مرتبط بود. اما واگذاری برنامه‌ریزی شده‌ی شرکت بزرگ فولاد «Somisa» و همچنین تعدادی از شرکت‌های پتروشیمی و شیمیایی به دلایل سیاسی و اقتصادی با مشکل رویه رو شده است. در بربزیل سهام بدون رأی در شرکت نفت دولتی پرسود «پتروبراس» فروخته شده و مالکیت تعدادی

۲. مهدی مهدی‌زاده رستم و دیگران، «بررسی مفاهیم و نظریه‌های خصوصی‌سازی و موفقیت‌های جهانی»، فصلنامه‌ی علمی نگرش‌های نوین بازگرانی، سال دوم، شماره‌ی ۵ (پیاپی ۱۱)، آذر و دی ۱۴۰۰، صص ۱۵۵-۱۴۰.

۲۰ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

از تولیدات به بخش خصوصی منتقل شده است. در مکریک دولت در پایان سال ۱۹۸۵ اعلام کرد که پانزده کشوری که بیشتر درگیر گردشگری هستند به منافع خصوصی فروخته شوند.

در بنگلادش، به عنوان بخشی از یک بسته اصلاحات، تقریباً صد شرکت دولتی، از جمله فولاد زیان‌ده و شرکت‌های مهندسی، به بخش خصوصی فروخته شده است. بخش‌های زیادی از صنعت نساجی نیز به مالکیت خصوصی منتقل شده است. در تایلند دولت سیاست عدم ملی‌سازی را توسعه داد که تعداد شرکت‌های دولتی از ۱۰۹ شرکت در اوایل دهه ۱۹۶۰ به سطح فعلی شصت ۶۰ شرکت کاهش داده است.

طی برنامه‌ی خصوصی‌سازی انگلستان، شامل انتقال شرکت‌ها از بخش دولتی به بخش خصوصی، شرکت‌های مستقر در انگلیس تکنیک‌های ابتکاری را در سراسر فعالیت‌های مرتبط توسعه داده‌اند. این تکنیک‌ها عبارت‌اند از:

- تجدید ساختار کامل صنایع بهمنظور تمرکز بیشتر بر فعالیت‌های اصلی تجاری؛
- طراحی و ایجاد ترتیبات ناظارتی برای صنایعی که مقدار قابل توجهی از قدرت انحصاری در آن‌ها اجتناب‌ناپذیر باشد؛ بنابراین، امکان توسعه‌ی تجارت در کنار حمایت از مصرف کنندگان را فراهم می‌کند؛
- ایجاد و توسعه‌ی تکنیک‌های جدید فروش، از جمله مشارکت گستره‌ی خردهفروشی در بازارهای سرمایه و تکنیک‌های ابتکاری قیمت‌گذاری و توزیع که اکنون در سراسر جهان به تصویب رسیده است؛

تجارب در آلمان نشان داده که خصوصی‌سازی عنصر مهم برای افزایش کارآمدی و پویایی سیستم اقتصادی، بسیج منابع خصوصی برای فرایند توسعه، بهبود تخصیص منابع عمومی و، آخرین اما مهم‌ترین، کاهش بدھی‌های عمومی و یا محدودیت‌های بودجه‌ی دولت بوده است.^۳

۳. یلدا راهدار، «چرا خصوصی‌سازی در ایران شکست خورده است؟»، پایگاه خبری اتاق ایران، ۱۷ آبان ۱۳۹۹.

دولتی شدن اقتصاد ایران

روند دولتی شدن تمام عرصه‌ی اقتصاد کلان ایران از زمان رضاشاه شروع شد و پس از آن هم گستردتر شد و هم عمق بیشتری پیدا کرد. تمرکزگرایی و دادن نتش فعال به دولت درباره‌ی همه‌چیز، از نوع پوشش مردم گرفته تا طرح‌های صنعتی و تجاری، رفته‌رفته منجر به دولتی‌سازی گسترد شد.

[این] تمرکزگرایی ریشه در مبنای فکری رضاشاه داشت که آن را ناسیونالیسم دولت‌گرا و او را آئاتورک ایرانی می‌داند. او در روند کلان نوسازی‌ای که در پیش گرفته بود دولت خویش را مرکز همه‌ی طرح‌های نوسازی، شامل طرح‌های فرهنگی، اجتماعی، صنعتی و تجاری، قرار داد. این مبنای فکری منجر به ایجاد یک اقتصاد کلان دولتی شد.^۴

پس از او، در دوره‌ی پهلوی دوم همچنان می‌توان ردپای گرایش به اقتصاد دولتی را در حاکمیت مشاهده کرد. محمود خیامی، از بنیان‌گذاران ایران‌ناسیونال که بعدها به ایران‌خودرو تغییر نام داد، در گفت‌وگوهایی تأکید کرد که به رغم تشویق شاه و هواداری جدی او از رشد صنایع و تقویت بخش خصوصی در ایران، در او گرایشی به اقتصاد دولتی هم وجود داشت که گهگاه آن را به نمایش می‌گذاشت. بارها ادعا می‌کرد که از همه‌ی سوسیالیست‌ها سوسیالیست‌تر و از همه‌ی انقلابی‌ها انقلابی‌تر است.

۴. محمد سمعی (۱۳۹۷) نبرد قدرت در ایران. تهران: نشر نی، ص ۳۰.

به اقتضای همین دولت‌زدگی بود که نخستین دانشگاه خصوصی ایران (دانشگاه ملی دیروز و شهید بهشتی امروز) که با کمک و حمایت خود شاه ایجاد شده بود، اجباراً و برخلاف میل مؤسس آن، یک دانشگاه دولتی شد. به علاوه، شاه به تأسیس نخستین شبکه‌ی تلویزیونی در ایران که آن‌هم با همت بخش خصوصی کشور و (حیب ثابت) تحقیق یافت کمک فراوان کرد، اما در کمتر از ده سال پس از آغاز به کار شبکه‌ی آن‌هم، برغم میل مؤسس آن، دولتی شد. از دیگر مصادیق این سیاست دولت‌زدگی را باید دولتی کردن معدن مس سرچشم‌مehr دانست. این معدن به کمک خانواده‌ی رضایی به راه افتاد. آن‌هم پس از اینکه چندین شرکت اروپایی و آمریکایی معدن را خریدند و پس از مدتی آن را به سان معدنی عملتایی فایده‌ی واگذاشتند، اما به مجرد روشن شدن ابعاد عظیم مس موجود در معدن، که به روایتی دومین معدن بزرگ مس دنیاست، بدون آگاهی و رضایت رضایی‌ها معدن دولتی اعلام شد.^۵

با افزایش نقش نفت در اقتصاد سیاسی ایران این روند و گستره‌ی آن بیش از پیش شتاب گرفت، به طوری که بعد از کودتای ۱۳۴۰ مرداد هم‌نشینی دولت و نفت، صنعت با دولت و زیربنایها با دولت و نفت شکل گرفت و به هم وابسته شدند. از اواسط دهه‌ی ۱۳۴۰ به بعد دولت با کسری بودجه و به موازات آن در دهه‌ی ۱۳۵۰ با گرانی نفت مواجه شد. درنتیجه، دولت خیلی شدید و گسترده وارد اقتصاد شد و در اقتصاد بخش عمومی و تولید اقتصادی سرمایه‌گذاری‌های زیادی کرد. بیماری هلندی شکل گرفت و تورم به بالای ۲۰ درصد رسید و تا قبل از انقلاب در همان سطح بالای ۲۰ درصد ماند. البته در این بین و در دهه‌ی ۱۳۴۰ تحولات اقتصادی-سیاسی مهمی در ایران روی داد که بسیاری از تحلیلگران آن تحولات را زمینه‌هایی برای انقلاب ۱۳۵۷ ارزیابی می‌کنند.

دهه‌ی ۱۳۴۰ در تاریخ اقتصاد سیاسی ایران جایگاه ویژه‌ای دارد. این دهه در بیشتر سال‌های خود آرامش نسبی داشت، آرامشی که هیچ‌گاه قبل و بعد از آن تجربه نشد. شاید این دهه را بتوان باثبات‌ترین دهه‌ی صد سال اخیر ایران دانست. به واسطه‌ی اجرای دو برنامه‌ی هفت ساله که پیش از این دهه شروع شده بود و همچنین اجرای دو برنامه‌ی دیگر در همین دهه، ساختارهای اقتصادی،

۵. عباس میلانی (۲۰۱۳) نگاهی به شاه. تورنتو: پرشین سیرکل، ص ۳۹۳.

اجتماعی و فرهنگی و، به تبع آن، شرایط سیاسی ایران دگرگون شد. از نظر اقتصادی، با تأسیس بانک مرکزی ایران در سال ۱۳۳۹ و نهادهایی چون سازمان گسترش و نوسازی و بانک صنعت معدن و شکل‌گیری برندهایی در بخش خصوصی، این دهه یکی از موفق‌ترین زمان‌ها برای اقتصاد ایران بود. البته ثبات ایجادشده در حوزه‌ی اجتماعی و سیاسی و همچنین نرخ‌های رشدی که اقتصاد ایران در این دهه تجربه کرد شرایط را برای گسترش اقتصاد بخش خصوصی فراهم کرد. برنامه‌ی اصلاحات ارضی و شکل‌گیری یک طبقه‌ی متوسط در سایه‌ی پول‌های فراوان نفت از دیگر ویژگی‌های این دوران است.

هدف اصلی برنامه‌های عمرانی از این قرار بود: انتقال کامل جامعه‌ی ایران از لحاظ اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی از کشوری عقب‌مانده با درآمد سرانه، بهداشت و آموزش پایین به کشوری توسعه‌یافته در رده‌ی کشورهای پیشرفته‌ی غربی. در عمل و پس از اجرای سه برنامه‌ی عمرانی از پنج برنامه‌ی موردنظر، ساختار اقتصاد ایران – از نظر تولید ثروت، درآمد سرانه، جایگزینی صنعت با کشاورزی، ورود فناوری و سازمان‌ها و ساختارهای مدرن به نظام اقتصادی و پیشرفت‌های کمی و تکنولوژیکی – کاملاً دگرگون شد، اما هم‌زمان از جنبه‌ی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شکاف‌های موجود در جامعه‌ی ایران به چنان ژرفای آشتبانی‌پذیری رسیده بود که به انقلاب بزرگ بهمن ۱۳۵۷ رسید.^۶

برنامه‌ی دوم عمرانی هفت‌ساله نسبت پس‌انداز به تولید ملی را از ۶ درصد در سال ۱۳۳۴ به ۱۹ درصد در سال ۱۳۳۸ و تولید ملی را به قیمت جاری از ۱۴۳ میلیارد ریال در آغاز اجرای برنامه به ۳۴۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۴۱ رساند. این رقم رشد ۱۴۰ درصدی در طول هفت سال و رشد متوسط سالانه‌ی ۱۳ درصد را نشان می‌دهد. برنامه‌ی دوم عمرانی، که از اول مهر ۱۳۳۴ تا پایان شهریور ۱۳۴۱ اجرا شد، ایجاد و توسعه‌ی تأسیسات زیربنایی عمدت را تحت عنوان چهار فصل کشاورزی و آبیاری، ارتباطات و مخابرات، صنایع و معادن و امور اجتماعی، بهداشت و شهرسازی هدف‌گذاری کرد.^۷

۶. سعید لیلاز (۱۳۹۲) موج دوم تجلد آمرانه در ایران. تهران: انتشارات نیلوفر، ص ۲۳.

۷. بهمن احمدی امویی، «مرکز مطالعات مدیریت ایران (ICMS) تا دانشگاه امام صادق»، ویلادگ بهمن احمدی امویی، ۱۵ بهمن ۱۴۰۱.

در چنین شرایطی بود که برنامه‌ی پنج ساله‌ی سوم به اجرا درآمد. این برنامه در طول پنج سال و نیم اجرا به بسیاری از اهداف خود دست یافت. از نظر کمی مهم‌ترین هدف این برنامه رسیدن به نرخ رشد اقتصادی متوسط سالانه ۶ درصد بود. این رشد منع اصلی بودجه‌های اجتماعی و اقتصادی برنامه را تأمین می‌کرد و موتور محرکه‌ی آن به شمار می‌رفت. عملکرد این شاخص تا پایان دوره‌ی برنامه، یعنی سال ۱۳۴۶، از ارقام پیش‌بینی شده عبور کرد و رشد تولید ناخالص ملی در طول کل برنامه به ۸/۸ درصد رسید.

در این دوران بخش خصوصی ایران در بخش صنعت و معدن به گستردگرترین شکل ممکن سرمایه‌گذاری‌ها مشارکت داشت. رشد و اندازه‌ای که پیش‌وپیش از آن هرگز تکرار نشد. از جمله اقدامات مهم برنامه‌ی سوم تأسیس سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران در سال پایانی برنامه، تیر ۱۳۴۶، بود. دیگر اقدامات مهم صنعتی صورت گرفته در این دوران تأسیس کارخانه‌های خودروسازی (سواری، کامیون و اتوبوس)، موتورسازی، فلزکاری، صنایع پتروشیمی، تأسیس ذوب‌آهن اصفهان، تولید سیمان، ماشین‌آلات کشاورزی و لوله‌سازی بود که همگی از جمله‌ی صنایع سنگین محسوب می‌شوند. پیش از همه‌ی این‌ها و در سال قبل از شروع دهه‌ی ۱۳۴۰، در سال ۱۳۳۷، بانک مرکزی ایران تأسیس شد و ساختار پولی و بانکی کشور وارد دوران جدیدی شد.^۸

هرچند ظاهراً شخص شاه چیز دیگری در ذهن داشت. او در سال ۱۳۳۸، پس از یک تور اروپایی و دیدار از انگلستان، دانمارک و هلند، به فرانسه رفت و در دانشگاه سورین برای ایرانیان سخنرانی کرد. برخی این سخنرانی را نشان‌دهنده‌ی ذهنیت سوسیالیستی او می‌دانند. او گفت: کشورهای اسکاندیناوی ملت‌هایی مترقبی‌اند، اما برنامه‌ی عدالت اجتماعی ما مترقبی‌تر است، زیرا صنایع سنگین، صنعت نفت، آهن و فولاد در ایران ملی است. زغال‌سنگ و منابع زیرزمینی و تلفن و بنادر متعلق به عموم است، درحالی‌که در آن کشورها اغلب این صنایع ملی نیست و در اختیار بخش خصوصی است.

تنها همین چند جمله‌ی نقل شده از شاه نشان می‌دهد که تا چه میزان درکش از سوسیالیسم سطحی و غیرواقعی بود و اینکه او سرمایه‌داری دولتی را با

سوسیالیسم اشتباه گرفته بود. البته در آن دوران همه‌ی کشورهای نوظهور صنعتی دهه‌های بعد با کمک سرمایه‌داری دولتی به رشد اقتصادی بالایی دست می‌یافتدند.

از انگلستان قرن ۱۶ میلادی، هیچ ملتی بدون کمک چشمگیر و حمایت دولت از همان مراحل اولیه شرکت‌های رقابتی صنعتی خلق نکرد. ایالت متعدد، فرانسه و آلمان از انگلستان پیروی کردند. سپس آلمان الهام‌بخش ژاپن و ژاپن الهام‌بخش کره‌ی جنوبی [شد] و بهزادی ژاپن و چین از ژاپن پیروی کردند. هرچند در سال‌های اخیر هیچ کشور نوظهور مهم و جدیدی به چنین موفقیت‌هایی سریع در رشد به کمک دست هدایتگر دولت نرسیده است. و ایران آن زمان در همان مرحله ماند و کمترین رشد را در توسعه‌ی بخش خصوصی داشت. هرچند گام‌هایی هم برداشته شده، اما ناموفق و شکست‌خورده.^۹

برخی از تحلیلگران سیاسی و اقتصادی دهه‌ی ۱۳۴۰ را یکی از مهم‌ترین دهه‌ها در صد سال اخیر ایران می‌دانند. تحولات صورت‌گرفته در این ده سال زمینه‌هایی را برای تغییر تاریخ ایران برای همیشه فراهم کرد. اکبر ترکان، وزیر راه‌وشهرسازی دولت اول هاشمی رفسنجانی، از زاویه‌ی دیگری دو دهه‌ی پیش از انقلاب را می‌بیند:

تا قبل از ۱۳۴۱ برنامه‌ی صنعتی شدن کشور آغاز نشده بود. دو برنامه‌ی عمرانی تا قبل از ۱۳۴۱ داشتیم، یکی در ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۴ برنامه‌ی هفت‌ساله اول با محوریت کشاورزی و یکی هم از ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۱ که آن هم هفت‌ساله و با محوریت کشاورزی بود. سدهای بزرگ و توسعه‌ی کشاورزی در این دو برنامه‌ی هفت‌ساله بیشتر اجرا شد. صنعتی کردن کشور در برنامه‌های عمرانی قبل از انقلاب، آن موقع به آن‌ها برنامه‌ی عمرانی می‌گفتند و برنامه‌ی توسعه نمی‌گشتند، برنامه‌های عمرانی قبل از انقلاب دو تا هفت‌ساله تا ۱۳۴۱ اجرا می‌شود و برنامه‌های صنعتی از ۱۳۴۱ به بعد است که سه تا پنج‌ساله فرست اجرا پیدا می‌کند. ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶، ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۱ و ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ در دو برنامه‌ی صنعتی دولت وقت با خرید اراضی از مالکین بزرگ و اجرای اصلاحات ارضی، به مالکین بزرگ پول می‌دهد و زمین‌های آن‌ها را می‌گیرد و آن‌ها را بین کشاورزهای بی‌زمین و مالکین خرد توزیع می‌کند... در این برنامه‌ی اصلاحات ارضی، مالکین خرد و متوسط به وجود آمدند. اما مالکین بزرگی که زمین‌هایشان را فروخته بودند چه شدند؟ آن‌ها کوشش می‌کنند با منابع خودشان و پولی که به آن‌ها بابت خرید زمین‌هایشان داده شد، اولین گروه سرمایه‌گذاران

صنعتی کشور بشوند. بنابراین، دوران صنعتی شدن کشور ما از ۱۳۴۱ آغاز شد و اوین گروههای سرمایه‌گذاران صنعتی از ۱۳۴۱ به وجود آمدند که عمدهاً ملاکین سابق بودند و، به اصطلاح، بورژوازی ملی ما را از سال ۱۳۴۱ شکل می‌دهند. درواقع، اگر بخواهیم تبارشناصی کنیم، بخش خصوصی که تا آن زمان خوابین و مالکان بزرگ بودند، حالاً به بخش خصوصی تبدیل شده که صنعتگر است و خیلی از سرمایه‌گذاری‌های صنعتی در این دهه‌الله، یعنی از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۱، توسط این سرمایه‌گذارهای خصوصی انجام می‌شود. به این دوره می‌گوییم «دوره‌ی شکل‌گیری سرمایه‌گذاری خصوصی» یا «بورژوازی ملی»... از ۱۳۵۱ به بعد، بهدلیل گرانشدن قیمت نفت و آمدن درآمدهای ارزی و فراوان نفت به دست دولت و ارزان‌فروشی درآمد نفتی و تفوق واردات بر تولید و صادرات، بورژوازی صنعتی ایران تبدیل به بورژوازی تجاری می‌شود؛ یعنی همان بخش خصوصی دیگر به دنبال صنعت نمی‌رود، دنبال واردات می‌رود. چرا؟ چون وقتی ارز ارزان، می‌دهی، قیمت تمام‌شده کالای وارداتی ارزان‌تر از تولیدی داخلی می‌شود؛ درنتیجه، تولید داخلی شکست می‌خورد و تجارت خارجی به نفع واردات قوی می‌شود. بنابراین، مالکان را داشتیم که سال ۱۳۴۱ خوابین بودند، از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۱ بورژوازی ملی و صنعتی را داریم که سرمایه‌گذاران صنعتی‌اند و از ۱۳۵۱ به بعد بورژوازی تجاری است.^{۱۰}

دو سال پایانی دهه‌ی ۱۳۵۰ و تمام دهه‌ی ۱۳۶۰ در تحولات چهل سال اخیر نقش تعیین‌کننده‌ای داشت و به نظر می‌رسد تا چند دهه‌ی دیگر همچنان مبنای برای بسیاری از تحلیل‌ها و جهت‌گیری‌های مسائل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایران باشد. در این دهه اتفاقاتی افتاد که مسیر آینده‌ی ایران را دگرگون کرد. این روزها سراغ هر پدیده‌ی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی‌ای می‌روی همه‌ی اشاره‌ها و سرنخ‌های مربوط به آن پدیده به دهه‌ی ۱۳۶۰ بازمی‌گردد. هرکس که بخواهد درباره‌ی خصوصی‌سازی حرفی بزند و مطلبی بنویسد، به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر مجبور است شروع بحث و دوربین نگاه خود را در ابتدای آن دهه بکارد.

عباس آخوندی، از نیروهای انقلابی و از بنیان‌گذاران جهاد سازندگی، در گفت‌وگویی که با عنوان «بازار مرکانتیلیست‌های وطنی» در مجله‌ی مشق فردا منتشر شده است، می‌گوید که در بسیاری از مناسبات اتفاق خاصی نیفتاد و در

۱۰. بهمن احمدی امویی، «حاکمیت بورژوازی تجاری: گفت‌وگو با اکبر ترکان»، مشق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

تمرکز قدرت و ثروت در دست دولت و حاکمیت تغییری رخ نداد؛ فقط افراد جدیدی این نقش تاریخی را بر عهده گرفتند. در ایران، حتی با وجود انقلاب مشروطه و انقلاب ۱۳۵۷، لزوماً ساختار متمرکز قدرت و سیاست تغییر نکرد و همچنان با همان تمرکز قدرت سیاسی مواجهیم. هرچند این تمرکز در دوره‌هایی تضعیف شد، هرگز از بین نرفت.

به نظر او، بعد از شهریور ۱۳۲۰ این تمرکز تضعیف شد، ولی به تدریج بعد از سال ۱۳۴۲ مجدداً شکل گرفت، مخصوصاً از اواخر دهه ۱۳۴۰ و اوایل ۱۳۵۰ که تمرکز فراگیر اقتصادی و سیاسی به وجود آمد. آخوندی شکل سنتی تمرکز را در دستگاه سلطنت و بازار می‌بیند. در نوع مدرن تمرکز که در زمان شاه ایجاد شد طبقه‌ی صنعتگر جدیدی به وجود آمد که از جهت پایگاه اجتماعی، رفتاری، هنجارهای اعتقادی، سبک زندگی و نوع کسب‌وکار با بازار سنتی متفاوت بود، ولی همچنان متعدد استراتژیک سلطنت باقی ماند. درواقع، سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی شاه آن‌ها را ایجاد کرده بود و با او هم مرتبط شدند. هدف این تغییرات این بود که پایگاه اجتماعی رژیم از مالکان، بازار و بازاری‌های سنتی بسیت نیروهای جدید و بخش صنعتی تازه‌ایجادشده ببرود. پرسش اساسی این است: آیا انقلاب ۱۳۵۷ توانسته بود تمرکز ساختار اقتصادی و سیاسی رژیم گذشته را حذف کند یا اینکه مجدداً آن را به شکل تازه‌ای بازتولید کرد؟ مخصوصاً توسط بازاری‌ها که در دوره‌ی قبل چار بی‌مهری بودند و حذف شدند. آخوندی در پاسخ می‌گوید: تصور من این است که بخش عمده‌ی آن وضعیت بازتولید شد. می‌بینید که حضور گروه‌های سیاسی بازار سنتی در فرایند انقلاب و همچنین در نهادهای بعد از انقلاب خیلی پررنگ بوده است و تا همین الان و بعد از چهل سال، این حضور و مؤثربودن در ساختار اقتصاد سیاسی کشور همچنان با قوت پیش می‌رود و عمل می‌کند.^{۱۱}

بازاری‌ها تقریباً در اولین روزهای بعد از انقلاب تمام نهادهای اقتصادی را گرفتند. ۲۷ بهمن ۱۳۵۷، یک هفته بعد از انقلاب، اتاق بازرگانی را به تصرف

۱۱. بهمن احمدی امویی، «بازار مرکانتیلیست‌های وطنی: گفت و گو با عباس آخوندی»، مشق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

خود درآوردن و در همان شورای انقلاب امتیاز ویژه‌ی تأسیس سازمان اقتصاد اسلامی را، که درواقع نوعی بانک بود، به دست آوردند. درحالی‌که همان شورا همه‌ی بانک‌ها را دولتی کرده بود، به آن‌ها یک بانک پیشکش کرد. در همان سال هم مبلغی نزدیک ۳ میلیارد تومان وام را مصوب کرد تا این سازمان بین صندوق‌های قرض‌الحسنه‌ی زیرمجموعه‌ی خود تقسیم کند. بنیاد مستضعفان و کل وزارت بازرگانی در اختیار این گروه قرار گرفت. شرکت بازرگانی دولتی را اساساً این گروه شکل داد. شرکت اقتصادی کمیته‌ی امداد امام را این گروه شکل داد، به ستاد داخلی بنیاد شهید رفت. این گروه در همه‌جا حضور پیدا کرد و اگر تا پیش از انقلاب کاملاً از قدرت بوروکراتیک و رسمی فاصله‌ی می‌گرفتند، این دفعه در قدرت بوروکراتیک و رسمی نشستند. به همین دلیل است که برخی از کارشناسان بر این باورند که تمرکز اقتصادی-سیاسی دوباره و به‌شکل دیگری بازتولید شد.

ایجاد طبقه‌ی سرمایه‌دار جدید در زمان شاه بخشی از فرایند مدرنیزاسیون از بالا و تلاشی بود برای طبقه‌سازی و ایجاد یک پایگاه جدید اجتماعی برای حاکمیت تا کاملاً همسو با مرکز قدرت عمل کند. از نظر جامعه‌شناسی، مشاهده می‌کنیم که در عمدۀ تحولات بزرگ صنعتی این اتفاق افتاده و بعد هم در پیوند با ساختار سیاسی متتمرکز شده است. اگر مسئله‌ی سازمان برنامه‌ویودجه‌ی دهه‌ی ۱۳۴۰ توسعه بود، مسئله‌ی سازمان برنامه‌ی دهه‌ی ۱۳۵۰ بیشتر اجرای اوامر ملوکانه در جهت آن چشم‌انداز بود؛ درنتیجه، در دهه‌ی ۱۳۵۰ استقلال سازمان برنامه و به‌تدریج استقلال بانک مرکزی با چالش مواجه شد. آخوندی در توضیح تحلیل خود اضافه می‌کند:

چون [رژیم شاه] از آن مرحله عبور کرده بود و تمرکز اقتصادی-سیاسی موردنظر شکل گرفته و می‌توانست نهادها را به استخدام خودش دریابورد. هر زمان این تمرکز صورت می‌گیرد، اولین کاری که می‌کند این است که نهادهای درون حاکمیت را از تعریف خالی می‌کنند. سپس به نهادهای مدنی بیرون حاکمیت می‌پردازند. یعنی اولین اتفاقی که رخ می‌دهد از درون تھی‌سازی نهادهای درون حاکمیت است... . سازمان برنامه و بانک مرکزی دچار مشکل می‌شوند. همه‌ی نهادهای درون حاکمیت و نهادهای مدنی برون از حاکمیت آهسته‌آهسته در برابر این قدرت متتمرکز گرفتار شده و مجبورند که از

استقلال نهادی و کارکرد نهادی خودشان فاصله بگیرند و تبدیل به کارگزار این قدرت متمرکز شوند.^{۱۲}

اکبر ترکان نیز اهمیت بورژوازی تجاری را بسیار می‌داند:

از ۱۳۵۱ به بعد و تا امروز، بورژوازی تجاری بر کشور حاکم است... .

در انقلاب هم تجار تقویت و صنعتگران فاری شدند. هرکس که دارایی اش روی زمین و بزرگ بود گرفتیم و اموالش را مصادره کردیم... .

کسانی که واحدها و کارخانه‌های بزرگ را ول کرده و رفته بودند، دولت برای آن‌ها سرپرستی می‌گذارد تا این کارخانه‌ها و بنگاه‌ها اداره شوند... . بخش بعدی بند ب قانون صنایع است. بند ب قانون صنایع برای آن‌ها که ملی شدند تعیین تکلیف می‌کند؛ یعنی طبق اصل ۴۴ قانون اساسی که گفته شده صنایع بزرگ باید ملی شوند، خودروسازی‌ها، کشتیرانی، بانک‌ها، بیمه‌ها و هوایپمایی‌ها، باید دولتی شوند. این حکم‌هایی که در اصل ۴۴ قانون اساسی آمده موجب ملی شدن گستردۀ در اقتصاد ایران می‌شود. از اینجا به بعد، دوره‌ی بورژوازی صنعتی تبدیل به دوره‌ی بورژوازی تجاری می‌شود و یک سرمایه‌گذاری دولتی بزرگ ایجاد می‌شود. براساس مصوبه‌ی ۶۷۳۸ و مفاد بند ب، مدیران دولتی به سرپرستی واحدهای تجاری نصب می‌شوند. اما قرار است پول این کارخانه‌ها را بر مبنای آخرین اظهارنامه‌شان که به وزارت دارایی داده بودند پرداخت کنند و این کار را کردیم. وقتی من در سازمان گسترش بودم، سهم مالکانی را که براساس بند ب قانون توسعه‌ی صنعتی اموالشان دولتی شده بود، محاسبه و بر مبنای شاخص بانک مرکزی هم به روز تبدیل کردیم و پول‌هایشان را دادیم.^{۱۳}

البته نگاه متفاوتی هم به شکل‌گیری جریان‌های مخالف رژیم شاه در این مقطع وجود دارد، نگاهی که به دولتی بودن عرصه‌ی حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران در آن زمان برمی‌گردد و تأییدکننده‌ی سخنان کارشناسان دیگر است. مسعود نیلی، اقتصاددان، از این‌دست افراد است:

از قبل از انقلاب و برای بیش از یک دهه، دولت وارد فرایند قیمت‌گذاری کالاهای و خدمات شده بود. اما به لحاظ اقتصادی، و فارغ از بحث‌های فرهنگی، مخالفان رژیم

۱۲. بهمن احمدی امویی، «بازار مرکانتیلیست‌های وطنی: گفت‌و‌گو با عباس آخوندی»، مشق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

۱۳. بهمن احمدی امویی، «حاکمیت بورژوازی تجاری: گفت‌و‌گو با اکبر ترکان»، مشق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

۳۰ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

پهلوی، روشنفکرها، سیاسی‌ها و فعالان دو ایراد اساسی به رژیم گذشته می‌گرفتند: یکی بی‌عدالتی و یکی وابستگی. آن را رژیمی وابسته می‌دانستند که توزیع نابرابر و فقر زیاد را هم موجب شده است.

انقلابی‌ها و مقامات حکومت برآمده از آن در برابر این معضل و پرسش قرار گرفتند که رژیمی با بی‌عدالتی زیاد و فقر گسترده با چه چیزی و چه نوع ساختاری می‌تواند جایگزین شود؟ آیا الگوی مطلوبی را در ذهن داشتند؟ در آن زمان الگوی قابل قبول الگوی دنیای سوسیالیست و چپ بود. درواقع، مارکسیسم، منهای بخش فلسفی آن، نظریه‌ی عدالت قابل قبول و قابل توجهی ارائه می‌داد و می‌گفت که چیزی به نام مالکیت خصوصی نباید وجود داشته باشد، چراکه موجب بی‌عدالتی است. مارکس معتقد بود ارزش در نیروی کار است، نه در سرمایه. یعنی هر ارزشی در هر محصولی مشاهده می‌کنید، تبلور نیروی کار است. بنابراین، مازاد ایجادشده باید به نیروی کار تعلق بگیرد و سرمایه نباید مالکیت خصوصی داشته باشد و دولت باید از طرف طبقه‌ی کارگر و به عنوان نماینده‌ی آن طبقه مالک سرمایه باشد. براساس این نظریه، دولت و کارگران – در جبری تاریخی که براساس آن یک نظام کمونیستی برقرار خواهد شد – مالک تمام عوامل تولید و حتی سرمایه می‌شوند، اما فعلاً و براساس ضرورت و تا رسیدن به آن روز حکومت دیکتاتوری پرولتاریا از طرف کارگران نماینده‌گی دارد تا مالکیت این واحدهای صنعتی و تولیدی را بر عهده بگیرد. براین‌اساس، زمین و ماشین‌آلات سرمایه هستند و مالکیت آن هم بر عهده‌ی دولت است و «درنتیجه، قیمت و تعیین قیمت توسط بازار بی‌معناست». از این‌رو، رژیم سرمایه‌داری از نوع غربی نمی‌تواند به تمام‌وکمال عدالت را برقرار کند.

در آن روزگار رسم زمانه چنین اقتضا می‌کرد و همه متأثر از این فضا بودند و انتخابی غیر از الگوبرداری از این چند روش حکومتی برای ایجاد عدالت اجتماعی وجود نداشت. حق انتخاب بین این‌ها بود و مبنای پیش‌فرض‌ها هم همین بود. مسعود نیلی می‌گوید:

در کشور ما گروه‌های سیاسی با گرایش‌های مختلف فعال بودند، اما – حداکثر – در عرصه‌ی چگونگی ایجاد عدالت اجتماعی متون مورد استفاده‌ی این الگوها (چپ و راست) را ترجمه می‌کردند و به عنوان آرمان‌ها و خواسته‌های خود و شکل مطلوب

حکومت به مردم و طرفدارانشان ارائه می‌دادند. چپ‌های غیرمذهبی، مارکسیست‌ها و حزب توده در این زمینه پرچم‌دار بودند و بقیه هم دنباله‌روی آن‌ها. در مقابل، مذهبی‌ها چه می‌کردند؟ برخی بازاری‌های مذهبی بودند که خواست و اعتقادشان، دستکم در حوزه‌ی فرهنگی و اجتماعی، در تضاد با الگوهایی بود که تبلیغ و ارائه می‌شد. در کنار آن‌ها، روحانیانی بودند که بیشتر با بازاری‌ها ارتباط داشتند و از طریق آن‌ها تأمین مالی می‌شدند. آن‌ها هم عموماً چیزی برای عرضه نداشتند و نمی‌توانستند جوانان و دانشجویان را جذب کنند. بهویژه که در برابر ادبیات و روش‌های تبلیغی چپ‌های غیرمذهبی کاملاً خلخ سلاح به نظر می‌رسیدند. حداکثر اقدامی که از سوی این طیف صورت گرفت این بود که در پاره‌ای موارد همان ادبیات را در شکل و قالب دیگری، قالب مذهبی، ارائه می‌دادند، آن‌ها هم عمدتاً توسط اعضای سازمان مجاهدین خلق. روی‌هم رفت، به نظر می‌رسید چیز قابل توجهی برای عرضه ندارند. سوال این بود که برای عقب‌نماندن از این وضعیت و کشاندن مردم به طرف خود چه بکنیم؟ این فکر را دکتر شریعتی با تز «زر، زور و تزویر» به خوبی برای مذهبی‌ها تبیین کرد. زر سرمایه و تزویر نشانه‌ی روحانیت همراه با سرمایه و زور رژیم سیاسی بود. او با برقرارکردن پیوند بین این سه عنصر و تبیین آن سوسیالیسم مذهبی را با بیانی شیوه مطرح کرد که به نوعی بازسازی اسلام مبارزاتی بود؛ ازیک طرف اسلام ضدخارجی که مسئله‌ی وابستگی را نقد می‌کرد و از طرف دیگر اسلام سوسیالیستی و عدالت‌خواه را ترسیم می‌کرد. درواقع، هر دو خواسته‌ی مذهبی‌ها را برایشان یکجا جمع کرد و آن‌ها را در صفت مقدم مبارزه با رژیم نگه داشت. حتی گاهی در مبارزه پیشگام شد. هم وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم و سرمایه‌داری غرب را متذکر می‌شد و نقد می‌کرد و هم راه رسیدن به عدالت اجتماعی را پیش رو می‌گذاشت؛ با ادبیاتی شیوه، جذاب و مترقبی. بنا براین، در زمینه‌ی عدالت اجتماعی و با توجه به این ادبیات، اگر بخواهیم بگوییم اسلام مکتب اشتراکی است یا مکتب سرمایه‌داری، پاسخ این بود که ما اشتراکی هستیم و اگر موضوع نیروی کار باشد، ما هم طرف‌دار کارگران هستیم. همان حرف مطهری که سرمایه و مالکیت عمومی جنبه‌ی اشتراکی دارد. آقای مطهری در این زمینه کتابی هم نوشت و همه‌ی ما دانشجویان مذهبی آن را به صورت زیرزمینی پیدا می‌کردیم و می‌خواندیم و احساس می‌کردیم برای بسیاری از پرسش‌های ما در برابر چپ‌های غیرمذهبی پاسخ‌های قانع‌کننده دارد. بعدها امام خمینی دستور داد کتاب نظریه‌ی اقتصادی اسلام آقای مطهری جمع‌آوری شود. حرف‌های اسلام فقاھتی خریدار نداشت.^{۱۴}

در دیدگاه نیلی، اسلام فقاهتی طرفدار مالکیت است و مثلاً می‌گوید اگر شما جایی نماز بخوانید که غصبی باشد، نمازت قبول نیست و از تمام مفاهیم سرمایه‌داری تنها به مالکیت آن اهمیت می‌دهد. بنابراین، امثال شریعتی و مطهری در برابر آن تفکر کار بزرگی انجام دادند و توانستند جوانان را به طرف خود بکشند. در این نوع تفکر دیگر بحث مالکیت مطرح نیست. مرحوم طالقانی و افراد دیگری هم وارد این فضا شدند و موضوع دست‌کم از بابت داشتن پشتونهای نظری اسلامی و مذهبی تقویت شد. موجی را راه‌اندازی کردند و گفتند به صورت ایدئولوژیک همان‌که مارکسیسم و کشورهای شرقی می‌گویند اسلام زودتر مطرح کرده است. آن‌ها ۷۰ سال است که این‌ها را می‌گویند و ما ۱۴۰۰ سال است که می‌گوییم. درواقع، این متفکران مذهبی با استفاده از آیات قرآن و نهج‌البلاغه و برداشت‌های خودشان از این منابع، سوسیالیسم را برای مذهبی‌های ایرانی بومی کردند. حرف اول مارکسیسم نفی خدا و دین بود؛ می‌گفت دین افیون توده‌هاست. این‌ها هم در پاسخ می‌گفتند که ما برداشت و تبیین جدید و تازه‌ای از دین معرفی می‌کنیم. بنابراین، در عرصه‌ی مبارزه تعریف جدیدی از عاشورا و پیام‌های آن ارائه دادند و اسلام اهل جهاد و مبارزه را به میدان آوردند. می‌گفتند اسلام چیزی نیست که شما می‌گویید و «افیون توده‌ها» در مسیحیت هست و نه در اسلام. می‌گویند ما اهل مبارزه هستیم، در صورتی که این حرف درست نیست و سوسیالیسم متعلق به ماست. سید قطب، ایدئولوگ اخوان‌المسلمین در مصر، نیز همین راه را در پیش گرفته بود، البته خیلی پیش‌تر از آنچه در ایران در حال شکل‌گیری بود. تفسیری سوسیالیستی و به‌روزشده از دین را می‌شد در همه‌جای خاورمیانه، و مهم‌تر از همه در ایران، پیدا کرد. این تفسیر در ایران مخاطب زیادی پیدا کرد. وقتی نیروهای جوان جدید در رأس قدرت قرار گفتند، از فردایش همه‌چیز عوض شد. نسل جدیدی بر سرکار آمد که مسئولان کشور شدند. نخستین جایی که این مسئولان جوان توانستند آرمان‌ها و خواسته‌هایشان را نشان دهنده قانون اساسی بود. درواقع، اصول ۲۳، ۴۴ و ۴۹ با آن تفکر نوشته شد. درنتیجه،

«ما کشوری درون‌گرا و دولتی شدیم که می‌خواست دو اشکال رژیم گذشته را با این اصول برطرف کند: رفع وابستگی به خارج و بی‌عدالتی اقتصادی و اجتماعی». با دولتی شدن اقتصاد و گسترش حیطه‌ی نفوذ دولت در ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌خواستند این دوراً محقق کنند. دولتی بودن اقتصاد نفی بی‌عدالتی است و درون‌گرایی هم نفی وابستگی. درواقع، حرکت و روش انقلاب سلبی جلو آمد و بیشتر «می‌خواستند بگوید که چه چیزی نیستند تا اینکه ثابت کنند چه چیزی هستند».

این موضوع نوع تفکر و گرایش ذهنی مسئولان جدید را در فردای پس از پیروزی انقلاب نشان می‌دهد. کسی فکر نمی‌کرد که انقلاب با این سرعت باورنکردنی پیروز شود. همه غافل‌گیر شده بودند. درواقع، در برابر یک عمل انجام‌شده قرار گرفتند. تقریباً هیچ‌کس آمادگی اداره‌ی کشور را در شرایط جدید نداشت. تجربه‌ای هم برای اداره‌ی کشور موجود نبود. عمدتاً جوان‌هایی بودند که تازه از پشت میز دانشگاه بلند شده بودند و بهترین‌ها یاشان، بهزحمت، در چند شرکت و اداره کار کرده بودند و تجربه‌ی بسیار اندکی اندوخته بودند. چیزی که در سخنرانی‌های زمان انقلاب به صورت فraigیر مطرح می‌شد همین موضوع فقر و بی‌عدالتی و نابرابری بود.

بهخصوص در محیط‌های روستایی و شهرستان‌ها این مسئله بسیار حاد و چشمگیر بود. در آن زمان بیش از ۷۰ درصد مردم کشور در روستاهای زندگی می‌کردند و این بی‌عدالتی برایشان ملموس بود. مثلاً عده‌ی محدودی از زمین‌داران بزرگ می‌توانستند چاه بزند و زمین‌های خود را آبیاری کنند، اما بقیه نمی‌توانستند. در رژیم پهلوی امتیازات خیلی نابرابر داده می‌شد و بیشتر معطوف به کسانی بود که با رژیم در ارتباط بودند. بعد از پیروزی انقلاب یک مطالبه‌ی عمومی این بود که این وضعیت عوض شود. چطور می‌توانست عوض شود؟ به این شکل که رژیم جدید و دولت انقلابی امکان دسترسی به تمام چیزهای محدودشده در رژیم گذشته را فراهم کند، حتی با آن‌هایی را که به مردم ظلم کردن برموده شود و اموالشان را بگیرد و به بیت‌المال برگرداند تا همه از مواهب آن بهره ببرند.^{۱۵}

قیمت هر کالا و خدماتی میزان کمیابی آن را نشان می‌دهد.

بعد از انقلاب توجهی به این مسائل علمی نشد و تنافوت قیمت کالاها و خدمات و موضوع کمیابی در اقتصاد غیرعادلانه تشخیص داده شد و گفتند چنین چیزی نداریم و دولت موظف است محدودیت‌های اعمال شده را بردارد و کالاها را به قیمت پایین در اختیار مردم قرار دهد تا همه امکان برخورداری و مصرف آن‌ها را به دست بیاورند. خلاصه‌ی پیام این بود: مردم، انقلاب قرار است این چیزها را برای شما بیاورد. آن زمان کسی نمی‌گفت که می‌خواهیم سد سازیم و اتوبان بکشیم و نیروگاه احداث کنیم؛ قرار بود کالاهای موردنیاز خانوارها به‌وفرو و با قیمت اندک در اختیار مردم قرار بگیرد.^{۱۶}

با این اقدام، موضوع عدالت اجتماعی را حل کردند و به‌سراغ بحث وابستگی رفتند. مسئله‌ی نفت و نوع رابطه‌ای که رژیم پهلوی با جهان سرمایه‌داری و کشورهای غربی داشت نیز موضوع استقلال و خروج از وابستگی را پیش کشید. ایران در آن زمان با تولید ۶ میلیون بشکه نفت در روز بزرگ‌ترین تولیدکننده و صادرکننده‌ی نفت بود. انقلابی‌ها می‌گفتند که ما با این اقدام و رفتار خود انرژی آمریکا و اسرائیل را تأمین می‌کنیم. بنابراین، به این نتیجه رسیدند که میزان تولید را به‌شدت کاهش دهند. می‌گفتند این‌گونه قیمت نفت افزایش می‌یابد و حق خودمان را می‌گیریم و در عین حال به اسرائیل و آمریکا هم دیگر نفت نمی‌فروشیم و از وابستگی کشور به درآمدهای نفتی جلوگیری می‌کنیم و درنتیجه، از زیر یوغ غرب و اسرائیل خارج می‌شویم. در کنار آن سیاست خارجی خود را معطوف به همکاری و همراهی با کشورهای مخالف غرب و کمک به مستضعفان جهان قرار می‌دهیم.

در این شرایط، دو مطالبه بلافاصله در دستور کار قرار گرفت و اجرا شد: «از طرفی، نفت نباید نقش تعیین‌کننده داشته باشد و تولید باید کاهش یابد. از طرف دیگر، همه‌ی کالاها و خدمات باید به‌طور گسترده و با قیمت پایین‌تر از قیمت واقعی تولید به دست عموم مردم و خانوارها برسد». البته از همان ابتدا این دو سیاست در تضاد با هم بودند: از یک طرف، درآمد کلان دولت را از طریق کاهش فروش نفت کم کردند و از طرف دیگر، هزینه‌های دولت را به‌شدت و با سرعت افزایش دادند. صادرات روزانه‌ی نفت کشور را از ۶ میلیون بشکه به ۲/۵ میلیون بشکه کاهش دادند که باعث شد شوک بزرگی به بازار و قیمت جهانی نفت وارد شود و

قیمت‌های نفت بالا برود. اما با افزایش خانوارهای گرد سفره‌ی دولت، کسری بودجه دامن‌گیر کشور شد و روزبه روز رقمش بالاتر رفت. کاهش تولید نفت بسیار شدید بود و دولت بهشت گسترش پیدا کرد. ملی کردن تجارت خارجی هم در همین جهت بود. (مثلاً می‌گفتند اگر بخشن خصوصی پارچه وارد می‌کرده، مگر ما خودمان نداریم و نمی‌توانیم تولید کنیم که این را از خارج بیاوریم؟ در ادامه، مراکز گسترده‌ی توزیع پوشاک و کالاهای دیگر درون وزارت بازرگانی سر برآورد و تمام بازاری‌های نزدیک به حاکمیت جدید هم، که قبلاً دستی در واردات و بازار داشتند و آن را به خوبی می‌شناختند، سرنخ امور را به دست گرفتند.» همه‌ی استان‌ها و شهرستان‌ها و روستاهای مراکز توزیع کالا و خدمات دولتی، دفتر و اداره و گروه کارمندان خود را داشتند. کمیته‌های مختلفی تشکیل شد تا این کار را انجام دهند. کارمندهای زیادی استخدام شدند و سازمان‌های رسمی موردنیاز این سیاست تأسیس شد و گسترش پیدا کرد. در کنار آن افرادی هم بودند که این نوع نگاه به اقتصاد را ترویج می‌کردند.

به نظر نیلی، منظور رجایی وقتی می‌گفت که در اسلام عرضه و تقاضا نداریم این است که قیمت، عرضه و تقاضا و این حرف‌ها که برخی می‌زنند، حرف‌هایی بیخود و ضدمدحبوی است و نباید به آن توجه کرد. همه‌ی مردم باید به همه‌ی کالاهای و خدمات دسترسی داشته باشند. از نظر او، قیمت و عرضه و تقاضا همه فاقد موضوعیت است و دولت وظیفه دارد نیازهای مردم را تأمین کند. اما نکته این است که باید آدمهای پاک و خوبی بیایند و این کارها را انجام دهند و کالاهای و خدمات را به مردم و مستضعفان واقعی برسانند. دولت باید مستقر شود و به این افراد هم اطمینان داشته باشد. آن‌ها آب و بنزین و ضروریات دیگر زندگی را به مردم می‌رسانند. فقط ما به عنوان دولت باید این قسمت را درست مدیریت و گزینش کنیم تا آدمها آدمهای خوبی باشند و مشکلی نداشته باشند، سوءاستفاده‌گر نباشند و از افراد حکومت قبلی هم نباشند. اگر این افراد را وارد دولت کنیم، ایدئال است.

البته باید اختیارات کامل هم داشته باشیم. این خلاصه‌ی وضع آن موقع بود. در ۱۰ تیر ۱۳۵۸ بزرگ‌ترین گامی برداشته شد که تمام حیات اقتصادی ایران را به دولت وابسته کرد: تصویب قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران. این قانون

پس از ارائهٔ لایحهٔ دولت وقت به شورای انقلاب تصویب شد که دارای دو ماده و چهار بند «الف»، «ب»، «ج» و «د» بود.
در بند «ب» این قانون دو ماده‌ای آمده بود:

صنایع و معادن بزرگی که صاحبان آن‌ها از طریق روابط غیرقانونی با رژیم گذشته و با استفاده‌ی نامشروع از امکانات و تضییع حقوق عمومی به ثروت‌های کلان دست یافته‌اند و برخی از آن‌ها متواری هستند، دولت طبق لایحهٔ قانونی شماره‌ی ۶۷۳۸ مورخ ۱۳۵۸/۲۶ مدیریت آن‌ها را در اختیار گرفته و سهام این‌گونه اشخاص به تملک دولت درمی‌آید. هرگونه رسیدگی مالی و فنی و حقوقی نسبت به این‌گونه اشخاص در اختیار دولت خواهد بود.

در ۱۳۵۸/۵/۹ اسامی ۵۱ نفر مشمول بند «ب» ماده‌ی ۲ قانون حفاظت و توسعهٔ صنایع ایران اعلام شد. این قانون به تصویب جلسه‌ی مشترک وزرای بازرگانی، صنایع و معادن، سازمان برنامه‌وپردازی و نمایندگان شورای انقلاب اسلامی رسیده بود. در کتاب تاریخچه و فعالیت سازمان صنایع ملی ایران در چرخه‌ی عمر ۲۵ ساله، که در شهریور ۱۳۸۳ توسط گروه تحقیق این سازمان منتشر شده،^{۱۷} اسامی این ۵۱ نفر به ۵۳ نفر افزایش یافته است. در صفحه‌ی ۱۶۹ کتاب سازمان صنایع ملی نام دو نفر به اسامی «برادران لاوی» و «دکتر رکن‌الدین سادات تهرانی» نیز به صورت دست‌نوشته بر اسامی قبلی افزوده شده است. در قانون حفاظت و توسعهٔ صنایع ایران، مصوب ۱۳۵۸/۰۴/۱۰ آمده است:

نظام گذشته ضمن حمایت ظاهری از صنایع کشور که به بهای نابودی کشاورزی به عمل می‌آورد آن‌ها را به صورت وسایلی برای چاول سرمایه‌های ملی به دست عمال خود، وابستگی اقتصاد ایران به سرمایه‌داری خارجی و مصرفي ساختن کشور درآورده بود.

صنایع ایران بر پایهٔ صنعت و اقتصاد وابسته به سرمایه‌داری غارتگر جهانی به وجود آمده بود و طبیعی بود که دیر یا زود دچار نابسامانی شود. آثار این نابسامانی در دو سه سال اخیر روزبه روز نمایان‌تر می‌شد و در اعتصابات سال ۱۳۵۷ و بعد از سقوط رژیم به حد اعلی رسید و در اثر آشتگی روابط کارگری و مدیریت و مالکیت ازیک طرف و مشکلات سفارش مواد اولیه و فروش کالاهای ساختشده از طرف دیگر دچار بحران شدید گردید و اینک نجات صنعت و اقتصاد کشور ایجاب می‌کند اقدامی قاطع در

جهت احیا و اداره‌ی صحیح و توسعه‌ی آن‌ها به منظورهای ذیل به عمل آید:

الف: رعایت نظام اسلامی درمورد حقوق کار؛

ب: خروج اقتصاد ایران از وابستگی به نفت و احراز استقلال از طریق تولید نیازهای داخلی تا سرحد خودکفایی و توسعه‌ی صادرات؛

ج: گسترش زمینه‌ی کار و اشتغال و تخصص؛

د: قطع ید از عمال نظام استبدادی و استثمارگران؛

ه: احراز از دولت‌سالاری و تشویق و حمایت از فعالیت‌های غیردولتی و ابتکار در بخش خصوصی. لذا، قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران در دو ماده اعلام می‌گردد.

ماده‌ی ۱ – صنایع موجود بر حسب شرایط به چهار دسته تقسیم می‌گردد و درباره‌ی هر گروه به نحو خاص عمل می‌شود:

الف – علاوه بر نفت، گاز، راه‌آهن، برق، شیلات که قبلًاً ملی شده صنایع زیر نیز ملی می‌شوند:

الف – ۱ – صنایع تولید فلزاتی که در صنعت مصرف عمده دارند (مانند فولاد، مس و آلومینیم)، شامل مرحله‌ی نورد گرم؛

الف – ۲ – ساخت و مونتاژ کشتی هواپیما و اتومبیل.

ب – صنایع و معادن بزرگی که صاحبان آن از طریق روابط غیرقانونی با رژیم گذشته، استفاده‌ی نامشروع از امکانات و تضییع حقوق عمومی به ثروت‌های کلان دست یافته‌اند و برخی از آن‌ها از کشور متواری هستند و دولت طبق لایحه‌ی قانونی شماره‌ی ۶۷۳۸ مورخ ۱۳۵۸/۳/۲۶ مدیریت آن‌ها را در اختیار گرفته است. سهام این‌گونه اشخاص به تملک دولت درمی‌آید. هرگونه رسیدگی مالی و فنی و حقوقی نسبت به این‌گونه اشخاص در اختیار دولت خواهد بود.

تبصره: بهای سهامی که طبق فرمان امام متعلق به بنیاد مستضعفان می‌شود، پس از ارزیابی درصورتی که مازاد بر دیون به دولت باشد، از طرف دولت به این بنیاد پرداخت می‌گردد.

ج – کارخانه‌ها و مؤسساتی که وام‌های قابل توجه برای احداث یا توسعه از بانک‌ها دریافت داشته‌اند، درصورتی که کل بدھی آن‌ها از دارایی خالص آنان بالاتر باشد، متعلق به دولت است و بقیه‌ی بدھی ایشان به عنوان طلب دولت و مردم، به هر صورت که مقتضی باشد، وصول خواهد شد. درصورتی که دارایی این واحدها بیشتر از مطالبات

بانک‌ها و مردم باشد، دولت به سمت مالک بانک‌ها و نسبت به مطالبات خود و مردم در مالکیت آن واحد سهیم می‌شود.

د- کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی که متعلق به بخش خصوصی بوده وضع مالی و اقتصادی مساعدی دارند و مشمول بند ب ماده‌ی ۱ نباشد، براساس قبول اصل مالکیت مشروع مشروط، مالکیت آن‌ها ازطرف دولت به رسمیت شناخته می‌شود و مورد حمایت قانونی قرار می‌گیرد.

تبصره: بدھی‌ها، وثیقه‌ها و تضمین‌هایی که مالکین و مدیران مؤسسات مورد بحث در قبل وام بانک‌ها داشته و سپرده‌اند به قوت خود باقی است و مطالبه خواهد شد.

ماده‌ی ۲- آئین‌نامه‌ی اجرایی این قانون باید ظرف مدت یک هفته به‌وسیله‌ی وزارت‌خانه‌های صنایع و معادن بازارگانی و سازمان برنامه‌ویودجه تنظیم شود و به تصویب هیئت‌وزیران برسد و افراد مشمول بند ب ماده‌ی ۱ به تصویب جلسه‌ی مشترک وزرای بازرگانی، صنایع و معادن و سازمان برنامه‌ویودجه و نمایندگان شورای انقلاب اسلامی برسد و همراه با اصل لایحه اعلام گردد.

اسامی ۵۱ نفر افراد مشمول بند ب قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران که به تصویب جلسه‌ی مشترک وزرای بازرگانی، صنایع و معادن و سازمان برنامه‌ویودجه و نمایندگان شورای انقلاب اسلامی رسیده است ذیلاً اعلام می‌شود:

- | | |
|---------------------------------|----------------------------|
| ۱- جعفر اخوان | ۲۷- عبدالحمید اخوان کاشانی |
| ۲- حبیب ثابت | ۲۸- علی شکرچیان |
| ۳- گروه فرمانفرماهیان (خانواده) | ۲۹- رضا شکرچیان |
| ۴- علی رضایی | ۳۰- ابراهیم فربنی راد |
| ۵- محمود رضایی | ۳۱- عبدالمجید اعلم |
| ۶- مراد اریه | ۳۲- مهدی میراشرافی |
| ۷- رسول وهابزاده | ۳۳- مهدی هرندي |
| ۸- احمد خیامی | ۳۴- سعید هدایت |
| ۹- محمود خیامی | ۳۵- محمد ابونصر عضد |
| ۱۰- منصور یاسینی | ۳۶- برادران عمید حضور |
| ۱۱- محمد رحیم ایروانی متقدی | ۳۷- حسن هراتی |
| ۱۲- محمد تقی برخوردار | ۳۸- مرتضی رحیم‌زاده خوبی |
| ۱۳- اکبر لاجوردیان | ۳۹- عبدالحمید قدیمی نوابی |
| ۱۴- قاسم لاجوردی | ۴۰- عبدالمجید قدیمی نوابی |
| ۱۵- احمد لاجوردی | ۴۱- مهدی بوشهری |

- | | |
|---|---|
| <p>۴۲ – مراد پامپور</p> <p>۴۳ – علینقی اسدی</p> <p>۴۴ – طاهر ضیایی</p> <p>۴۵ – علی حاج طرخانی</p> <p>۴۶ – عنایت بهبهانی و برادر</p> <p>۴۷ – کاظم خسروشاهی</p> <p>۴۸ – محمد خسروشاهی</p> <p>۴۹ – برادران فولادی</p> <p>۵۰ – مهدی نمازی</p> <p>۵۱ – اسدالله رشیدیان</p> | <p>۱۶ – سید محمود لاجوردی</p> <p>۱۷ – حبیب لاجوردی</p> <p>۱۸ – علی اصغر پیروی</p> <p>۱۹ – محمدعلی مهدوی</p> <p>۲۰ – خسرو ابتهاج</p> <p>۲۱ – آذر ابتهاج</p> <p>۲۲ – ابوالحسن ابتهاج</p> <p>۲۳ – حسین دانشور</p> <p>۲۴ – علینقی عالیخانی</p> <p>۲۵ – مرتضی رستگار جواهری</p> <p>۲۶ – رضا رستگار اصفهانی</p> |
|---|---|

قانون حفاظت و توسعه صنایع ایران بود که در ۱۳۵۸/۰۴/۲۵ به تصویب رسید. در بند «ب» این قانون دو ماده‌ای آمده بود: صنایع و معادن بزرگی که صاحبان آن‌ها از طریق روابط غیرقانونی با رژیم گذشته و استفاده‌ی نامشروع از امکانات و تضییع حقوق عمومی به شروط‌های کلان دست یافته‌اند و برخی از آن‌ها متواری هستند و دولت طبق لایحه‌ی قانونی شماره‌ی ۶۷۳۸ مورخ ۱۳۵۸/۰۳/۲۶ مدیریت آن‌ها را در اختیار گرفته است، سهام این‌گونه اشخاص به تملک دولت درمی‌آید. هرگونه رسیدگی مالی و فنی و حقوقی نسبت به این‌گونه اشخاص در اختیار دولت خواهد بود. در ۱۳۴۸/۰۵/۰۹ اسامی ۵۱ نفر مشمول بند «ب» ماده‌ی ۲ قانون حفاظت و توسعه صنایع ایران که به تصویب جلسه‌ی مشترک وزرای بازرگانی، صنایع و معادن، سازمان برنامه‌ویودجه و نمایندگان شورای انقلاب اسلامی رسیده است اعلام شد. در کتاب تاریخچه و فعالیت سازمان صنایع ملی ایران در چرخه‌ی عمر ۲۵ ساله که در شهریور ۱۳۸۳ توسط گروه تحقیق این سازمان منتشر شده است (چاپ اول: ۱۳۸۳، چاپ و صحافی: شرکت طراحی و لیتوگرافی موئان) ۵۱ نفری را که شورای انقلاب اموال آن‌ها را مصادره کرده است به ۵۳ نفر افزایش داده است. در صفحه‌ی ۱۶۹ کتاب سازمان صنایع ملی نام دو نفر به اسامی «برادران لدوی» و «دکتر رکن‌الدین سادات‌تهرانی» نیز به صورت دست‌نوشته بر اسامی قبلی افزوده شده است^{۱۸} (پیوست اول).

معنی بند «الف» هم این بود که این صنایع ملی و نه اینکه مصادره شوند؛ یعنی از صاحبان آن‌ها خریداری شود و به دولت تعلق پیدا کند. بند «ب» هم مربوط به

۱۸. «قانون حفاظت و توسعه صنایع ایران»، روزنامه‌ی رسمی، ۱۰ تیر ۱۳۵۸.

صاحبان و شرک آن‌ها بود. کسانی که سوابق سیاسی داشته و با دربار و خارج همکاری داشتند و در فسادهای مالی قبل از انقلاب شریک بودند مشمول این بند می‌شدند و دولت گفته بود سهام این افراد باید در صنعت و معدن و کشاورزی و املاک به تملک دولت درآید.^{۱۹}

هرچند گرایش عمدۀ انقلابی‌ها و فضای حاکم چنین روندی را موجب شده بود، این اقدام به راحتی و بدون مخالفت پیش نرفت. در میان انقلابی‌ها اختلاف‌نظری جدی در این‌باره وجود داشت، اختلاف‌نظری که در تمام سال‌های دهه‌ی ۱۳۶۰ ادامه داشت و باعث شد انتقادها و مخالفت‌های تندی از سوی جناح راست به دولت چپ‌گرای میرحسین موسوی صورت بگیرد. این چالش هنوز هم به مناسبت‌های مختلف خود را نشان می‌دهد.

حسین مرعشی، فعال اقتصادی و سیاسی و از نزدیکان هاشمی رفسنجانی، درباره‌ی وجود این اختلاف‌نظر می‌گوید:

باید توجه کرد که انقلاب ما آخرین نهضت سیاسی -اجتماعی دوران جنگ سرد است. طبیعت انقلاب طبیعت چپ بود. سال ۱۳۵۸ و زمانی که در قانون اساسی مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته شد، غوغایی در کشور برپا شد. مالکیت خصوصی یکی از مالکیت‌های مورد تأیید در قانون اساسی است. فضای کشور دچار تنش شد و با مخالفت‌های شدیدی رویه‌رو شد. گفتند که دیگر انقلاب تمام شد. اکثر خبرگان و روحانیان مالکیت خصوصی را قبول داشتند. روشنگرها و چپ‌هایی بودند که با این موضوع مخالف بودند - که البته مخالفت آن‌ها اثرگذار نبود. البته در دهه‌ی اول انقلاب کارهایی کردیم که منجر شد به رشد اقتصادی مطلوب، رفع فقر و کاهش فاصله‌ی طبقاتی. بانک‌ها را دولتی کردیم. زمین‌ها را از مالکان عمدۀ گرفتیم و به کشاورزان دادیم. کارخانه‌ها را حتی تا سطح سرداخنه‌های هزار‌تُنی ملی کردیم. قانون ملی شدن بانک‌ها و صنایع در شورای انقلاب به تصویب رسیده بود و دولتی شدن بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی در دستور کار قرار داشت. از جنگ داخلی و خارجی هشت ساله بهره‌های فراوانی در حوزه‌ی عدالت اجتماعی برآمدیم، بهویژه که متاثر از انقلاب و خواسته‌ها و اهداف آن بود.^{۲۰}

البته در میان روحانیان طراز اول انقلاب هم بودند کسانی که از خود گرایش

۱۹. بهمن احمدی اموی (۱۳۸۵) *اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی*. تهران: گام نو، ص ۲۴.

۲۰. گفت‌وگوی شفاهی با حسین مرعشی، ۱۳۹۸.

چپ و همسو با فضای کلی نشان می‌دادند. حتی اگر در ذهن و رفتار خود با فضای حاکم مخالف بودند، اما خود را همسو نشان می‌دادند تا از این مرحله عبور کنند. هاشمی رفسنجانی یکی از این روحانیان عضو شورای انقلاب و فردی مؤثر در شکل‌گیری بسیاری از حوادث و اتفاقات بود. دیگر روحانیان او را به چپ‌روی متهم می‌کردند و به طعنہ می‌گفتند زیر عمامه‌ی او علامت داس و چک حک شده است. حسین مرعشی هم با اشاره به اتفاقی که در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی افتاد، برخلاف عقیده‌ی بسیاری، می‌گوید هاشمی گرایش چپ داشته است، هرچند در عمل سرمنشاً تحولات راست‌گرایانه در ساختار اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی بود.

آقای هاشمی چپ بود. هرچند بدنبال سیاست آزادسازی بود، در عمق ذهنش به سیاست‌های چپ گرایش داشت که در موقع خاص خودش را نشان می‌داد. اما آن‌هایی که از نزدیک ایشان را نمی‌شناختند فکر می‌کردند این طور نیست. هر زمانی که ما با آقای هاشمی درباره‌ی سرمایه‌گذاری خارجی بحث می‌کردیم، می‌گفت چه دلیلی دارد یک خارجی بیاید و سرمایه‌گذاری کند و سودش را به کشور خودش ببرد. در این صورت این سرمایه‌گذاری چه سودی برای کشور ما دارد؟ زمانی سرمایه‌گذارانی از مالزی می‌خواستند در مخابرات ایران سرمایه‌گذاری کنند. وارد هم شده بودند و مسیر را هم تا جایی جلو بردند. این اتفاق بدنبال سفر آقای ماهاتیر محمد به ایران شکل‌گرفته بود و عزم دو طرف برای این کار جزم بود. به موازات آن، آقای غرضی امیاز موبایل اصفهان را به شرکت‌های مالزی‌ایی داده بود. آن‌ها سرمایه‌گذاری کردند و سویچینگ را هم گذاشتند، اما وقتی می‌خواستند راهاندازی کنند، چهار مشکل شدند و آقای غرضی، وزیر پست و تلفن و تلگراف، یک سال به آن‌ها کد نمی‌داد تا بتوانند وارد شبکه‌ی مخابرات ایران شونند. سنگ‌های مختلف پیش پایشان می‌گذاشت. درنهایت، غرضی نزد آقای هاشمی آمد و گفت: این‌ها خیلی سود می‌کنند و در عرض شش ماه تمام پول خود را می‌گیرند و می‌روند. درنهایت غرضی موافقت آقای هاشمی را گرفت و با سوداندکی آن را از مالزی‌ایی‌ها خرید. مخابرات ایران کل سرمایه‌گذاری انجام‌شده توسط شرکت‌های مالزی‌ایی در مخابرات اصفهان را خرید. آقای هاشمی اهل محاسبه‌ی دقیق بود. در سرمایه‌گذاری‌های داخلی هم همین طور بود. آقای هاشمی اگر تضمیم‌گیر بود، هرگز مخابرات ایران و صنایع بزرگی مثل پالایشگاه‌ها و پتروشیمی‌ها را واگذار نمی‌کرد.

اما عزت‌الله سحابی، که خود را چپ می‌داند، با این حجم از گرایش به اقتصاد دولتی مخالف بود:

به دلیل جبر زمان چنین اتفاقی افتاد. خود من در آن زمان در شورای انقلاب و دولت وقت جزو کسانی بودم که گرایش چپ داشتم، اما با این شرایط که همه‌ی کارها در دست دولت باشد موافق نبودم و تمایل داشتم که صنایع خصوصی آزاد باشند و رشد کنند، اما به دلیل جبر شرایط ناچار به این کار شدم... و عملاً صنایع، سازمان‌های خصوصی و پیمانکاری‌ها دولتی شدند.^{۲۱}

او در ادامه توضیحات بیشتری درباره‌ی این اختلاف‌ها می‌دهد:

من عضو کمیسیون شماره‌ی ۲ شورای انقلاب بودم. در این کمیسیون حدود ۱۵۰ مصوبه‌گذراندیم. این کمیسیون معروف به فعال‌ترین کمیسیون شورای انقلاب بود. یکی از مصوبات ما در این کمیسیون ملی‌کردن تجارت خارجی بود. می‌گفتم با قانون حفاظت از صنایع، سرمایه‌گذاری صنعتی محدود شده و در این صورت صاحبان سرمایه به سمت تجارت می‌روند، چراکه در آنجا سود بیشتر از صنعت است و خودکفایی اقتصادی لطمه می‌خورد، ضمن اینکه گرایش به تجارت استغال ایجاد نمی‌کند. پس باید تجارت را هم مانند صنعت محدود می‌کردیم... در آنجا کشمکش‌های زیادی بود. بخشی طرفدار سرمایه‌داری و آزادی اقتصادی بودند، که بیشتر صاحبان سرمایه بودند، و بخشی هم طرفدار اقتصاد دولتی بودند. اما به طور کلی برآیند جو تمایل به دولتی شدن بود... آقای بهشتی هم موافق بود.^{۲۲}

در سال ۱۳۶۰ و پس از کش وقوس فراوان، دولت اول حجت‌الاسلام علی خامنه‌ای به عنوان دیرپاترین دولت بعد از انقلاب تا آن زمان بر سر کار آمد. از همان ابتدا مشخص بود که اختلاف درون نیروهای پیروز انقلاب جدی‌تر از گذشته است. این اختلاف نظر خود را در چگونگی معرفی نخست‌وزیر نشان داد. پس از معرفی ولایتی و میرسلیم که آشکارا از نیروهای راست بودند و عدم موافقت مجلس، سرانجام میرحسین موسوی به عنوان نخست‌وزیر توسط مجلس انتخاب شد، اما به نظر می‌رسد برای راضی‌کردن جناح راست بخشی از وزارت‌خانه‌ها را به آن‌ها واگذار کرد. در این دوره درگیری‌ها عمدتاً ریشه‌های اقتصادی داشت و اختلاف‌نظرهای مربوط به درون شورای انقلاب، حزب جمهوری اسلامی و مجلس خبرگان اول خود را به سطح نیروهای سیاسی کشانده بود. بالین‌همه،

. ۲۱. بهمن احمدی اموی (۱۳۸۵) اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی. تهران: گام نو، ص ۱۹.

. ۲۲. همان.

اختلافنظرهای اقتصادی خود را چندان بروز نمی‌داد و افراد، جریان‌ها و گروههای سیاسی راست و چپ برای درگیری و بیان نظرات خود عرصه‌ی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را بر عرصه‌ی اقتصادی ترجیح می‌دادند. شاید جنگ مهمنتین دلیلی بود که آن‌ها، بعزم اهمیت و اولویت اختلافنظرهای اقتصادی، خیلی آن را مینا قرار نمی‌دادند. اما مخالفان جناح راست بر این باورند که تمام مسائل و مشکلات راست‌ها بر سر مسائل اقتصادی بود، ولی برای آن‌ها روپوشی از سیاست و فرهنگ درست می‌کردند تا خود را خیلی تحت فشار قرار ندهنند.

روغنى زنجانی، رئیس سازمان برنامه در آن دوره، اختلافنظر موجود را این‌گونه توضیح می‌دهد: «اختلاف بین جناح چپ و راست، تحت عنوان جناح بازاری‌ها و تفکر چپی، در دوره‌ی مهندس موسوی خود را به خوبی نشان داد. در آن مقطع آن‌ها به گسترش نامحدود بخش خصوصی معتقد بودند. می‌گفتند بخش خصوصی می‌تواند مالکیت نفت را نیز در اختیار داشته باشد.»^{۲۳}

جنگ با عراق همزمان با جنگ داخلی در حال شدت‌گرفتن بود. همین مسائل، علاوه بر مسائل پیشین، از اهمیت دخالت و کنترل بیش از پیش دولت در اقتصاد حکایت داشت. همین دخالت‌های زیاد دولت در اقتصاد دست‌وپای راست‌ها را بسته بود و از این بابت نگران بودند. البته نگرانی آن‌ها محدود به این مسائل نبود. آن‌ها اختلافنظر عمیق‌تری با جناح چپ و شخص نخست‌وزیر داشتند. ضمن اینکه وزرایی هم در دولت داشتند که نقطه‌نظرات جناح راست را در کابینه بیان می‌کرد؛ وزارت‌خانه‌های خارجه، بازرگانی، کار، پست و تلگراف و نفت از این جمله بودند.

مخالفت با تأمین اجتماعی و بیمه و همچنین مخالفت با برنامه‌ریزی سه وجه مشخص اختلافنظر آن‌ها با دولت چپ‌گرای مهندس موسوی بود. در حوزه‌ی مدیریت و برنامه‌ریزی کلان اقتصادی، راست‌ها با دولت مخالفت جدی داشتند. آن‌ها مخالف برنامه‌ریزی بودند و این کار را دخالت در کار خداوند تلقی می‌کردند. مخالفت آن‌ها به حدی بود که برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی دولت، که در سال ۱۳۶۱ تهیه شده بود، تا سال ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ به بایگانی سپرده شد. مخالف

۲۳. بهمن احمدی امویی (۱۳۸۵) اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی، تهران: گام نو، ص ۱۴۵.

بدنه‌ی کارشناسی سازمان برنامه بودند و در مقاطعی به‌دبال تعطیل‌کردن آن برآمدند. چندین مرتبه برای این تعطیلی خیز برداشتند، تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۸۶ و در دولت اول احمدی‌نژاد به خواست خود رسیدند. برای راضی‌کردن مخالفان در این زمینه دولت مجبور بود اقداماتی انجام دهد و عده‌ای از کارشناسان خود را برای ایجاد همدلی و هماهنگی با روحانیان به قم بفرستد. برای اساس، کارشناسانی از سازمان برنامه بین تهران و قم در رفت‌وآمد بودند.

هرچه بود شکایت و نارضایتی آن‌ها به‌قدری زیاد شد که سرانجام دو نفر را به‌عنوان نماینده‌ی خود در شورای اقتصاد معرفی کردند: دو آیت‌الله از حوزه‌ی علمیه قم، آیت‌الله احمدی میانجی و آیت‌الله محمد کریمی... بیشتر هدفشاں این بود که در امر برنامه‌بیزی مسائل شرعی هم دیده شود... پس از مدتی روال کار این‌طور شد که ما به قم می‌رفتیم و در خدمت ایشان مباحثت را بی می‌گرفتیم.^{۲۴}

دولت چپ‌گرای مهندس موسوی، که بخش زیادی از گرایش چپ خود را از تصمیمات شورای انقلاب، مواد قانون اساسی و شرایط عمومی آن زمان کشور به ارت برده بود، مخالفان جدی و تندوتیزی در میان راست‌ها بر سر تأمین اجتماعی و بیمه داشت. این مخالفان به‌شدت فعال بودند و تقریباً در همه‌ی عرصه‌های سیاست ایران بعد از انقلاب این مخالفت خود را آشکار و پنهان نشان دادند. محمد ستاری‌فر این وضعیت را این‌طور شرح می‌دهد:

روشنفکران و منتقدان نظام پادشاهی، به‌اضافه‌ی گروه‌های سیاسی مثل مجاهدین خلق و فدائیان، همه موافق عدالت اجتماعی بودند. اما بخشی از روحانیان این موضوع را برئی تاییدند. این گروه حتی بیمه اجتماعی را خلاف شرع می‌دانستند. این حرف‌ها را قبل از انقلاب هم می‌گفتند، اما بعد از انقلاب پررنگ‌تر شد. در آن زمان اکثر شخصیت‌های شاخص روحانی یا بیمه مخالف بودند یا آن رانمی‌شناختند و سکوت می‌کردند و حرف نمی‌زنند؛ اما اکثر روحانیان مقیم قم مخالف بودند... بخشی از روحانیان سازمان تأمین اجتماعی را هم غیرشرعی می‌دانستند. جناح بازار و مؤتلفه هم از بیمه خوشش نمی‌آمد و می‌خواست حق بیمه پرداخت نکند. بنابراین، اگر روحانیان هم می‌خواستند آرام بگیرند، جناح بازار فشار می‌آورد و آن‌ها را به مخالفت با سازمان تأمین اجتماعی وامی داشت. مسلمانان هیچ وقت مسئله‌ی تأمین اجتماعی را باز نکردند

۲۴. بهمن احمدی اموی (۱۳۸۷) مردان جمهوری اسلامی چگونه تکنوتراست شدند؟. تهران: گام نو، صص ۵۱-۵۲.

و آناتومی آن را نشکافتد و خوب و بد آن را مشخص نکردند؛ بنابراین، در غیاب چنین تلاشی، فشار بازار روحانیان را به این سمت می‌برد که بیمه مزاحم است. مرحوم ابوالفضل غرضی، که سال ۱۳۶۰ مدیر عامل سازمان تأمین اجتماعی بود، به قم می‌رفته و با علماء درباره بیمه و تأمین اجتماعی صحبت می‌کرده است. این در حالی بود که سال ۱۳۵۸ قانون اساسی تصویب شده بود؛ یعنی با اینکه دولت شکل گرفته بود و نهادها استقرار داشتند، بخشی از روحانیان مخالفت می‌کردند و مسئلان مجبور بودند موضوع را برای آن‌ها توضیح دهند.^{۲۵}

مسعود نیلی نیز بر بی‌توجهی جناح راست به عدالت اجتماعی تأکید می‌کند و می‌گوید آن‌ها از این نظر مشکلی با رژیم گذشته نداشتند و اگر هم در ذهنشان بود، در اولویت‌های بعدی قرار داشت. زمان آفای مهندس موسوی شورای نگهبان یک طرف و دولت یک طرف بود و هر کدام مواضع متفاوتی درباره مسائل مختلف داشتند. در آن زمان جناح راست و جناح چپ بودند. جناح چپ طرف‌دار اقتصاد دولتی بود، اما جناح راست (جناح اصولگرای امروز) تاجر بود و به حفظ حریم خصوصی افراد و عدم دخالت دولت در امور اجتماعی و خصوصی مردم تمایل داشت. آن‌ها همچنین می‌گفتند باید با همه تعامل کرد و سیاست خارجی باید بر این مبنای استوار باشد. می‌گفتند با اقدامات صورت گرفته در شورای انقلاب و آزاد فقط بر بخش مالکیت مخدوش شده است. آن‌ها از همه بخش‌های اقتصاد لیبرال و آزاد فقط با حکومت پهلوی در الان هم همین‌طور است. درواقع، مشکل اصلی آن‌ها با حکومت پهلوی در وهله‌ی اول موضوع‌های فرهنگی بود و اگر هم گرایشی به عدالت اجتماعی داشتند، اولویت‌های بعدی آن‌ها بود. هرچند چنین گرایشی هم نداشتند، یا اینکه پرنگ نشان داده نمی‌شد.

البته تاجران و دیناران همراه انقلاب بودند و بازار را در دفاع از انقلاب و حرکت‌های انقلابی بسته بودند. بازار در آن زمان نهادی سیاسی بود. الان سیاسی نیست. در آن زمان نقش مؤثر ایفا کرده بود. این‌ها جناح راست شدند و می‌گفتند قرار نشد بیاید این‌ها را بگیرید و مصادره کنید. ما (بازاریان) گفتیم که رژیم گذشته دارد شراب‌خواری و بی‌حجابی را ترویج می‌کند و باید جلوی آن را بگیریم.

منظورمان این‌ها بود، ولی شما دارید کسب‌وکار را می‌گیرید. قرار این نبود. این‌ها و اطرافیان شورای نگهبان و برخی مراکز مذهبی و قضایی یک جناح و چپ‌های مستقر در اطراف دولت و رهبر انقلاب هم جناح دیگری شدند. آن زمان بین رئیس‌جمهور، آقای خامنه‌ای، و نخست‌وزیر، مهندس موسوی، اختلاف نظر بود. آقای خامنه‌ای در دوره‌ی دوم می‌خواست آقای ولایتی یا آقای میرسلیم را به عنوان نخست‌وزیر معرفی کند؛ ولی آیت‌الله خمینی گفت که آقای موسوی باشد. ندونه نفر نماینده‌ی مجلس یک نامه‌ای نوشتند که ما نماینده‌ی مجلس هستیم و براساس قانون اساسی حق داریم درباره‌ی تعیین نخست‌وزیر نظر بدھیم. مثلاً آقای زواره‌ای صحبت تندی کرد و گفت به ما دویست تا پوزبند بدهید که حرف نزنیم.^{۲۶}

بخش دیگری از این اختلافات روینای سیاسی داشت، اما براساس تضاد منافع اقتصادی شکل گرفته بود. دولت موسوی بر توان تولید داخلی توجه و تمرکز داشت و این توجه را هم از حساس‌ترین نقطه‌ی مورد نظر راست‌ها و جمعیت مؤتلفه آغاز کرد. در سال ۱۳۶۳ و با استعفای حبیب‌الله عسگر او لادی از وزارت بازرگانی، حسن عابدی جعفری جایگزین او شد. فرشاد مؤمنی، که آن روزها دستیار عالی‌نسب و جزو مشاوران غیررسمی میرحسین موسوی بود، این اتفاق را این‌گونه به یاد می‌آورد:

یکی از اولین کارهای عابدی جعفری در وزارت بازرگانی تفکیک صنوف تولیدی از صنوف توزیعی بود، تا آن‌ها را از زیر بار انحصار سخن‌گویی و نمایندگی صنوف توزیعی خارج کند و خودشان هم صدایی در ساختار سیاسی و اقتصادی کشور به دست بیاورند و تولید در کشور رونق بگیرد. در آن زمان بیش از چهارین‌جم صنوف توزیعی بود و قدرت اصلی در اختیار توزیع‌کنندگان و دلالان و سوداگران بود. از ناحیه‌ی اصناف تولیدی صدایی درنمی‌آمد. تحلیل آن زمان این بود که برای نجات اقتصاد کشور باید تولیدکنندگان و کارگران در اولویت باشند. در این خصوص فشارهای زیادی به دولت وارد کردند و بهبهانه‌ی دولتی بودن و دولتسالاری هجمه‌ای همگانی به دولت وارد کردند، اما دولت ایستادگی کرد و صنوف تولیدی را مستقل کرد. آقای عابدی جعفری در همان زمان یک معاونت پشتیبانی از تولید در وزارت بازرگانی نیز ایجاد کرد، چون معتقد بود که در طول تاریخ ایران تولید و صنوف تولیدی همواره تحت فشار بازرگانی

و صنوف توزیعی قرار داشته و امور بازرگانی محل تولید بوده و از طریق واردات بی رویه مانع تولید شده است. ایشان با این تحلیل آمده بود و مهندس موسوی هم بهشت تחת فشار قرار داشت که عابدی جعفری را کنار بگذارد، اما از او حمایت کرد.

آنها به حدی از این اقدامات در وزارت بازرگانی ناراحت و گله‌مند بودند که وقتی در دولت اول هاشمی رفسنجانی آل اسحاق، از اعضای مؤتلفه، وزیر بازرگانی شد، نخستین کارش برگرداندن این صنوف در زیرمجموعه‌ی اصناف توزیعی و حذف معاونت پشتیبانی از تولید در آن وزارت‌خانه بود و دوباره آنها را به همان روال سابق برگرداند.

در گفت‌وگوییم با فرشاد مؤمنی او به موارد دیگری از این اختلاف‌ها نیز اشاره می‌کند:

راست‌ها در این باره بهشت انتقادهای خود را گسترش دادند و نزد امام خمینی از دولت مهندس موسوی و تندریوها در اقتصاد شکوه و شکایت کردند. امام هم در چند نوبت عده‌ای را برای گفت‌وگو و رسیدگی به شکایتهای آنها نزد آقای عالی سب فرستاد. عالی سب هم، در مقام مشاور ارشد اقتصادی نخست‌وزیر، به آنها توضیح داد که موضوع چیز دیگری است و این‌ها برای حفظ منافع خود دولت‌سالاری را بهانه کردند. اینکه گفته می‌شود کوپنی شده پس کمونی شده اشتباه و جنجال‌افزین آنهاست. دولت برای توزیع ارزاق و مایحتاج مردم حتی یک واحد توزیعی ایجاد نکرده و کل فرایند سهمیه‌بندی از همان سیستم سنتی بخش خصوصی و تعاونی‌ها و اصناف انجام می‌شود. در دولت فقط نظارت و کنترل شدیدی بر فقار آنها اعمال می‌شود. در واقع، سود اصلی را خود این واحدها می‌برند و به بهانه‌های مختلف مخالفت هم می‌کردند. این فقط جوسازی است که مطامع فاسد و رانتی پشت آن است. می‌خواستند همه‌چیز را در دست خودشان بگیرند. این‌ها همه‌اش بهانه بود. سیاست‌گذاری و کنترل و نظارت دولت را سخت می‌دیدند و این دلال‌ها سروصدایشان درآمده، و گرنه این حرف‌ها واقعیت ندارد.

در این شرایط و با این اختلاف‌نظرها، دولت در چند جبهه درگیر بود. باید اقتصاد کشور را به گونه‌ای اداره می‌کرد تا منابع موردنیاز جنگ را تأمین کند، منابعی که هر روز بیش از گذشته می‌شد و تا دو سوم بودجه سالانه و بیش از آن نیز رسید. از سوی دیگر، باید ساختارهای تعطیل شده را احیا و طرحی نو اجرا می‌کرد. در همان زمانی که این دولت متهم به دخالت روزافزون در اقتصاد بخش

۴۸ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

خصوصی بود، درون دولت و خیلی زیرپوستی جریانی برای واگذاری مؤسسات و شرکت‌ها فعال بود که عمدتاً در سازمان صنایع ملی در حال روی‌دادن بود.

خصوصی‌سازی در دولت چپ‌گرای میرحسین موسوی

اختلاف نظر درباره‌ی قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع در سال ۱۳۶۱ به اوج خود رسید و رئیس جمهور وقت پس از دریافت گزارش‌هایی از منابع موردنایید خود، دستور توقف این قانون را در ۷ مرداد ۱۳۶۱ صادر کرد. البته این توقف فعالیت هیئت پنج‌نفره مرجع رسیدگی به شکایات درباره‌ی اجرای قانون حفاظت از صنایع تنها دو سال طول کشید و در ۱۴ بهمن ۱۳۶۳ طی جلسه‌ای با حضور وزیر صنایع، رئیس کل بانک مرکزی و نماینده‌ی سازمان صنایع ملی ایران و رئیس دیوان عدالت اداری کار خود را از سر گرفت. براساس گزارش روزنامه‌ی اطلاعات در تاریخ ۲۶ آذر ۱۳۶۴ فعالیت دولتی درباره‌ی این هیئت پنج‌نفره در حالی بود که بیش از دویست پرونده روی میز بود و باید به آن‌ها رسیدگی می‌شد.^{۷۷}

وقتی در سال ۱۳۶۳ دولتی کار این هیئت پنج‌نفره فعال شد و واگذاری‌هایی صورت گرفت، موج مخالفت‌ها تشید شد. عده‌ای از درون حزب جمهوری اسلامی و موافقان دولت هم این فرایند را نقد کردند و به آن روی خوش نشان ندادند. فرشاد مؤمنی در این باره می‌گوید:

. ۷۷. میکائیل عظیمی (۱۳۹۴) روایت سازمانی که بود. تهران: نشر کویر، ص ۷۱.

۵۰ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

موج شدیدی علیه عملکرد و رفتار این هیئت پنج نفره راه افتاد که یکی از سردمداران این موج آقای مسیح مهاجری، مسئول روزنامه‌ی حزب جمهوری اسلامی، بود. او چندین سرمقاله تحت عنوان «نگذارید کرکس‌ها به لانه برگردند» منتشر کرد. در آن زمان ما جلساتی تحت عنوان مشاوران غیررسمی مهندس موسوی با حضور خود ایشان برگزار می‌کردیم – که مسیح مهاجری هم جزو ما بود. در آن جلسات آقای مهاجری استدلال می‌کرد که صاحبان این شرکت‌ها و مؤسسات در میان آتش و خون مردم ایران را تهدا گذاشته و رفتار اند و حالا نباید به همین راحتی این اموال را به آن‌ها پس داد. ضمن اینکه سرمایه‌هایی که آن‌ها از کشور خارج کردند و به جای آن بدھی برای ملت بر جا گذاشتند و براساس آن بدھی‌ها مؤسسات و شرکت‌های آن‌ها مشمول بند «ج» شد، حالا تورم آن بدھی‌ها را پوشش داده و به راحتی می‌توانند دوباره صاحب مؤسسات خود شوند. به نظر او تورم خون مردمی بود که به خاطر شرایط جنگی در شیشه قرار گرفته بود، و اگر این اموال برگردانده می‌شد نوعی ظلم به آن‌هایی بود که در ایران مانده بودند، به خصوص آن‌هایی که شهید شدند. او معتقد بود ما داریم هزینه‌ی جنگ را می‌پردازیم و پاداش‌های تورمی آن به آن‌ها می‌رسد. آقای مهندس موسوی در پاسخ به ایشان می‌گفت اگر قرار است تغییری ایجاد شود، باید در قانون صورت بگیرد، و گرنه ما مجبور به اجرای قانون هستیم؛ بنابراین، براساس قانون این اموال باید به صاحبانشان برگردد. مهندس موسوی موافق اجرای قانون بود و می‌گفت نمی‌توانیم با این استدلال‌ها و تحلیل‌های سیاسی رفتار کنیم. اگر این استدلال‌ها را مبنای قرار دهیم، هر کسی می‌تواند هر ادعایی داشته باشد. بنابراین، باید قانون اجرا شود.^{۲۸}

سید جعفر موعشی، رئیس وقت سازمان صنایع ملی، گزارش‌های تهیه شده در اتاق بازرگانی و ارسال آن‌ها به ریاست جمهوری را برای متوقف شدن اجرای این قانون تعیین‌کننده می‌داند؛ به ویژه اینکه براساس همین قانون، شرکت نساجی «تیم» در مشهد را، یکی از بنگاه‌های متعلق به سید علی نقی خاموشی، رئیس وقت اتاق بازرگانی ایران، ملی کرده بودند. اتاق بازرگانی کاملاً در اختیار جمعیت مؤتلفه و راست‌ها بود و درگیری شدیدی با نخست وزیر داشت. به گفته‌ی او:

زمانی که آقای خاموشی رئیس بود، از طریق اتاق بازرگانی مرتباً گزارش‌های تهیه می‌کردند و به دفتر رئیس جمهور وقت می‌دادند و آقای خامنه‌ای هم همه‌ی این‌ها را مرور کرده بودند. اتاق در آن زمان اختلاف نظری اساسی با نخست وزیر وقت، میرحسین موسوی، داشت و این گزارش‌ها هم بازتاب همان اختلاف نظرها بود. درواقع، از طریق

همین گزارش‌های ارسالی اتاق بازرگانی بود که ایشان به این نتیجه رسیده بود که این نوع رفتار با عزم و اراده‌ی بخش خصوصی برای حضور در اقتصاد ایران ضدیت دارد و باید مانع آن شد. درنهایت، از اجرای قانون حفاظت از صنایع جلوگیری کردند. بنابراین، دستوری صریح و مکتوب دادند که اجرای قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران متوقف شود.^{۲۹}

اما این همه‌ی ماجرا نبود و مسائل دیگری دست به دست هم داد تا این قانون متوقف شود. در گفت و گوییم با یحیی آل اسحاق، از بزرگان جریان مؤتلفه که زمانی وزیر بازرگانی بود، او توضیحاتی در این باره داد که ابعاد بیشتری از این اختلاف را نشان می‌دهد:

در زمان مهندس موسوی ایشان مدعی بحث چپ بود، مخصوصاً در حوزه‌های اقتصادی، هم به دلیل نگاه سیاسی به اقتصاد و هم به دلیل خود الگوی اقتصادی چپ. از هر دو زاویه آقای مهندس موسوی دنبال دولتی کردن اقتصاد بود. او نه تنها دولتی‌های موجود را حفظ کرد، بلکه بقیه فعالیت‌ها را هم به سمت دولتی شدن هدایت کرد و با تأسیس مراکز تهیه و توزیع در واردات و صادرات این کار را توسعه داد. ابتدا در عرصه‌ی واردات چهارده مرکز درست کردند تا همه‌ی واردات دولتی شود و بعد کم‌کم مراکز صادرات درست کردند – در سرمایه‌گذاری‌ها، توسعه‌ی صنایع ملی و... را راه انداختند. رفتارشان این‌گونه بود، چه به دلیل اعتقادشان به عدالت اجتماعی و قابل تحقق دانستن آن از این طریق، چه به دلیل هر ذهنیت دیگری. برخورد دیگری که در حوزه‌ی تقسیم قدرت جریان‌های سیاسی داشت این بود که اعتقاد داشت جریان اقتصاد آزاد وابسته به بازار است و بازاری‌ها می‌توانند مراجع قدرت و مراکز قدرت را متأثر کنند؛ بنابراین، اگر بخواهیم این جریان از نظر سیاسی از دست این‌ها بیرون کشیده شود، باید منابع اقتصادی شان گرفته شود. روی این اصل بازار و آزادی فعالیت‌های اقتصادی مخالفت می‌کرد.^{۳۰}

اختلاف نظر بین جناح چپ و راست دولت مهندس موسوی از سال ۱۳۶۰ و با ارائه نخستین برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی جمهوری اسلامی و طرح‌های دهگانه‌ی زیرساختی ضمیمه‌ی آن به طور رسمی شروع شد، برنامه‌ای که با وجود اختلاف نظر اساسی در دولت هرگز عملیاتی نشد. تا پیش از آن، دولت موسوی

. ۲۹. گفت و گوی شفاهی با جعفر مرعشی، ۱۳۹۸.

. ۳۰. گفت و گوی شفاهی با یحیی آل اسحاق، ۱۳۹۸.

کابینه را به طور مساوی بین دو جریان چپ و راست تقسیم کرده بود و وزیران را هم به این دو جناح اختصاص داده بود. حتی وقتی احمد توکلی و عسگراولادی کنار گذاشته شدند، مهندس موسوی برای حفظ تعادل کابینه دو وزیر چپ خود، محمد سلامتی و گنابادی، را کنار گذاشت. در دولت دو فرآکسیون چپ و راست تشکیل شده بود که هر کدام هفتاهی یک بار برای هماهنگی نظراتشان در کابینه، جلسه تشکیل می‌دادند. البته در هیچ‌کدام از این جلسات مهندس موسوی به عنوان نخست‌وزیر شرکت نمی‌کرد.

اختلاف این دو طیف در جلسات شورای اقتصاد هیئت دولت در هنگام بررسی این برنامه‌ی پنج‌ساله و طرح‌های دهگانه‌ی زیرساختی آن بر سر برنامه‌ریزی شروع شد. البته پیش از آن درباره‌ی قانون کار و تأمین اجتماعی هم اختلاف‌نظرهایی بود. راست‌ها مخالف قانون کار و تأمین اجتماعی بودند و می‌گفتند در اسلام این مسائل را نداریم. راست‌های کابینه بر این باور بودند که در اسلام چیزی به نام برنامه‌ریزی نداریم و قرآن و پیامبر همه‌ی برنامه‌ها و آنچه را که یک جامعه‌ی اسلامی لازم دارد آورده‌اند؛ بنابراین، اگر افراد تقوا داشته باشند، مشکلات خود به‌خود حل می‌شود و دیگر نیازی به این برنامه‌ها نداریم. بهزاد نبوی، که در آن زمان وزیر صنایع سنگین و عضو فرآکسیون چپ دولت بود، موضوع اختلاف‌نظر را این‌گونه به یاد می‌آورد: ما چپ‌های کابینه بر برنامه‌ریزی اصرار داشتیم و راست‌ها مخالف بودند، تا اینکه به امام خمینی گزارش دادند که گرایش سوسیالیستی بر دولت حاکم شده و اقتصاد کمونیستی را در شورای اقتصاد طراحی می‌کنند. امام هم تعدادی از فقهای قم را انتخاب کردند تا در جلسات شورای اقتصاد حاضر شوند و نظرات راست‌ها را تأمین کنند.

پس از آن، آقایان آذری قمی، آیت‌الله روحانی، احمدی میانجی و منیرالدین حسینی برای تأمین نظر جناح راست در شورای اقتصاد حضور یافتند. در کنار آن‌ها آقایان موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای که معروف به داشتن مواضع چپ بودند قرار گرفتند و درباره‌ی مسائل مطرح شده بحث و جدل کردند.^{۳۱} به‌گفته‌ی بهزاد نبوی، درست است که این آقایان نظرات چپ خود را داشتند، اما

این طور مطرح شد که این‌ها همه نقطه‌نظرات چپ دولت مهندس موسوی است و او به دنبال اقتصاد دولتی و دولتسالاری است. در حالی که اصلاً چنین چیزی مطرح نبود. این اختلاف‌نظرها در کابینه در عرصه‌ی عمل هم خود را به شکلی نشان می‌داد که به موضوع بحث این کتاب و خصوصی‌سازی مربوط می‌شود. راست‌های کابینه به شدت مخالف اجرای قانون حفاظت از صنایع بودند، که به تصویب شورای انقلاب رسیده بود. البته چپ‌ها هم مخالف بودند، اما هرگذام از این جریان‌ها به دلایل متفاوتی مخالف بودند. در این میان مهندس موسوی می‌گفت که اگر هم مخالف باشیم، باید قانون را اجرا کنیم و تا زمانی که قانون اصلاح نشده، باید به آن تن بدهیم. بهزاد نبودی، که پیش از وزارت صنایع سنگین دولت مهندس موسوی، سخنگوی دولت باهنر، رجایی و دولت وقت مهدوی کنی بود، گزارش خود را درباره‌ی این اختلاف‌نظر این طور روایت می‌کند:

ما از این زاویه مخالف بودیم که باید این شرکت‌ها و مؤسسات و بنگاه‌هایی که مصادره و ملی شده به صاحبانشان، که مشکلی با انقلاب ندارند، برگردانده شود یا به مدیران دولتی ای بفروشیم که در این سال‌ها آن‌ها را اداره کرده‌اند و توانایی لازم را کسب کرده‌اند. اما راست‌ها می‌خواستند بزرگی کنند و می‌گفتند به بخش خصوصی موجود بدهیم، یعنی به خودشان: تاجری که جهان‌بینی‌اش چرتکه بود و به دنبال کاسی بود و نه تولید.^{۳۲}

او شاهدی بر این ادعای خود دارد که چپ‌های مستقر در دولت به بخش خصوصی معتقد بودند، اما توانایی لازم فنی را در بخش خصوصی نمی‌دیدند تا این واحدها به آن‌ها فروخته شود. او در سال ۱۳۶۷ نامه‌ای به سران سه قوه نوشت و در آن نظر خود را درباره‌ی خصوصی‌سازی واحدهای متعلق به دولت و شیوه‌ی آن بیان کرد، نامه‌ای که بعدها دوستان چپ او در مجلس بهانه‌ای قرار دادند تا او را استیضاح کنند، چراکه به نظر آن‌ها او استحاله شده بود و باید او را می‌سوزانند: «بهزادیان، که از دانشجویان تسخیرکننده‌ی سفارت آمریکا بود و در مجلس سوم هم نماینده بود، مستقیماً به من گفت ما می‌خواهیم تو را بزنیم تا هاشمی نتواند از تو در کابینه‌اش استفاده کند. تو استحاله شده‌ای و دیگر چپ نیستی.»^{۳۳}

۳۲. گفت‌وگوی شفاهی با بهزاد نبوي، ۱۳۹۹.

۳۳. همان.

سال ۱۳۶۷ بحث خصوصی‌سازی در یکی از جلسات سران قوا مطرح شد و بهزاد نبوی در نامه‌ای به آن‌ها به این موضوع اشاره کرد:

اگر می‌خواهیم آن‌ها را وآگذار کیم، بهترین افراد صاحبان گذشته‌ی آن‌ها هستند، افرادی که الان در خارج کشور کسب‌وکار تازه‌ای راه انداخته‌اند و آنجا هم موفق‌اند، کسانی مثل ایروانی و برخوردار، در غیر این صورت، همین مدیرانی که آن‌ها را اداره کرده‌اند برای این کار شایسته هستند. و گرنه، در بخش خصوصی بعد از انقلاب کسی را نداریم که توان فنی و تخصص این کار را داشته باشد و بتوانیم به او ماشین‌سازی اراک یا تبریز یا ایران خودرو را بدھیم. حداکثر، تعدادی تاجر هستند که با فروش املاک و تجهیزات این کارخانه‌ها صدها برابر قیمتی که خریده‌اند سود می‌برند.

در آن زمان در زیرمجموعه‌ی وزارت صنایع سنگین بیش از هفت‌صد واحد تولیدی و شرکت بود که تا پیش از آن در اختیار بخش خصوصی بود و با اجرایی‌شدن قانون حفاظت از صنایع، مصادره و ملی شده بودند. مسعود نیلی، که آن زمان رئیس دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه‌وپردازی بود، مبتنی بر مشاهداتش تحلیل و برداشت دیگری از این اختلاف‌نظرها دارد:

آن‌ها فکر می‌کردند که اقتصاد دولتی می‌شود و در بلندمدت این اقتصاد دولتی آن‌ها را حذف می‌کند. این مخالفتشان مقداری جنبه‌ی ایدئولوژیک داشت. فکر می‌کردند ساختار بهسمت دیگری می‌رود که چیزی نصیب‌شان نمی‌شود. آن‌ها فکر می‌کردند که باید اقتصادی سنتی و تجاری وجود داشته باشد که آن‌ها هم بتوانند نقش خود را ایفا کنند، اما با این روشی که دولت در پیش گرفته احتمال می‌دادند در آینده جایی برای آن‌ها نماند. تغییر و همسان‌سازی با محیط هم برای آن‌ها سخت بود و همچنان هم هست. اصل مسئله و مشکلات جناح راست و مؤتلفه با رژیم گذشته فرهنگی بود. در حالی که جناح چپ اصل مسئله‌اش عدالت اجتماعی و توزیع درآمد و فقر و بی‌عدالتی بود، این‌ها با هم موقتاً در یک موضع قرار گرفتند که انقلاب شد. انقلاب که نتیجه داد، هر کس سر کار خودش برگشت، اما در جایگاه‌های جدید و مسئولیت‌های حکومتی و دولتی. در زمان آقای مهندس موسوی آقای توکلی وزارت کار، عسگراولادی وزارت بازرگانی و بهزاد نبوی وزارت صنایع سنگین را به عنده داشتند. همه دور یک میز در دولت می‌نشستند. بهزاد نبوی کوپن چاپ می‌کرد و در ستاد بسیج اقتصادی مستقر بود. عسگراولادی در وزارت بازرگانی بود و این کوپن‌ها را از مردم می‌گرفت. درواقع، سرنخ توزیع کالا و خدمات در اختیار راست‌ها بود. از همان اول به این‌ها رانت دادند. آقای مهندس موسوی به لحاظ مدیریتی ذهنیتی داشتند که ما هم خیلی موافق نحوه‌ی آن کار

بودیم. تقریباً معادل هر وزارت‌خانه‌ای یک ستاد و نهاد موازی ایجاد کرده بودند، مثل همان کاری که با برخی وزرا کرده بودند و متناظر با آن‌ها یک مشاور برای خود در کابینه تعریف کرده بودند. تفکر شان این بود که برخی از این وزرا به دولت تحمیل شده و قابل اطمینان نیستند و از جایی بیرون از نخست‌وزیری دستور می‌گیرند و هدایت می‌شوند. ساختار هم به گونه‌ای بود که نمی‌شد در آن تغییراتی به وجود آورد و باید با آن‌ها کار می‌کرد. پس هم وزیر ناظر و هم نهاد متناظر برای آن‌ها ایجاد کرده بود. ستاد بسیج اقتصادی همان چیزی بود که شما در وزارت بازرگانی می‌بینید. چون آفای عسکر اولادی آنجا بود، یک ستاد بسیج اقتصادی درست کرده بود که توزیع کالا و غیره را آنجا انجام می‌داد. بنابراین، آن‌ها هم مانند برخی از مراجع و فقهاء نظرشنان مخالفت شدید با دولتی شدن همه‌چیز بود. گرایش آن‌ها این بود که کسب و کار آزاد باشد، اما نه به شکل مدرن بلکه به شکل سنتی خودش، تا آن‌ها هم بتوانند مدیریتش کنند و دست خودشان باشد. مثلاً آیا در جناح راست کسی را پیدا می‌کنید که از آزادشدن قیمت دلار هفت‌تومانی دفاع کند؟ اصلاً پیدا نمی‌کنید. چون سود اصلی را خودشان می‌برند و بیشترین نزدیکی را به مرکز تولید رانت خودشان دارند، اما در مقابل از چه دفاع می‌کنند؟ از این‌که کسب و کار آزاد باشد. شما دلار را هفت تoman بگذارید و کنترل شله در همان قیمت نگه دارید و در مقابلش کسب و کار را هم آزاد بگذرید. بهتر از این دیگر نمی‌شود.

در کنار این اختلاف‌نظرها که مبنای اقتصادی داشت و به صحنه‌های سیاسی و فرهنگی کشیده شد، در دولت چپ‌گرای مهندس موسوی تلاش‌هایی برای مطالعه‌ی خصوصی‌سازی و کاهش حجم و اندازه‌ی دولت شروع شد، تلاش‌هایی که نظام‌مند نبود و هر وزارت‌خانه و نهادی مطالعات خودش را انجام می‌داد.

در عرصه‌های جهانی و بین‌المللی با روی‌کار آمدن تاچر در انگلستان و ریگان در آمریکا موضوع کوچک‌سازی دولت، خصوصی‌سازی و کاهش تعرفه‌ها و کم‌کردن قوانین مقررات دست‌وپاگیر سرلوحه‌ی کار قرار گرفت و تقریباً تمام جهان غرب و بخشی از کشورهای اروپای شرقی چون لهستان و آلمان شرقی را متأثر کرد. انقلاب ایران آخرین انقلاب با گرایش‌های سوسیالیستی و چپ‌گرایانه بود. این انقلاب هم‌زمان با روی‌کار آمدن نئولیبرال‌ها در غرب و بحث جهانی‌سازی روی داد و به نظر می‌رسید ایران برخلاف روندهای جهانی در حال حرکت است، اما خیلی زود بازخوردهای این تحول جهانی وارد ادبیات اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی شد. رئیس وقت دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه به وجود این مطالعات و بررسی‌ها اذعان می‌کند:

در سازمان برنامه مطالعاتی درباره‌ی ادبیات موضوع انعام داده بودیم و سرانجام معیارهایی را برای این واگذاری‌ها تهیه کردیم و در جلساتی با سازمان برنامه، سازمان صنایع ملی، سازمان گسترش و نوسازی، وزارت اقتصاد و دارایی و دستگاه‌های دیگری که به این موضوع مرتبط بودند فهرستی از شرکت‌ها و واحدهای قابل واگذاری را تهیه کردیم، اما در عمل اتفاق دیگری افتاد. درباره‌ی واحدهای تحت پوشش سازمان صنایع ملی برخی افراد و گروههای ذی نفوذ غافل شدند.^{۳۴}

بنا به روایت این کارشناس اقتصاد ایران، عده‌ای بر این باور بودند که باید اموال دولت به افرادی داده شود که دارای صلاحیت لازم هستند. البته او در جایی دیگر تأکید می‌کند که در کشور ما اصولاً مدیران و افراد سیاسی اند که درباره‌ی طرح‌های بزرگ، که نیاز به سرمایه‌گذاری کلان دارد، تصمیم می‌گیرند و به نقطه نظرات کارشناسانی که مثلاً در سازمان برنامه نشسته‌اند توجیهی نمی‌کنند. این طرح‌ها و پژوهش‌ها در یک لابی سیاسی-اقتصادی به مرحله‌ی اجرا درمی‌آید.^{۳۵}

سید جعفر مرعشی نیز که در آن زمان در سازمان صنایع ملی کار می‌کرد و زیرمجموعه‌ی وزارت صنایع سبک بود تجربه‌ی این مطالعات و چگونگی انعام آن را به خوبی به یاد دارد:

در بین سازمان‌هایی که عهده‌دار واگذاری بودند، وظیفه‌ی سازمان صنایع ملی را سنگین‌تر می‌دیدم. علتیش هم این بود که معمولاً واحدهای تحت پوشش سازمان صنایع ملی، جز استثناتی که آن‌ها هم از سازمان‌های دولتی دیگر آمده بودند، عمدتاً در سال‌های قبل از انقلاب در اختیار بخش خصوصی بود. مثلاً گروه صنعتی بهشهر به‌دلیل صاحبانش، خانواده‌ی لاچرودی، به پیشنهاد و تصویب شورای انقلاب در جرگه‌ی بند «ب» قرار گرفته بود. یا کفش ملی به‌دلیل خانواده‌ی ایرانی مشمول بند «ب» شده بود. یا شرکت یک‌ویک به‌دلیل آقای ایرج هدایت مشمول بند «ب» شده بود. یا مجموعه‌ی پارس توشیبا که متعلق به آقای برخوردار بود. فرار هم نکرده بودند. مثلاً خانواده‌ی لاچرودی، آقای برخوردار و آقای ایرانی، تا جایی که می‌دانم، آن زمان هنوز در ایران بودند. تصور من این بود که نوعی نگاه تدریوانه به صاحبان سرمایه وجود داشت که همچنان هم وجود دارد. این موضوع باید کالبدشکافی شود. همین الان هم این نگاه به‌شكل دیگری وجود دارد. مثلاً وقتی یک واحد بخش خصوصی خیلی بزرگ می‌شود

. ۳۴. بهمن احمدی اموی (۱۳۸۵) *لاقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی*. تهران: گام نو، ص ۲۹۸.

. ۳۵. همان، ص ۳۲۱.

یا وقتی، به نظر برخی افراد، نهادها و سازمان‌ها بیش از آنچه باید بزرگ می‌شوند، به آن‌ها توصیه می‌کنند که بیشتر از این بزرگ نشوند و از جلوی چشم کثار بروند. در خاطرات آقای برخوردار، که آقای علی‌اصغر سعیدی با ایشان مصاحبه کرد، ایشان گفت ای کاش این قدر بزرگ نشده بودیم! فکر می‌کنم این مطلب هنوز از دامان تاریخ ایران پاک نشده است.^{۳۶}

«بزرگ‌شدن بیش از حد» موضوعی است که در تاریخ ایران بارها و بارها به امتحان گذاشته شد و هر بار نیز با نارضایتی قدرت حاکمه رو به رو بوده است. این موضوع فقط به صاحبان سرمایه محدود نمی‌شود. در ایران اصولاً وقتی متزلت اجتماعی یا اقتدار فردی کسی از مرزهایی فراتر می‌رود، مثل هنرمند، نویسنده یا شاعر، صاحبان قدرت درباره او نگران می‌شوند. این مطلب فقط به اعتبار صاحب سرمایه بودن نیست و در همهٔ حوزه‌ها می‌توان چنین چیزی را رصد کرد؛ شاید به همین خاطراست که جعفر مرعشی چنین معتقد است: «در نحوهٔ واگذاری‌ها و روشی که در پیش گرفته شد، سعی می‌کردند به این مطلب حساس در حوزهٔ اقتصاد سیاسی توجه کنند. بنابراین، باید از آنجایی شروع می‌شد که قبلًاً در اختیار مردم بود و به آن واگذاری‌ها هم سرعت بدهد.»

تا پیش از این مطالعاتی در زمینهٔ خصوصی‌سازی صورت گرفته بود. اما این مطالعات نظاممند نبود. در سازمان برنامه، سازمان صنایع ملی و سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران این مطالعات و تجربه در حال عملیاتی شدن بود. انگار در سازمان صنایع ملی آن زمان می‌خواستند تجربه کنند و بیینند که واگذاری چگونه می‌تواند در ایران شکل بگیرد. برای این کار دو شرکت را بررسی کردند: قند و رامین که اصالتأً دولتی بود و پنیرسازی سراب که اصلاً با بودجه‌های عمرانی پیش از انقلاب ایجاد شده بود. منابع پنیرسازی سراب را قبل از انقلاب سازمان برنامه تأمین کرده بود. قند و رامین سال‌ها دولتی بوده است. وزارت صنایع گزارش اتفاقاتی را به شورای اقتصاد داد که قرار بود در این زمینه رخ دهد.

به گفتهٔ مرعشی، پس از آن موج مخالفت در رسانه‌های مختلف ایجاد شد: تماس‌هایی که ایجاد نگرانی می‌کرد شروع شد. یکباره با جریانی مواجه شدیم که

در استادیوم دوازده هزار نفری آزادی کارگران جمع شدند، یا شاید تعییر درست تر شن این باشد که جمعشان کردند. آنجا از آقای موسوی اردبیلی برای سخنرانی دعوت کردند، با این هدف که این ها می‌خواهند دویاره واحدهای دولتی را به بخش خصوصی بدنهند و بخش خصوصی را دویاره احیا کنند، درحالی که این اتفاق از طرف دولت سیاست‌گذاری نشده بود و ما با ابتکار وزارت صنایع این کار را به صورت مطالعاتی و تجربی شروع کردیم. رئیس جمهور وقت در ارتباط با مسئله‌ی سازمان صنایع ملی در سال ۱۳۶۱، با بررسی‌هایی که صورت گرفته بود، دستور داد که قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران متوقف شود. براساس این قانون و از طریق بند «ج»، واحدهایی که به بانک‌ها بدھی داشتند، مرتباً تحت پوشش قرار می‌دادند و آن‌ها را مصادره می‌کردند. این موضوع باعث نگرانی‌های شده بود. البته در اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران، که در اختیار جمعیت مؤتلفه بود، گزارش‌هایی در این باره به رئیس جمهور ارائه می‌شد تا نظرات کارشناسانه‌ی لازم در اختیار او قرار گیرد، با این هدف که با اجرای این قانون مخالفت کند و مانع ادامه‌ی آن شود.

درواقع، همان تهدانده‌ی بخش خصوصی بسیار ضعیف پس از انقلاب نیز با اجرای این قانون روزبه روز ضعیفتر می‌شد و ایشان با اعلام مخالفت خود با عملکرد این قانون مانع اجرای آن شدند. یا مثلاً درباره‌ی بند «ب» تکمیلی هم همین طور بود؛ یعنی به آن ۵۳ نفر ابتدایی که اموال و کارخانه‌های شان مصادره شده بود مرتباً افراد جدیدی اضافه می‌شدند. این کارها از طریق مصوبه‌ی هیئت پنج نفره‌ای که در خود قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران پیش‌بینی شده بود صورت می‌گرفت.

در سازمان برنامه نیز، به شکلی دیگر، مطالعاتی در این خصوص انجام و گزارش‌هایی تهیه شد. اما در سازمان صنایع ملی، که عمدتی مؤسسات و شرکت‌های ملی و مصادرهای در آن بود، این مطالعه منظم پیگیری می‌شد. از سال ۱۳۶۵ تحقیقاتی درباره‌ی خصوصی سازی شروع شد. جعفر مرعشی آن روزها را به خوبی به یاد دارد: متوجه شدیم که لهستان با اینکه یک جامعه‌ی کمونیستی است، شروع کرده است به کوچک‌کردن دولت. آلمان شرقی و غربی نیز همین‌طور سازمان صنایع ملی پروفسوری را که این کارها را در آلمان انجام داده

بود به ایران آورد تا از تجربه‌ی آن‌ها استفاده شود.^{۳۷}

در دولت نیز بحث‌هایی در این باره شروع شد. رئیس سازمان برنامه و بودجه‌ی وقت این تغییر رویکرد را نه اعتقادی بلکه از روی ضرورت و اجراء می‌داند: کم‌کم در هیئت دولت مطرح شد که دولت نمی‌تواند به‌تهاایی چرخ عظیم اقتصاد را بچرخاند. تمام مجموعه‌ی کشور را خانواده‌ای تصور کنید که دولت مجبور بود برای همه‌ی آن‌ها در نقش پدر نان تهیه کند و بینشان توزیع کند. در حالی که باید این بجهه‌ها خودشان نان آور می‌بودند. این بحث که به مردم میدان دهد به‌ظرافت و دقیقت در حال شکل‌گیری بود. به همین دلیل، وقتی بحث نرخ ارز مطرح بود، در دولت به این نتیجه رسیدند که درخصوص نرخ ارز صادراتی کمی بازتر رفتار کنند تا صادرکنندگان به‌دبیل انگیزه‌های بیشتری برای صادرات و کار خودشان باشند. عقل سیاسی و حکومت‌داری نیز حکم می‌کرد که باید انگیزه‌ی افراد را برای کسب سود بیشتر کرد. درنتیجه، منطق بازار آزاد و مکانیسم قیمت‌ها آرام آرام خودش را نشان داد، اما این همراهی از روی ناچاری بود و به این مفهوم نبود که یکباره اعتقاد برخی آقایان تغییر کرده است. ضرورت حکومت‌داری این را به آن‌ها تحمیل کرده بود.^{۳۸}

. ۳۷. میکائیل عظیمی (۱۳۹۴) روایت سازمانی که بود. تهران: نشر کویر، ص ۶۸.

. ۳۸. مسعود روغنی زنجانی (۱۳۸۵) اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی. تهران: گام نو، ص ۱۶۲.

دولت اول هاشمی رفسنجانی

سال ۱۳۶۸ تاریخ ورق خورد و فصل تازه‌ای در ساختار اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی آغاز شد. مدیران ارشد دولت و حاکمیت با پرسش‌های متعددی رو به رو بودند، از جمله اینکه چه مسیری در پیش بگیرند. دست کم درباره‌ی خصوصی‌سازی، که موضوع ماست، در ابتدا تصور این بود که درباره‌ی ماهیت آن و انجام‌شدن‌ش اختلاف نظری وجود ندارد، اما درباره‌ی اینکه چه کسانی این واحدها را بخربند و چگونه این واگذاری‌ها صورت بگیرد، اختلاف نظر وجود داشت و برنامه‌ی روشنی هم برای آن تدوین نشده بود.

چه کسانی و چه گروه‌هایی باید از این واگذاری‌ها برخوردار شوند؟ آیا بخش خصوصی می‌تواند این‌ها را بخرد؟ با توجه به اینکه خصوصی‌سازی طرفیت اپوزیسیون‌سازی دارد تا کجا و چه سطحی می‌تواند پیش برود؟ نیروها و افراد بازگشته از جنگ در این میان چه جایگاهی دارند؟ اگر به مدیرانی که این واحدها را اداره کرده‌اند و تخصصی به دست آورده‌اند واگذار شود، چه جناح و گروه‌های سیاسی‌ای در حاکمیت منتفع خواهند شد و دست بالا را خواهند داشت؟ در غیر این صورت، با پراکندگی و گستردگی بخش خصوصی چگونه می‌توان مانع سربلند کردن مخالفان و دشمنان نظام شد؟ نقش نهادهای عمومی، مثل شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی، بانک‌ها، بنیاد مستضعفان، بنیاد پانزده خداد،

بنیاد شهید، کمیته‌ی امداد، ستاد اجرایی فرمان امام و نهادهای نظامی و امنیتی و انتظامی و فرهنگی و دینی، در این میان چگونه تعریف می‌شود؟ آیا آن‌ها هم می‌توانند از این واگذاری‌ها بهره ببرند؟ این‌ها پرسش‌های پیش روی مقامات سطح بالای مدیریت اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی بود و هرکدام از آن‌ها جوابی برای آن در ذهن خود داشتند، یا لاقل این‌طور تصور می‌شود که باید می‌دانستند. هر پاسخی که در عمل به این پرسش‌ها داده می‌شد مسیر آینده‌ی جمهوری اسلامی و ساختار اقتصادی آن را مشخص می‌کرد.

جنگ در سال ۱۳۶۷ پایان یافت و با ایجاد تغییراتی در قانون اساسی سمت نخستوزیری حذف شد و اختیارت رئیس‌جمهور افزایش یافت. اوضاع اقتصادی کشور خوب نبود و خرابی‌های ناشی از جنگ بر و hamat اوضاع افزوده بود. بسیاری از زیربنایها مثل بندرها، پالایشگاه‌ها و راه‌های کارایی خود را از دست داده بودند و مستهلك شده بودند، یا در طول جنگ آسیبی اساسی دیده بودند. نیاز به سرمایه در همه‌ی بخش‌ها و امور بهشت احساس می‌شد و به نیازهای نهفته و سرپوش‌گذاشته‌ی مردم در زمان جنگ هم باید پاسخ مناسبی داده می‌شد. با پایان جنگ دیگر هیچ توجیهی برای سرپوش‌گذاشتن بر آن خواسته‌ها وجود نداشت. بسیاری از نیروهای آماده کار کشور با پایان جنگ به خانه و زندگی خود بازگشته بودند و به کار نیاز داشتند. بخش صنعت بسیار ضعیف شده بود و خیلی از کارخانه‌ها هم برای تهیی مایحتاج جنگ تغییر خط تولید داده بودند. آن‌هایی هم که همچنان تولید می‌کردند با حداقل ظرفیت اسمی خود کار می‌کردند و تکنولوژی عقب‌افتدادی داشتند. همه‌چیز به بازسازی و سرمایه‌گذاری نیاز داشت. این نمایی کلی و خلاصه‌شده از فردای پذیرش قطعنامه‌ی پایان جنگ با عراق و روی‌کارآمدن دولت اول هاشمی رفسنجانی است، ضمن اینکه دیگر بین نخستوزیر و رئیس‌جمهور اختلاف اساسی وجود نداشت و به نظر می‌رسید با تغییرات ساختاری در قانون اساسی، بین رئیس‌جمهور، هاشمی رفسنجانی و رهبر اختلاف نظر جدی و اساسی وجود نداشته باشد. دست‌کم این‌طور تصور می‌شد که تمام تلاش‌ها بر حذف جناح چپ متمرکز شده و بعيد است که فعلًاً اختلافی بروز کند. در مجلس چهارم بخش اعظم نیروهای وابسته یا نزدیک به جناح چپ

حذف شدند و دولت و حاکمیت با توافقی نظری و اصولی بر سر تحولات پیش رو تصمیم گرفت برنامه‌ی اول را اجرا کند، برنامه‌ای که از اواخر سال ۱۳۶۶ در سازمان برای تدوینش تلاش شده بود.

گزارش مسعود نیلی، مجری و مسئول تهیه و تدوین برنامه‌ی اول در دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه، بهدلیل ارتباطهای گسترده با مجلس و کمیسیون اقتصادی دولت جزئیات بیشتری را عنوان می‌کند:

در آن مقطع با مسائل و مشکلاتی روبرو شدیم و نتوانستیم نظام برنامه‌ریزی را با سرعت پیش‌بینی شده جلو ببریم. ما معتقد بودیم باید تا قبل از روزی کارآمدان دولت جدید در مرداد ۱۳۶۸ کار تدوین و تهیی برنامه را به پایان برسانیم، چراکه در ماههای پایانی دولت مهندس موسوی و ماههای ابتدایی فعالیت دولت بعدی ادامه‌ی کار با سرعت مدنظر امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسید. اصرار بر این بود که در تابستان ۱۳۶۸ کار برنامه تمام شود و با آغاز پاییز دولت جدید بتواند آن را اجرا کند. به همین منظور، در آبان ۱۳۶۷ و به فاصله‌ی کمی پس از پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ و آتش‌بس بین ایران و عراق، برنامه‌ی کلان را به شورای اقتصاد بردمیم و سقف زمان‌بندی نهادهای برای اتمام کار در نظر گرفتیم. انگیزه‌ی مجلس، برخلاف دولت، بسیار قوی بود. آن‌ها در سال دوم دوره‌ی چهارساله‌ی خود بودند و می‌خواستند روش‌شن شدن مسیر حرکت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور در سال‌های پس از جنگ را به نام خود ثبت کنند. برای پیشرفت سریع‌تر کارها، پیگیری روند کار برنامه و شناخت نقاط ضعف و تنگی‌ها، به پیشنهاد ما در سازمان وقت برآمدگان و رؤسای کمیسیون‌های جلساتی ماهانه با اعضای شورای اقتصاد، هیئت‌رئیسه‌ی مجلس و رؤسای کمیسیون‌های مجلس تشکیل شد. آقای هاشمی در مقام رئیس مجلس و آقای موسوی در مقام نخست‌وزیر نیز در این جلسات حضور داشتند... وقتی با تکتک نمایندگان و رؤسای کمیسیون‌های مختلف مواجه شدیم، عطش زیادی در آن‌ها وجود داشت تا هرچه زودتر تکلیف بخشی را که به عهده‌ی آنهاست مشخص کنند. آن‌ها بر این باور بودند که در طول جنگ امکانات مالی و فیزیکی و نیروی انسانی کشور تخریب شده و روند اداره‌ی اقتصاد کشور دچار روزمرگی شده است، پس باید زودتر مسیر آن روش‌شن شود... البته آقای مهندس موسوی مخالف راهکارهای ارائه شده در برنامه بود، راهکارهایی که بعدها سیاست‌های تعديل اقتصادی نام‌گرفت. آقای موسوی حتی در جلسه‌ای برنامه‌ی اول را بسته‌ی بانک جهانی نامید و معتقد بود این‌ها خط‌مشی‌هایی است که بانک جهانی به کشورهای در حال توسعه تحمیل می‌کند.^{۳۹}

خصوصی‌سازی در برنامه‌ی اول

- یکی از محورهای مهم برنامه‌ی پنجم ساله‌ی اول، که از سال ۱۳۶۸ به اجرا گذاشته شد، خصوصی‌سازی است. در برنامه به عبارت «خصوصی‌سازی» اشاره‌ای نشده بود، اما مسیر آن پی‌گرفته شد. در بندهای مختلفی از این برنامه به این موضوع اشاره شده:
- ۴-۳۷ - تشویق و حمایت از ایجاد تشکل‌های صنعتی و معدنی و تخصصی و واگذاری سهام صنایع دولتی و ملی شده (به استثنای صنایع بزرگ و مادر) به مردم.
 - ۴-۸ - تدوین حدود وظایف دولت در اعمال حاکمیت و تصدی باجهت‌گیری تقویت واحدهای مسئول اعمال حاکمیت و کاهش وظایف تصدی تا حد ضرورت.
 - ۴-۳ - انتقال بخشی از وظایف غیرضرور دولتی به بخش غیردولتی در جهت کاهش بار مالی ارائه‌ی خدمات دولتی و ارتقای کیفیت خدمات ارائه‌شده به جمعیت تحت پوشش.
 - ۴-۸ - بازنگری در سازمان دولت با انتقال اختیارات لازم و مکفی به مسئولین محلی و ایجاد واحدهای سازمانی غیرمرکزی جهت جبران عقب‌ماندگی مناطق محروم کشور.
 - ۴-۵ - ایجاد زمینه‌های مناسب برای مشارکت مؤثر و هم‌جانبی مردم در امور کشور.

۴۰. «قانون برنامه‌ی اول توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی جمهوری اسلامی ایران»، مصوب ۱۳۶۸ بهمن.

رسیدن به چنین ادبیاتی مراحلی داشت که به‌گفته‌ی نویسنده‌گان آن باید طی می‌شد، مراحلی که مختص تجربه‌ی ایران است و موافقانش آن را نه برگرفته از بسته‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بلکه ناشی از همین تجربه‌ی طی شده می‌دانند. در گفت‌وگوییم با مسعود نیلی، او این تجربه را این‌گونه توضیح می‌دهد:

سیاست‌هایی که به عنوان تعديل شناخته می‌شود آن‌طور که ادعا می‌شود نیست. به طور طبیعی، هر کشوری در مسیری که طی می‌کند یادگیری‌ها و افتخارهایی دارد و به لحاظ سیاست‌گذاری مسیر ویژه‌ای طی می‌کند. البته این مسیر دچار نوسان‌هایی است. به همین دلیل، پس از مدتی آزمایش و اجرای نظرات، گرایشی کنار می‌رود و گرایش دیگری جای آن می‌آید. این اتفاقات و مسیرهای طی شده به سیله‌ی کشورهای مختلف را می‌توان به چند دسته‌ی متمایز تقسیم‌بندی کرد: کشورهایی که به اصطلاح به آن‌ها کشورهای پیشرفته گفته می‌شود، کشورهای آمریکای لاتین، کشورهای آسیای جنوبی، کشورهای کمونیستی سابق که از شوروی سابق به جا مانده‌اند و کشورهای اروپای شرقی تا چین. کشورهای پیشرفته مسیر خاص خودشان را داشتند. بنیان‌های اداره‌ی اقتصاد در این کشورها به‌هر حال بنیانی پایه‌دار و مبتنی بر رقابت و مکانیسم بازار و بخش خصوصی بوده است. البته در مقاطعی بعد از جنگ جهانی دوم در کشورهای پیشرفته‌ی اروپای غربی و آمریکای شمالی استثنایی هست و در آن‌ها دخالت دولت در اقتصاد دیده شد. ولی مسیر کلی حرکت حیات اقتصادی و اجتماعی‌شان بر همین مبنای شکل گرفت و جلو آمد. در کشوری مثل فرانسه و انگلستان برای دوره‌های طولانی احزاب سوسیال‌دموکرات رأی آوردند و حاکم شدند، اما همین دولت‌های سوسیالیستی غیر از بحث‌های خاصی در زمینه‌ی مالکیت و مالیات و اتحادیه‌های کارگری، آن‌هم به صورت محدود، هرگز وارد محیط کسب‌وکار و مسائلی مثل قیمت‌گذاری و کنترل واحد‌های تولیدی و دستور به آن‌ها نشدند. بیشتر در حوزه‌ی مالکیت و مالیات شاهد اختلاف نظر آن‌ها با دولت‌های قبلی شان بوده‌ایم. در فرانسه، انگلستان و تعداد زیادی از کشورهای اروپای غربی دولت مالکیت نیروگاه‌ها و مخابرات را بر عهده داشت، اما زمانی تصمیم گرفتند آن‌ها را واگذار کنند، چیزی که از آن به عنوان تحول ساختاری در کشورهای اروپای غربی و پدیده‌ی خاص خصوصی‌سازی یاد می‌شود.

مسئله‌ی آن کشورها اقتصاد بازار در برابر اقتصاد دولتی یا مالکیت خصوصی در مقابل مالکیت دولتی نبود. آن‌ها در برابر این پرسش قرار گرفتند که بهتر است بخش خصوصی یک نیروگاه را اداره کند یا بخش دولتی؟ البته تحولات

تکنولوژی کمک کرد که صنعت مخابرات مقیاس کوچک و اقتصادی پیدا کند و در آن مالکیت خصوصی امکان پذیر شود که با این توجیه، آن را به بخش خصوصی واگذار کردند. در حالی که پیش از آن مشتاق انحصار طبیعی بودند، با توجه به تحولات و تجربه‌ی علم مدیریت و پیشرفت‌های تکنولوژی، خصوصی‌سازی در این کشورها آرام‌آرام شکل گرفت. شرایط به‌گونه‌ای شد که در انگلستان ابتدا مارگار特 تاچر آن را شروع کرد و بعد حزب کارگر نیز، با وجود گرایش‌های چپ و سوسیالیستی، آن را ادامه داد. زمانی توافق برلر، نخست وزیر وقت انگلستان، به مالکیت دولت بر برخی شرکت‌ها و مؤسسات داخلی نقدی داشت که دیگر آن را دنبال نکردند. بعدها نظرات اقتصادی و ادبیات خاص خود را هم در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی برای آن ایجاد کردند و به‌سمت «کوچک زیباست» رفتند. در ادامه، و تقریباً همزمان با تاچر در انگلستان، ریگان هم در آمریکا همین روند را باشد و گستردگی بیشتری پی‌گرفت و در کنار تاچر پرچم‌داران اجرای جهانی آن شدند.

اما کشورهای آمریکای لاتین سرانجام با مسیر دیگری به همان نقطه‌ای رسیدند که غرب به آن رسید. سیاست‌های آن‌ها بیشتر تجاری بود و به صورت فرآگیر استراتژی جایگزینی واردات با توسعه‌ی صنعتی را در پیش گرفته بودند. در هند نیز، زمانی که خانم ایندیرا گاندی روی کار آمد، استراتژی جایگزینی واردات اعمال می‌شد. در ایران سال‌های قبل از انقلاب هم بیشتر مسیر توسعه‌ی صنعتی مبتنی بر استراتژی جایگزینی واردات بود. امروز، با توجه به اینکه انباشتی از تجربه و دانش در زمینه‌ی اعمال این استراتژی شکل گرفته، حرف و نتیجه‌ی کلی این است که این سیاست باعث انباشت بدھی‌های خارجی، تورم بالاتر و توزیع نابرابر درآمد می‌شود. عموم این کشورها، با تفاوت‌هایی، در اوخر دهه ۱۹۸۰ با بحران بدھی‌های خارجی مواجه شدند. تا امروز هم همین طور ادامه پیدا کرده است. به‌جز شیلی که امروز کشور باثبات و در حال رشدی است و مسیر خوبی را طی می‌کند، بیشتر کشورهای آمریکای لاتین هنوز درگیر مسائلشان در آن دهه‌ها هستند. کشوری مثل بزریل سال‌هاست به این نتیجه رسیده که استراتژی جایگزینی واردات سیاست مناسبی نیست و در مقابل به‌سمت توسعه‌ی بخش خصوصی حرکت کرده است.

کویا هم که یک نظام کمونیستی است بعد از فیدل کاسترو به این سمت حرکت کرده است، البته باشد و گستردگی بسیار کمتر. بنابراین، در آمریکای لاتین نیز مسیری در جهت توسعه‌ی بخش خصوصی مشاهده می‌شود، مسیری در جهت استراتژی جهانی‌شدن و اصلاح سیاست‌ها که همان اصلاح ساختار است. این کشورها با توجه به تجربه و گذشته‌ی خود به همان نتیجه‌ای رسیدند که کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی پیش از آن رسیده بودند. هرچند نیلی معتقد است: ممکن است عده‌ای بگویند تحت فشار و اعمال سیاست‌های آمریکا و انگلستان بوده است، اما سرانجام و پس از کش و قوس‌هایی، در همان مسیر کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی گام گذاشتند. هرچند نمی‌توانند از گذشته‌ی خود رهابی یابند و هر از چندگاهی مسائلی بروز می‌کند، روند اصلی همان است.^{۴۱}

کشورهای آسیای جنوب شرقی نیز از طریق تجربه‌ی دیگری به همین نقطه رسیدند. برخلاف کشورهای آمریکای لاتین، این کشورها قادر منابع طبیعی بودند. بنابراین، روش دیگری را برای توسعه‌ی صنعتی خود در پیش گرفتند. ابتدا از استراتژی توسعه‌ی صادرات شروع کردند و آن‌ها هم پس از طی مراحلی به سیاست‌های تعديل رسیدند. البته در تجربه و مسیر کشوری مثل کره‌ی جنوبی دیده می‌شود که دولت این کشور در دهه ۱۹۷۰ نقش مداخله‌جویانه‌ی بیشتری در مقایسه با دولت‌های فعلی اعمال می‌کرد، اما چون قادر منابعی بود که بخواهد دخالت مؤثر داشته باشد، خود به خود کنترل می‌شد و در دخالت‌کردن در اقتصاد و کسب و کار خیلی جلو نمی‌رفت. در واقع، آن‌ها انتخاب دیگری نداشتند؛ مسائلی مثل آبرورم، توزیع نابرابر و انشاست بدھی‌ها نداشتند که بخواهند برای رفع آن‌ها سیاست تعديل را برگزینند. در واقع، آنجا با چنین مسائلی روبه‌رو نبودند که لازم باشد اصلاحات ساختاری انجام شود. برخلاف آنچه کشورهایی آمریکای لاتین به سمت آن حرکت کردند و عملتاً ناموفق بودند و افت و خیزهایی در آن داشتند، در آسیای جنوب شرقی از اول وضعیت به گونه‌ای شکل گرفت که باید همان را ادامه می‌دادند. نمی‌توانستند انتخاب دیگری داشته باشند. اما وضعیت آمریکای لاتین و تجربه و مسیر آن‌ها متفاوت است. «از ۱۹۷۶ به بعد کشورهای آمریکای

لاتین همه‌ی این کارها را کردند و اکنون، در سال ۲۰۱۸، می‌بینیم که تورم همچنان بالاست و رشد اقتصادی افت و خیز دارد. حتی به لحاظ سیاسی مشخص نیست چه کسی می‌آید و چه کسی می‌رود. کشورهای آنجا مسیر همواری را طی نکرده‌اند. برخی موفق و برخی ناموفق بودند، برخی هم زیگزاگ داشتند.^{۴۲}

گروه چهارم کشورهای کمونیستی سابق‌اند. دسته‌ای از آن‌ها مثل سوروی و دولت‌های اروپای شرقی اعمال سیاست‌های مبتنی بر یک اقتصاد کاملاً دولتی را در پیش گرفته بودند. در اینجا مالکیت و مکانیسم بازار نمی‌توانست کار کند؛ همه‌چیز در اختیار دولت بود. کشوری مثل سوروی، به عنوان رهبر کشورهای کمونیستی که مارکسیسم-لینینیسم ایدئولوژی رسمی‌شان بود، حدود هفتاد سال در این مسیر حرکت کرد، اما چون نمی‌شد قیمت‌ها را فارغ از واقعیت‌های اقتصادی پایین نگه داشت - چون منجر به آبرتورم در اقتصاد کلان می‌شد - با بحران عظیمی رو به رو شد. منابع در اقتصاد محدود است. اکنون مصرف بتزین در ایران به‌سمتی می‌رود که شاید عجیب نباشد که به‌زودی ۱۰۰ میلیون لیتر در روز مصرف شود. به نظر دست‌اندرکاران اقتصاد سیاسی، اگر کشوری منابع داشته باشد و نگران محیط‌زیست هم نباشد، می‌شود تا جاهایی این سیاست را پیش برد و از عدم تعادل‌های کلان هم جلوگیری کرد. هرچند در آن صورت نیز همچنان عدم تعادل و کمبود منابع خودش را به‌شکلی نشان خواهد داد، اما چون منابع محدود است، سرانجام دچار بحران عظیم عدم تعادل می‌شود که برونو رفت از آن منتهی به تغییر حکومت می‌شود، مثل آنچه در سوروی سابق روی داد. در ایران و در زمینه‌ی مصرف برق همین مناسبات وجود دارد که توجهی به محدودیت منابع نمی‌شود. برای تولید برق ایران حدود ۷۸ هزار مگاوات سرمایه‌گذاری شده است که برای اقتصادی مثل ایران و با جمعیت ۸۰ میلیونی سرمایه‌گذاری زیادی است. اگر منابع داشته باشیم و بتوانیم سالی چند هزار مگاوات نیروگاه درست کنیم و مصرف به همین صورت بالا باشد، شاید در عمل مشکلی پیش نیاید، اما چون منابع محدود است، به مشکل می‌خورند. این مشکل در ابتدا اقتصادی است، بعد مشکل اجتماعی و سپس مشکل سیاسی و درنهایت

تبديل به مشکل امنیتی می‌شود. تجربه نشان می‌دهد که این روند منجر به انقلاب می‌شود و حکومت را کنار می‌گذارد. اتفاقی که در سوریه یا اروپای شرقی رخ داد چیزی غیر از این بود. اصولاً در همه‌ی کشورهای کمونیستی و با اقتصاد دولتی متمرکز و ایدئولوژیک، منهای چین، شرایط به سمت تغییر رژیم سیاسی پیش رفت. در این کشورها حکومت سرنگون شد. یک رژیم سیاسی رفت و رژیم سیاسی دیگری به جای آن نشست. این رژیم سیاسی جدید به دنبال پیاده‌کردن اقتصاد بازار بود. تجربه کرده بودند که وضعیت سابق و اقتصاد دولتی نمی‌تواند پاسخ‌گو باشد. گورباچف در کتاب خاطراتش جمله‌ی معروفی دارد به این مضمون که ما این همه کارخانه‌ی فولاد، سیمان و پتروشیمی و چیزهای بزرگ در کشور درست کردیم، اما زمانی که مردم برای نان به خیابان ریختند و فروشگاه‌ها را غارت کردند، معلوم شد که این همه فولاد و سیمان برای مردم تبدیل به نان نشده بود. اقتصاد دولتی نتوانست برای مردم رفاه بیاورد. مردم بعد از هفتاد سال به این نتیجه رسیدند که ادامه‌ی وضع موجود هیچ مشکلی از آن‌ها را حل نخواهد کرد. درنهایت، روند اعتراض‌ها منجر به فروپاشی شد. این تجربه موجب شد که به سمت اقتصاد بازار حرکت کنند. به همین دلیل، اسم این اقتصادها در حال گذار - از اقتصاد دولتی به اقتصاد خصوصی - است.

مسعود نیلی در این باره تجربه‌ی ایران را مرور می‌کند و درنهایت به این نقطه می‌رسد که خصوصی‌سازی در ایران برنامه‌ریزی نشده بود، بلکه روندی طبیعی بود که باید شکل می‌گرفت: ما در ایران تجربه‌هایی متفاوت، در رژیم‌های سیاسی متفاوت، داشته‌ایم. در کشور ما، قبل از انقلاب، نفت در دست دولت بود. از قبل از انقلاب و برای بیش از یک دهه، دولت وارد فرایند قیمت‌گذاری کالاها و خدمات شده بود. اشخاصی که به لحاظ اقتصادی، و فارغ از بحث‌های فرهنگی، مخالف رژیم پهلوی بودند، یعنی روشنفکران و سیاسیون و فعالانی که مهم‌ترین اشکالات رژیم گذشته را بی‌عدالتی و توزیع نابرابر و فقر زیاد می‌دانستند، حالا در برابر این معضل و پرسش قرار گرفته بودند که اکنون چه چیزی و چه نوع ساختاری می‌تواند جایگزین رژیمی با بی‌عدالتی زیاد و فقر گسترده باشد؟ آیا الگوی مطلوبی در ذهن داشتند؟ در آن زمان الگوی قابل قبول الگوی کمونیستی

بود. در واقع، مارکسیسم، منهای بخش فلسفی آن، نظریه‌ی عدالت قابل قبولی را ارائه می‌داد و می‌گفت که چیزی به نام مالکیت خصوصی نباید وجود داشته باشد، چراکه موجب بی‌عدالتی می‌شود. براساس این نظریه، دولت و کارگرها در جری تاریخی که براساس آن یک نظام کمونیستی برقرار خواهد شد مالک تمام عوامل تولید و حتی سرمایه می‌شوند؛ اما تا رسیدن به آن روز و براساس ضرورت، حکومت دیکتاتوری پرولتاپری از طرف کارگران نمایندگی دارد تا مالکیت این واحدهای صنعتی و تولیدی را بر عهده بگیرد. براین‌اساس، زمین و ماشین‌آلات سرمایه هستند و مالکیت آن بر عهده دولت است و درنتیجه قیمت و تعیین قیمت توسط بازار بی‌معناست. از این‌رو، نظام سرمایه‌داری – از نوع غربی آن – نمی‌تواند عدالت را برقرار کند، اما در سایه‌ی حکومت شوراهای این موضوع امکان‌پذیر است. آن زمان تفکر قالب این‌گونه بود.^{۴۳}

این برداشت و شرایط در ارکان اداره‌ی کشور و اقتصاد نهادینه شد، اقتصادی دولتی که پیش از این بخش‌هایی از آن با انواع دولت‌های کمونیستی در جهان تجربه و تئوریزه شده بود و نهادهای مربوط به آن را هم شکل داده بود. در ایران و پس از انقلاب، سازگاری با مبانی اسلام را هم از آن برداشت کردند. البته شرایط جنگی هم به عملیاتی شدن این موضوع کمک و آن را تشید کرد؛ بنابراین، تمام حرف‌هایی که افراد می‌زدند و مواضعی که می‌گرفتند، توجیهاتی برای راه پیش رو بود. چون آن کاهاش تولید که در نفت داده شد، هم‌زمان با افزایش قیمت نفت مواجه شد و قیمت نفت در سطح بالایی باقی ماند. چون درآمد بالا بود و به رغم جنگ و درگیری‌های داخلی و افت شدید تولید ناخالص داخلی، عملاً تا سال ۱۳۶۴ اصلاً کسی نه جنگ را احساس می‌کرد و نه محدودیت منابع را. درنتیجه، کسی احساس نمی‌کرد که این شیوه‌ی تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی و بی‌توجهی به اصل کمیابی منابع اشتباه است و می‌تواند مشکل ایجاد کند. تا آن زمان منابع قابل توجه بود و زیرساختمانی که از قبل ساخته شده بود همچنان کارایی از خود نشان می‌دادند و ظاهرًا همه‌چیز مطابق خواسته پیش می‌رفت. همه فکر می‌کردند اگر هم مشکل و کمبودی وجود دارد به‌واسطه‌ی جنگ است که آن هم به‌هرحال

امری موقتی تلقی می‌شد. مسعود نیلی، که در زمان نخست وزیری مهندس موسوی معاون اقتصادی سازمان برنامه بود، آن روزها را به خوبی به یاد دارد که کسی فکر نمی‌کرد این نوع سیاست اشکال ایجاد کند، تا اینکه سال ۱۳۶۵ یک دفعه قیمت نفت کاهش شدید پیدا کرد. جنگ همچنان ادامه داشت و حتی هزینه‌های آن بالاتر رفت و زیرساخت‌ها هم تمام بهره‌ای را که می‌توان از وجود آن‌ها متصور بود، پس داده بودند و نیاز به سرمایه‌گذاری و بازسازی زیرساخت‌ها ضروری شد. اینجا بود که به تدریج سیاست‌های مبنی بر وفور منابع مورد هجمه قرار گرفت و یک دفعه کشور بدون منابع ماند. حالا وقتی مردم به معازه‌ها می‌رفتند، با نبود کالاهای موردنیاز و ضروری رو به رو می‌شدند. یک حلب روغن‌نباتی با قیمت دولتی کمتر از ۳۰ تومان و قیمت بازار آزاد آن ۲ هزار و ۵۰۰ تومان بود و اگر کوپن جواب نمی‌داد، مردم صد برابر هزینه می‌کردند. زمانی قیمت کیسه‌ی برنج از خود برنج بیشتر می‌شد. این نسبت‌ها خیلی بهم ریخته بود. قیمت بلیت هوایی‌مای تهران تا مثلاً شیراز ارزان‌تر از قیمت تاکسی و کرایه‌ی تهران-کرج بود. آنجاها که دولت دخالت حداکثری می‌کرد، به حدی ریخت‌وپاش منابع صورت می‌گرفت که مانع می‌شد تا اشتباه در تصمیم‌گیری‌ها را نشان دهد. در میان مسئولان بحث راه افتاد و شروع کردند به نقد خود و تصمیم‌ها و گذشته. در سال ۱۳۶۷ ۱۳۶۷ شرایط خیلی سخت شد و کسری بودجه به بالای ۵۳ درصد رسید.

نوبت به دولت آقای هاشمی رسید. همه به این نتیجه رسیدند که باید در سیاست‌های اقتصادی تجدیدنظر اساسی کرد. تقریباً همه ارکان حکومت به این نتیجه رسیدند، مجلس، دولت، نظام و رهبری. سازمان برنامه جایی است که تراز کشور را می‌بینند و اینکه این شکاف چقدر است. زودتر از بقیه این مسائل و عدم تعادل‌ها و نتایج سیاست‌های اعمالی را می‌بینند. جداولی رو به رویتان قرار دارد و هر روز روندها و تعادل این جداول را بررسی می‌کنند. زمانی که به ستون مخارج و درآمد نگاه می‌کنند و می‌بینند با هم نمی‌خوانند، باید فکری بکنید و آن عدم تعادل و کمبود را از جای تأمین کنند. به بانک مرکزی می‌روید و تقاضای پول می‌کنند، مشکل افزایش نرخ تورم پیش می‌آید. بعد ناچار می‌شوید سراغ روش‌های کنترل قیمت بروید. بعد می‌بینند که همان آدم خوب مورد تأیید نظام فاسد از آب درمی‌آید و دیگر آن آدم ساق نیستند. انگار او را نمی‌شناسیم. کاملاً عوض شده است. در موقعیت تصمیم‌گیری خوبی با امضای طلاibi هم قرار

دارد، یکدفعه با اختلاس و دزدی و فساد گستره از سوی همان آدمهای مورد تأیید رویه رو می‌شود. با خود می‌گویید این هم حتماً از همان اول مشکل داشته و ما خوب روند گزینش را النجام ندادیم. حتماً آدم بهتر و سالم‌تری پیدا می‌شود و باز همین روند تکرار و تکرار می‌شد. تا جایی که دیگر کسی نمی‌ماند؛ و آن آدم خوب در موقعیت طلاقی و مناسبی برای فسادپذیری قرار دارد.

معاون اسبق ریاست سازمان برنامه با این حرف‌ها می‌خواهد این نتیجه را بگیرد که این طور نبوده و نیست که عده‌ای اندیشمند در حوزه‌ی اقتصاد دور میزی بشنیند و به این نتیجه برسند که مثلاً همانند همان چهار گروه کشورهای اقتصادی که به هم‌گرایی رسیدند، ما هم به همان روش هم‌گرایی آن‌ها برسیم. هرکدام از این کشورها براساس تجربه، خاستگاه و موقعیت‌های داخلی و بین‌المللی و صدها معیار و ساختار دیگر و طی مراحل متفاوتی و پس از آزمون و خطای بسیار به این نتایج رسیدند. هرگز در آنجا هم این طور نبوده که عده‌ای از تخبگان اقتصادی و سیاسی دور هم بشنیند و بگویند این مسیر را برویم و فردا مسیر دیگری را پیشنهاد دهند. تجربه‌ی بشری در جاهای مختلف دنیا و در کشورهای گوناگون با زبان و گلائستی متفاوت و متضاد نشان داده که اقتصاد دولتی و اقتصاد کمونیستی یعنی کسری بودجه و کسری بودجه یعنی ناپایداری در اداره‌ی کشور و عدم تعادل‌های فراوان. اما توجه به انگیزه‌های قیمتی و اصلاح ساختارها می‌تواند کسری بودجه را برطرف کند. همه‌ی این‌ها با تجربه به دست آمده است و من مسعود نیلی هم با نشستن بیش از یک دهه در سازمان برنامه و بودجه و نگاهکرنده این جداول به همان نتیجه‌ای رسیدم که در کشورهای بلوک شرق، شوروی سابق و آمریکای جنوبی و چین رسیدند. از همدیگر تقلید نکردند. حالا ممکن است تعدادی تلاش کردند تا از تجربه‌ی بقیه استفاده کنند، اما وقتی کسری تراز پرداختها در کل اقتصاد با هم نمی‌خواند، یکی از راه‌ها این است که ستون هزینه‌ها را کم و ستون درآمد را زیاد کنید. آن زمان من تصادفاً در سازمان برنامه بودم. همه‌چیز به اسم من دررفته است. هرکس دیگری هم بود به همان نتایجی می‌رسید که من رسیدم؛ حالا ممکن است زمانش عقب و جلو می‌شد، ولی درنهایت به همان نقطه می‌رسید. آفای ستاری فر هم که بعد به سازمان برنامه رفت و خیلی با این حرف‌ها و مقطع قیمت مخالف بود، پس از مدتی به همین نتیجه رسید. ایشان در شورای اقتصاد می‌گفت قیمت شیر نباید بالا برود، چون مردم آن را مصرف می‌کنند و یکی از ضروریات مصرفی است. هرچه توضیح داده می‌شد که دام باید علوفه بخورد و علوفه را کشاورز باید بکارد و برای کاشتن آن نیاز به هزینه و سرمایه و زمین و آب و نیروی انسانی است که هرکدام قیمت خودش را دارد و با این قیمت شیر چیزی تولید نمی‌شود، ایشان می‌گفت نه ما این حرف‌ها را نداریم. تغذیه خیلی مهم است و باید آن را به هر قیمتی شده تأمین کرد. اما

وقتی به سازمان برنامه آمد، خیلی سریع نظرش عوض شد و دیگر حرف‌های سابق را تکرار نمی‌کرد. باید گاوی باشد تا شیر تولید کند و برای تولید شیر باید علف بخورد. کشاورز باید علوفه بکارد، اما وقتی می‌بیند قیمت تمامشده‌ی علوفه معادل هزینه‌هایی نیست که او بابت تولیدش پرداخت کرده، از خیر آن می‌گذرد و به دنبال کاشت هندوانه می‌رود، چون دولت بر کاشت هندوانه و قیمت آن کنترل ندارد. برای آن کشاورز تولید هندوانه اقتصادی‌تر است تا کاشت علوفه، ضمناً اینکه تولید هندوانه نیازی به تأیید و نظر و اعمال قدرت دولت در قیمت‌گذاری ندارد. بالاخره باید هزینه‌هایش از جایی تأمین شود. او که مثل دولت برای تأمین کسری بودجه و درآمد خود نمی‌تواند سرانجام بانک مرکزی برود. در این حالت تولید علوفه کم می‌شود و دولت به این نتیجه می‌رسد که آن را وارد کند. برای تأمین واردات باید ارز به آن اختصاص داد، اما چون قیمت ارز با نظارت و کنترل دولت پایین نگه داشته شده تا مثلاً اجتناس ضروری با قیمت پایین به دست مردم برسد، واردکننده بخشی از ارز را برای واردات مثلاً علوفه و تلویزیون هزینه می‌کند و بخش زیادتر آن را در بازار آزاد به قیمت چند برابر تبدیل به ریال می‌کند. درنهایت، نه علوفه‌ای با قیمت‌های مصوب و مدنظر دولت وارد می‌شود که با مصرف آن در دامداری‌ها شیر و گوشت ارزان‌قیمت به دست مردم برسد. و نه در عمل سامانی در بازار به وجود می‌آید. اینجا دوباره دولت وارد عمل می‌شود و ستاد تنظیم بازار راه می‌اندازد. کمیته و ستاد مبارزه با فاقح ارز و کالا تأسیس می‌کند و به قول خودش آدمهای سالم را هم در رأس کار قرار می‌دهد، اما فساد، ناکارآمدی و کمیود کالاها و خدمات در بازار رسمی بیشتر به چشم می‌خورد.^{۴۴}

خیلی دیگر از کارشناسان اقتصادی با این نظرات همسو هستند و فکر می‌کنند دولت و شورای اقتصاد دستور پرداخت ارز با قیمت پایین را می‌دهد، چراکه بالاخره مردم باید چیزی برای خوردن داشته باشند و دولت هم باید تعهداتش را عملیاتی کند، اما وقتی در سازمان برنامه جداول هم‌خوانی نداشتند، در اولين جلسه‌ی بعدی شورای اقتصاد پیشنهاد اصلاح قیمت‌ها را می‌دادند تا بلکه جداول به حالت تعادلی برسد. کارشناسان با نگاه‌کردن به جداول به این نتیجه می‌رسیدند که تمام قیمت‌ها باید تعدیل شود و دولت دخالت خود را به حداقل برساند. این طور موضع بود که صدای کسانی بلند می‌شد که می‌خواستند کشور را به هم بریزنند. آنچه در حال وقوع است همان سیاست تعديل اقتصادی است که ازسوی بانک جهانی دیکته شده و این‌ها فقط ناشش را عوض کرده‌اند. سیاست قیمت

یک واقعیت است که در آفریقا و افغانستان، آمریکا و همه‌جا یک جور کار می‌کند. این گروهی که در آن زمان مخالف چنین سیاست‌هایی بودند در بیرون دولت بودند. می‌گفتند ایران به صندوق بین‌المللی پول قول داده تا این کار را انجام دهد و منابع بگیرد. اصلاً چنین چیزی نبود و منابعی از بانک جهانی گرفته نشده بود که بخواهیم سیاست‌های آن را اجرا کنیم.

اگرچه تجربه‌ی جهانی خصوصی‌سازی با این گستردگی و وسعت هنوز شکل نگرفته بود، خصوصی‌سازی نوع تاچری در انگلستان و آمریکای دوران رونالد ریگان شروع شده بود. آنچه حرف از «کوچک زیاست» می‌زند و به دنبال کاهش و کم کردن هزینه‌ها و خدمات دولتی و از بین بردن نقش اتحادیه‌های کارگری در اداره‌ی بنگاه‌ها بودند، به خصوص در انگلستان. ما هیچ تجربه‌ی عملی‌ای در این‌باره نداشتیم. واقعیت‌های اقتصاد ایران و تجربه‌ی دهه‌ی ۱۳۶۰ و قیمت‌گذاری دولتی این را به ما دیکته کرده بود.

حسین مرعشی، یکی از نزدیکان درجه‌اول هاشمی رفسنجانی، نیز این چرخش در نوع نگاه به اداره‌ی کشور را حاصل تجربه‌ی ده سال ابتدایی انقلاب می‌داند و از این بابت آن را اقدامی شجاعانه و مناسب می‌داند:

در سال ۱۳۶۷ اتفاقی جالب و مترقبی در ساختار اقتصاد سیاسی کشور روی داد. در آن زمان ارزیابی روشی از عملکرد ده سال اول انقلاب انجام نشد. در دهه‌ی اول انقلاب کارهایی کردیم که منجر به رشد اقتصادی مطلوب، رفع فقر و کاهش فاصله‌ی طبقاتی شد. بانک‌ها را دولتی کردیم. زمین‌ها را از مالکان عمدۀ گرفتیم و به کشاورزان دادیم. دولتی شدن سیاری از فعالیت‌های اقتصادی در دستور کار قرار داشت. با وجود جنگ داخلی و خارجی هشت ساله از آن بهره‌های فراوانی در حوزه‌ی عدالت اجتماعی برآمدیم، بهویژه که متأثر از انقلاب و خواسته‌ها و اهداف آن بود. یک ارزیابی از اقتصاد ایران در سال ۱۳۶۷ انجام شد. براساس آن ارزیابی، هر ایرانی در سال ۱۳۶۷ به اندازه‌ی نصف هر ایرانی در سال ۱۳۵۶ ثروت داشت. سرانه‌ی تولید ناخالص ایرانی‌ها ده سال بعد از انقلاب نصف شده بود. بخشی از آن ناشی از کاهش رشد اقتصادی و بخشی از آن هم ناشی از جنگ و افزایش جمعیت بود. آن زمان بهبهانه‌ی پایان جنگ و بازسازی اقتصاد ایران، جمع‌بندی خیلی خوبی از اقتصاد ایران انجام شد. اولین سند بالادستی در اقتصاد ایران سند بازسازی ایران است. بازسازی محصول کار مشترک دولت آقای موسوی و مجلس سوم بود که افرادی از جمله عبدالله

نوری در کمیسیون برنامه‌بودجهٔ مجلس با آن درگیر بودند. کمیسیونی از دولت و مجلس تشکیل شد و آن گزارش را به جلسه‌ی سران آوردند. در آن زمان اعضای سران آقای موسوی، اردبیلی، هاشمی رفسنجانی، آقای خامنه‌ای و احمد خمینی بودند. آن‌ها سند مذکور را نهایی کردند و جهت تأیید برای امام فرستادند که ایشان هم آن را تأیید کرد. آن سند که تحت عنوان سند بازسازی ایران ابلاغ شد سند مهمی در استاد ایران است. در آن سند خصوصی‌سازی مورد توجه قرار گرفته است. کسانی که از بیرون در سال‌های ۱۳۶۹-۱۳۷۰ به شرایط ایران پس از یک جنگ هشت‌ساله و ده سال از انقلاب نگاه می‌کردند، وقتی به ارزیابی صورت‌گرفته از عملکرد انقلاب بعد از ده سال مواجه می‌شدند، تعجب می‌کردند که ما چطور تنها بعد از ده سال پس از انقلاب به این نتایج و ارزیابی رسیده‌ایم. همه‌ی گروه‌هایی که از کشورهای خارجی برای سرمایه‌گذاری در ایران می‌آمدند بسیار متعجب بودند که چطور بعد از ده سال پس از پیروزی انقلاب چنین جمع‌بندی روشنی ارائه شده است. این موضوع در انقلاب‌های دیگر بیش از پنجاه سال طول کشیده بود. زمانی که دنگ شیائوپینگ رهبر حزب کمونیست چین شد - دوره‌ای که میراث مائو را کنار گذاشته بودند - زمانی طولانی از جمهوری خلق چین و انقلاب آن گذشته بود. بیش از سی سال طول کشید. این دستیابی هم همراه با کشتارهای عظیم و گسترشده بود. در شوروی تا زمان گوریاچف، هفتاد سال طول کشید تا متوجه شدن که آن سیستم جواب نمی‌دهد. همه‌ی می‌پرسیدند که چطور با این‌همه سرعت این چرخش را انجام دادید. چیزی درباره‌ی اینکه چه کسانی از این موضوع بهره می‌گیرند مطرح نبود.^۵

اما اکبر ترکان تحلیل دیگری از موضوع دارد، اینکه چگونه به اقتصاد سیاسی آن دوره پا گذاشته شد:

اگر بگوییم از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۱ بورژوازی صنعتی است و از ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ بورژوازی تجاری، باید بگوییم که از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ هم دوره‌ی سرمایه‌گذاری دولتی است. با مالکیت دولتی، بانک‌ها و بیمه‌ها و کشتیرانی‌ها، هوایپمایی‌ها و صنایع فولاد و خودرو و واحدهای بزرگ صنعتی شدند. این دوره‌ی دولتی سازی بود که تا پایان سال ۱۳۶۷ ادامه داشت. بعد از جنگ که دولت اول آقای هاشمی سر کار آمد، برنامه‌ی اول شروع شد. مجموعه‌ی حاکمیت و نخبگان به این نتیجه رسیدند که دولتی سازی تجربه‌ی موفقی نبوده و باید به شرایطی برگردیم تا بخش خصوصی را به کار بگیریم. از اینجا یک کارهای نه‌چندان گسترده‌ای آغاز شد. جسته‌گریخته کارهایی برای بخش خصوصی و خصوصی‌سازی آغاز کردند. منتهای یک فهم غلطی در کشور پیدا شد، به این معنا که

خصوصی‌سازی یعنی فروش بنگاه‌های دولتی. درست است که ممکن است فروش بنگاه‌های دولتی جزو خصوصی‌سازی هم باشد، اما خصوصی‌سازی خیلی گسترده‌تر از فروش بنگاه‌های دولتی است... .

وقتی خصوصی‌سازی و بخش خصوصی را این‌جوری تعریف کردیم، نتیجه‌اش این شد که عده‌ای به طمع بالاکشیدن این اموال بی‌صاحب راه افتادند. دولت هم آن موقع زیاد و بهدرستی به قاعده‌های این کار مسلط نبود. درنتیجه، کلاهبرداری‌هایی اتفاق افتاد که همه‌ی آن به نفع کسانی بود که بهدلیل بالاکشیدن مال دولت بودند. اتفاقات عجیب و غریبی در آن دوره افتاد. یواش‌یواش این شرایط جلو رفت تا کمی بیشتر آموختیم و فهمیدیم که بالاخره باید چه کار کرد... .

همان‌هایی که دولتی‌سازی کرده بودند مأمور خصوصی‌سازی هم شدند. در دهه‌ی اول انقلاب ما همه‌چیز را دولتی کرده بودیم. حالا همان‌هایی که دولتی‌سازی کرده بودند، باید خصوصی‌سازی می‌کردند.

[درحالی که] باید آدم‌هایی با اندیشه‌های متفاوت می‌آمدند، اما این‌ها همان‌هایی بودند که دولتی‌سازی کرده بودند و آمدند خصوصی‌سازی کنند که نایاجش درخشنان نبود.^{۴۶}

سیاست خصوصی‌سازی در این برھه‌ی زمانی از ویژگی‌های خاصی برخوردار بود: نخست اینکه واگذاری‌ها در بخش صنایع کارخانه‌ای صورت گرفته بود و بخش‌های امور زیربنایی اقتصاد مانند ارتباطات، انرژی، آب و انحصارات دولتی خارج از سیاست خصوصی‌سازی باقی ماند. دوم اینکه مالکیت شرکت‌های دولتی به‌گونه‌ای بوده که مدیریت شرکت مربوطه از حیطه‌ی مدیریت دولتی خارج نشده است. سوم اینکه واگذاری مالکیت یک بنگاه در چند نوبت طی سال‌های مختلف انجام گرفته است. درحالی که در سایر کشورها معمولاً واگذاری مالکیت شرکت در یک نوبت انجام می‌پذیرد. به عبارت دیگر، سهام شرکت مورد نظر در یک نوبت جهت فروش به بازار عرضه می‌شود.^{۴۷}

۴۶. بهمن احمدی امویی، «حاکمیت بورژوازی تجاری: گفت و گو با اکبر ترکان»، مشق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

۴۷. سعید کریمی (۱۳۸۳) «خصوصی‌سازی، اندازه دولت و اشتغال در ایران»، پژوهشنامه‌ی علوم انسانی و اجتماعی، سال چهارم، ش ۱۳، صص ۱۰۵-۱۲۸.

شروع سهم خواهی و اختلاف نظر

در آن مقطع بیشترین حجم سبک‌کردن بار مالی دولت و کسب درآمد از آن بر عهده‌ی سازمان صنایع ملی بود، سازمانی که ۴۷۲۰ مؤسسه و شرکت را پس از دولتی‌شدن در زیرمجموعه‌ی خود داشت. تعداد ۲۱۰ واحد مشمول بند «ب» و ۲۵۰ واحد مشمول بند «ج» و تهای ۱۲ واحد مشمول بند «الف» قانون حفاظت از صنایع می‌شد که در سال ۱۳۵۸ به تصویب شورای انقلاب رسیده بود. از این‌رو، ۵۳ درصد از شرکت‌های ملی‌شده به استناد بند «ج» و ۴۴ درصد براساس بند «ب» در اختیار مدیریت سازمان صنایع ملی قرار داشت. ترکیب و گستره‌ی تولید این واحدها نیز قابل توجه است. خودرو، برق و لوازم خانگی، نساجی و پوشاک، شیمیایی، ساختمان و سیمان، فلزی و ماشین‌سازی، معدنی، دارویی، غذایی و گروه صنایع بهشهر.^{۴۸}

جهفر مرعشی که به‌مدت سه سال، از آذر ۱۳۶۹ تا دی ۱۳۷۲، مدیر عامل این سازمان بود تأکید می‌کند:

سازمان عهده‌دار وظیفه خصوصی‌سازی شده بود. آن زمان هنوز سازمان خصوصی‌سازی شکل نگرفته بود. اصلاً عنوان خصوصی‌سازی هم مطرح نبود. نامش را واگذاری شرکت‌های دولتی گذاشته بودند. در دولت اول آقای هاشمی، موضوع واگذاری شرکت‌های دولتی مطرح بود. ولی در یک سال اول (۱۳۶۹ تا ۱۳۶۸) مدیر عامل وقت سازمان بهنوعی حرکت و عمل کرده بود که وزارت‌خانه این حرکت را به عنوان تحرکی جدی در مسیر واگذاری تأیید نمی‌کرد. آن موقع وزارت صنایع سبک و سیگن داشتیم. درنتیجه، آقای مهندس نعمت‌زاده که آن زمان وزیر صنایع سبک بود به من گفت می‌خواهیم آنجا تحرک بیشتری ایجاد شود. وقتی من مدیر عامل آنچا شدم، احساس کردم که واگذاری کار نو و تازه‌ای است و فضای جامعه بهاندازه‌ی کافی با موضوع آشنا نیست و اصلًا برای این مطلب بهاندازه‌ی کافی مقررات نداریم. حتی ادبیات این مطلب هم در ایران تازه در حال شکل‌گیری بود. حس کردیم که نمی‌توانیم زندگی را متوقف کنیم و باید دو حرکت موازی را دنبال کنیم. از یک طرف، باید کار را شروع می‌کردیم و ناگزیر بودیم با یک منطق سنجی‌ده براساس سعی و خطای اصولی عمل کنیم. این سعی و خطای اصولی یعنی تا آنجایی که می‌توانیم، سنجش‌گرایانه

حرکت کیم، ولی ناگزیر بودیم که برای اصل موضوع نیز مقررات تنظیم کیم. به این جمع‌بندی رسیدیم که باید بتوانیم مجموعه‌ای از رویه‌ها را تولید کنیم. شروع کردیم و زمان زیادی صرف کردیم و فکر کردیم که از کجا شروع کنیم. در بین سازمان‌هایی که عهددار واگذاری بودند، وظیفه‌ی سازمان صنایع ملی را سنگین‌تر می‌دیدم. علتی هم این بود که معمولاً^{۴۹} واحدهای تحت پوشش سازمان صنایع ملی، جز استثنائاتی که آن‌ها هم از سازمان‌های دولتی دیگر آمده بودند، عمدتاً در سال‌های قبل از انقلاب در اختیار بخش خصوصی بودند.^{۵۰}

او حال و هوای آن روزها را به خوبی به یاد دارد:

می‌دانستیم رهبری در زمانی که رئیس‌جمهور بودند درباره‌ی مسئله‌ی سازمان صنایع ملی، در ۱۳۶۱ با بررسی‌های انجام‌شده، دستور داده بودند که قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران متوقف شود. نظر ما این بود که هم رهبر و هم آقای هاشمی که در همان زمان رئیس‌جمهور بودند، هر دو باور دارند که دولتی‌شدن را نمی‌خواهند و جریان عکس، مسیر خصوصی‌سازی، را می‌خواهند. با این تجربه و یافته‌ها به این نتیجه رسیدیم که از واگذاری واحدهای کوچک شروع کنیم. خودم فکر می‌کردم آقای خامنه‌ای با توجه به نوع نگاهی که در جریان توقف قانون حفاظت صنایع داشتند و آن را به جدیت هم نشان داده بودند، در این مرد حتی از آقای هاشمی هم مصترت هستند؛ یعنی موضع ایشان قاطع تر و کارشناسی‌تر است و فکر نمی‌کردیم که به اعتبار هویت سیاسی آن زمان، چنان موضعی گرفته بودند. دستور صریح و مکتوب دادند که اجرای قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران متوقف شود؛ بنابراین، در سال ۱۳۶۸ رئیس‌جمهور جدیدی آمده و رهبر هم همان رئیس‌جمهور دیروز است. در برنامه‌های آقای هاشمی هم این موضوع گنجانده شده بود. از این‌رو، فکر می‌کردیم که حداقل در این زمینه مشکلی نداریم.^{۵۱}

احساس کردند که باید از جایی شروع کنند که همراهی همه را پشتسر خود داشته باشند. آن زمان بورس هنوز فعال نبود. با کمک بانک ملی که بانکی دولتی است و در همه‌ی کشور هم حضور دارد، روشی تازه را ابداع کردند، سازوکاری که شعبه‌های بانک ملی زمینه، ابزار و محلی برای فروش سهام واحدها و بنگاه‌های مورد نظر سازمان صنایع ملی باشد. قرار شد از طریق بانک ملی، بعضی شرکت‌ها را عرضه‌ی عمومی کنند. حتی سقف هم گذاشتند

۴۹. گفت‌وگوی شفاهی با جعفر مرعشی، ۱۳۹۸.

۵۰. گفت‌وگوی شفاهی با جعفر مرعشی، ۱۳۹۹.

که هرکس می‌تواند چقدر سهم بگیرد. درواقع، نامحدود نبود، ضمن اینکه سهم عمدۀ هم در نظر نگرفته بودند. درواقع، مدیران سازمان صنایع ملی ایران فروش را به صورت خردسهام پیش‌بینی کرده بودند تا بسترهای برای مالکیت عموم مردم فراهم شود، آن‌هم با این فرض که این روش می‌تواند پشتوانهای نظری و مقبول برای واگذاری فراهم کند. درباره‌ی بعضی شرکت‌های دیگر که بسیار کوچک بودند، از طریق مزایله مسیر را دنبال کردند. به واگذاری بعضی شرکت‌ها که زیر ۱۰ درصد سهم داشتند سرعت بیشتری دادند. بعد‌ها همین مدیران احساس کردند که بعضی از این شرکت‌ها جایگاه ویژه‌ای دارند؛ بنابراین، شاید بد نباشد که برای این‌ها برنامه‌ی خاصی طراحی شود. مثلاً درباره‌ی هلدینگ بهشهر فکر کردند که نباید هویت هلدینگی آن به هم بخورد؛ چون قبل از انقلاب هلدینگ بوده و بعد از انقلاب هم که زیر پوشش دولت درآمده همچنان ماهیت هلدینگی آن محفوظ مانده بود. این سازوکارها را به کار گرفتند تا بتوانند سهام شرکت‌ها را واگذار کنند و مردم هم سهم بگیرند. در کنار آن، آینه‌ای نوشتند تا کارکنان دولت هم بتوانند خردسهم بخرند. مثلاً وزارت صنایع و کارکنان صنایع ملی هم بتوانند خردسهمی بگیرند. در همین ایام بود که ناگهان جعفر مرعشی احساس کرد که: «نگاه بچه‌های سپاه این است که واحدهایی را در اختیار خودشان بگیرند. آن‌ها می‌گفتند اگر بخواهیم بخش خصوصی فعال شود، باید دل‌بستگان نظام و انقلاب سهامداران آینده‌ی این شرکت‌ها بشوند تا بتوانیم بخش خصوصی نوینی را شکل بدهیم».^{۵۱}

به نظر می‌رسد موضوع به این سادگی هم نبود و بسیاری از زیرساخت‌ها هنوز برای این کار فراهم نشده بود و از نظر قانون و مقررات نیز ضعف‌هایی وجود داشت که در عمل خود را نشان داد. البته تضاد منافع و درگیری‌های سیاسی را هم نباید در این‌باره دور از ذهن داشت. یکی از مخالفان، سید علی نقی خاموشی در ریاست اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران بود:

پس از کسب تجربه، سرانجام به این نتیجه رسیدند که صنایع ملی شده را اول دولت

.۵۱. گفت و گوی شفاهی با جعفر مرعشی، ۱۳۹۸.

رها کند و به بخش خصوصی بدهد و بعد درباره‌ی صنایع دیگر فکر کنند. حال آیا اصلاً آئین نامه‌ای وجود داشته که چه جوری واگذار کنند؟ من نمی‌دانم. دولت واگذار کننده بود و بخش خصوصی دریافت کننده. متنها به عقیده‌ی من، همان موقع اشتباه این بود که موضوع خصوصی‌سازی را به بودجه و درآمدها و متابع آن چسبانند. یکی از متابع بودجه، درآمدهای حاصل از خصوصی‌سازی، واگذاری واحدهای دولتی، ذکر شد. به نظر من از اینجا نقطه‌ی انحراف شروع شد؛ یعنی هدف عمله و اصلی واگذاری ایجاد درآمدی برای دولت بود؛ بنابراین، مقرر شد هر که بیشتر و با قیمت بالاتر خرید، به او بدهند. حالا اصلاً این آدم صلاحیت دارد یا ندارد؟ معلوم نبود. از اینجا مسیر خصوصی‌سازی در ایران به هم خورد. همان موقع من یکی از معارض‌ها بودم و گفتم که این روش با اهداف خصوصی‌سازی نمی‌خواند و واگذاری باید به دست کسانی انجام شود که بتوانند آن واحد و کارخانه را از نظر توان تولید ارتقا بدهند و باعث رکود تولید نشوند، کارگرها را بیکار نکنند و محصول را از بین نبرند، اما چون به بودجه و بخشی از درآمدهای دولت وصل شده بودند، حرف ما زیاد خواهان نداشت. چون مجلس هم حاضر نبود زیر بار این توصیه برود. منبعی نداشتند که جای آن بگذارند. از روی ناجاری تن به آن دادند. دولت هم در آن مقطع نیاز به درآمد داشت. وقتی خصوصی‌سازی این طوری شد، کسانی آمدند تا واحدها را بخرند، اما نه برای اداره بلکه برای اینکه از منابع این واحدها، از جمله زمین و ساختمان و تجهیزات و... آنها استفاده کنند و از فروش امکانات واحدها و حتی تعطیلی و تغییر کاربری آنها برداشت‌هایی داشته باشند؛ و این هم نتیجه‌اش شد که می‌بینیم. اشتباهاتی صورت گرفت و رانت درست کردند. به‌هرحال، چون موضوع مالی و دادوستد و دریافت‌ها و دسترسی به منابع مالی مطرح بود، دستگاه‌های نظارتی باید قوی می‌بودند که بر آن نظارت کنند که مطلقاً قوی نبودند و این شد که می‌بینیم. اولاً که کارخانه‌ها به بخش خصوصی داده نشده. اطلاعاتی که خودشان می‌دهند این است که حداقل ۱۳ درصد این واگذاری‌ها به بخش خصوصی واقعی رسیده است. شرایط واگذاری به مردم درست ندوین نشده بود که مثلاً اگر من می‌خواهم بروم تقاضا کنم باید دارای چه شرایطی باشم. چون درآمد حاصل از آن را به بودجه وصل کردن. اکثر نگاه‌ها به کسی معطوف شد که شاید درآمد بیشتری را به درون سیستم تزریق کند. درحالی که شرایطی وجود نداشت و نظارتی هم نبود.^{۵۲}

ورود وزارت اطلاعات و سپاه برای شرکت‌داری

با ورود پرنگ سازمان صنایع ملی در امر واگذاری مؤسسات و شرکت‌های تحت پوشش خود، کمکم گروههایی از قدرت برای دراختیارگرفتن این شرکت‌ها وارد عمل شدند. کسانی در دستگاه‌های اطلاعاتی و نظامی از نخستین این گروه‌ها بودند و به تدریج نشانه‌هایی از اختلاف نظر در سطوح کلان کشور خود را در مدیریت‌های میانی نشان می‌داد. ظاهراً با واگذاری شرکت روغن‌نباتی نرگس شیراز کلید این موضوع زده شد. سید جعفر مرعشی که در آن زمان ریاست سازمان صنایع ملی را داشت می‌گوید:

ما شرکت روغن‌نباتی نرگس شیراز را به شکل مزایده واگذار کردیم. آن زمان یک گروهی برنده‌ی آن شدند. یک هفته بعد از این واگذاری، وزیر وقت اطلاعات، آقای فلاحیان، به من تلفن زد و گفت این مزایده را متوقف کنید. گفتم همه‌چیزش قانونی بوده و خریدارش هم مشخص و کار تمام شده است. در پاسخ به من گفت که ما می‌خواهیم این را برای کارکنان وزارت اطلاعات بخریم. گفتم چون مزایده قانونی بوده، نمی‌توانم هیچ‌چیز را متوقف کنم و معتقدم که باید کار قانونی پیش برود. ایشان گفتند پس شما نمی‌خواهید با سیاست‌های دولت و با ما همکاری کنید؟ گفتم بگذارید با شما گفت و گوی حضوری داشته باشم. به دین ایشان رفتم و پرسیدم چرا می‌خواهید وارد فعالیت‌های اقتصادی شوید؟ گفت می‌خواهم کارکنان وزارت اطلاعات چشم‌شان دنبال مال مردم نباشد تا بتوانند وظایفشان را انجام بدهند. گفتم آقای فلاحیان،

کشورداری آداب و رسومی دارد. آیا سازمان‌های اطلاعاتی کشورهای دیگر هم همین نقش را ایفا می‌کنند؟ چرا در حکومت‌داری رودریایستی دارید؟ بروید و با آقای هاشمی صحبت کنید و مثلاً بگویید من می‌خواهم کارکنان وزارت اطلاعات چشم‌شان دنبال مال مردم نباشد و حقوق زیادی بگیرید و امکنانات اولیه‌ی زندگی مثل مسکن را برای آن‌ها تهیه کنید. یک مسکن آبرومند با اقتضای خوب برای همه تهیه کنید که افراد احساس آرامش کنند، حقوق‌شان را هم اضافه بدهید تا حس کنند از زندگی خوب و مناسبی برخوردارند. گفت حرفت درست است، ولی من چه کار کنم وقتی حقوق را بالا نمی‌برند؟ گفتم تلاش کنید و برای این کار مجوزهای ویژه بگیرید. ورود وزارت اطلاعات به اقتصاد و فعالیت‌های اقتصادی یک انحراف و به ضرر اقتصاد کشور است. شما منافع خود و کارکنانتان را از طریق دیگری پی بگیرید. به او گفتم وقتی شما روغن‌بناهی نرگس شیراز را برای کارکنانتان می‌خرید، این شرکت رقیبی دارد، به نام روغن‌بناهی لادن که الان در زیرمجموعه‌ی گروه بهشهر است که هم‌اکنون با ۹۰-۹۵ درصد ظرفیت اسمی خودکار می‌کند. در صورتی که در این سمت، شما با روغن‌بناهی نرگس شیراز با ۴۰-۴۵ درصد ظرفیت کار می‌کنید. تصور من این است که وقتی کارکنان وزارت اطلاعات اینجا را بخندند و سهام‌دار آن شوند. لزوماً و در ابتدا به موضوعی محوری به نام بهموری فکر نمی‌کنند، بلکه فکر می‌کنند که چگونه از اقتدارشان استفاده کنند و امتیاز بگیرند و رقبا را کنار بزندن. آن زمان لغت رانت را به کار نبردم، گفتم می‌خواهند امتیازاتی بگیرند، هرچند می‌دانم که بخشی از امتیازات الان برای همه یکسان است، مثلاً نرخ تسهیلات بانکی یا نرخ ارز، چون این‌ها واحد‌هایی بودند که روغن تولید می‌کردند و روغن خامشان را دولت با ارز دولتی وارد می‌کرد و در اختیارشان قرار می‌داد. گفتم همین که شما تسهیلات بانکی‌ای که دیگران سه ماه بعد دریافت می‌کنند، هفته‌ی بعد دریافت کنید، یک فرصت و امتیاز است. یا موارد دیگر. در این شرایط و در این وضعیت، کم کم دو نوع کیفیت مدیریت در این شرکت‌ها اعمال می‌شود و آن شفافیتی که به عنوان واحد بخش خصوصی جدید پیدا می‌کند، شما در آن دستگاه و در آن چهارچوب ندارید، در حالی که ما این را به بخش خصوصی می‌دهیم تا این ۴۵ درصد ظرفیت اسمی را به ۹۵ درصد برساند. وزیر اطلاعات حرف مرا رد نکرد و با من هم مقابله نکرد و روغن‌بناهی نرگس شیراز که از نظر ما و اگذار شده بود، به خریدار و اگذار شد، اما بعد‌ها خریدار را اذیت کردند. نمی‌توانم مشخصاً بگویم که او را چه نوع اذیت‌هایی کردند، ولی می‌دانم که او فشارهایی وارد کردند. البته این فشارها را به ما وارد نکردند، یا اینکه دست‌کم من احساس نکرم که از این ناحیه تحت‌فشار هستیم. چون تمام کار ما قانونی بود. این یک قرینه بود. به موازات آن هم می‌دانستیم که دوستانی در سپاه مرتب اظهاراتی در محافل رسمی و غیررسمی مبنی بر اینکه باید وارد این حوزه شوند مطرح می‌کردند. خود من با آقای محسن رضایی وارد مذاکره شدم.

پیشنهاد من به سپاه این بود که وارد مسیر بنگاهداری نشوید. اگر هم می‌خواهید انتفاعی داشته باشید، ۲۰ یا کمتر از ۲۰ درصد از سهام یک شرکت را بگیرید که در مدیریتش هم اکثریت را نداشته باشد. آن موقع سازوکار بورس هم تقویت نشده بود. گفتم شما می‌توانید در این مسیر حرکت کنید. حتی اگر بخواهید در سه تا چهار شرکت، بیشتر از ۲۰ درصد سهم داشته باشید، همچنان توصیه می‌کنم که کمتر از ۵۰ درصد سهم داشته باشید و به عنوان سهامدار غالب وارد نشوید. به آن‌ها گفتم درست است که مدیران سازمان صنایع ملی به ججهه نرفتند و مستقیماً در مسیر جنگ نبودند، اما در سازمان صنایع ملی به عنوان یک نهاد بعد از انقلاب سعی کردیم شفافیت و درستی داشته باشیم و از نظر مدیریتی فضای متفاوتی وجود داشته باشد. این‌ها هم نسل بعد از انقلاب تلقی می‌شوند. این مدیران را در جوف و کنار خودتان نگه دارید. چون این‌ها بنگاهداری را یاد گرفتند و به بهره‌وری و کیفیت مدیریت مناسب آشنا هستند، یکباره نخواهید که بچه‌های خودتان و ججهه و جنگ را به عنوان مدیر به کار بگمارید، چون به نظر من نمی‌توانند خوب اداره کنند. یا ممکن است به دلیل خصلت‌ها و روحیه‌شان که لباس نظامی دارند، این کار را واقع‌بینانه انجام ندهند. به محسن رضایی توصیه کردم اجازه بدھید که بچه‌های ما هم در کناران باشند. مثلاً اگر قرار است بچه‌های سپاه یا بسیج ۴۰ درصد سهم داشته باشند، ۵ تا ۱۰ درصد سهم را هم می‌توانند همکاران و مدیران سازمان صنایع ملی داشته باشند. وقتی این چهارچوب ذهنی را به او منتقل کردم، ایشان پذیرفتند. به نظرم آمد که با روش معادلی داریم با ایشان گفت و گو می‌کنیم.^{۵۳}

اذعان محسن رضایی به وجود اختلاف

محسن رضایی که در آن زمان فرمانده سپاه پاسداران بود، سال‌ها بعد در یک سخنرانی اختلاف نظر در سطوح کلان برای اداره‌ی کشور را تشریح کرد. رضایی که حالا دیگر دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام شده بود، در نشستی تخصصی در دیدار با جمعی از دانشگاهیان استان تهران با تأکید بر اینکه «با تأسیس جمهوری اسلامی، نظام و الگوی اداره‌ی کشور تغییر یافت»، گفته بود:

از پیروزی انقلاب تاکنون، با یک چالش اندیشه‌ای در مدیریت کشور مواجه بوده‌ایم. در دهه‌ی اول انقلاب دو اندیشه در اداره‌ی کشور شکل گرفت: اندیشه‌ی حکم‌روایی مردمی (به عنوان یک اندیشه‌ی اصیل، بومی، تحول‌گرا و انقلابی، کم‌هزینه و پرداستاورد) که نماد آن آزادی خرمشهر بود و اندیشه‌ی حکم‌روایی محفلي (به عنوان یک اندیشه‌ی

کپی‌برداری شده، ناسازگار با بوم، غیر تحولگرا، پرهزینه و کم دستاورده) که با فرازوفرودهایی در چهار دهه همراه بود و مهمترین نتیجه یا نماد اخیر آن، بر جام است. این دو اندیشه به شکل‌گیری دو نوع نهاد منجر شد. حکمرانی مردمی، تحولگرا به تأسیس نهادهای مردمی برآمده از انقلاب پرداخت و حکمرانی محفلی، وارداتی به حفظ رویه‌ها و نظمات اداری با پاکسازی آن‌ها از نمادهای ظاهری رژیم سابق بسته کرد. حضرت امام (ره)، هم‌زمان، از نهادهای جدید و نهادهای بر جای مانده حمایت کرد و چتری بر سر هر دو نوع نهاد ایجاد نمود؛ امام (ره) از یکسو اولویت را به نهادهای انقلابی می‌دادند، از سوی دیگر از نهادهای بر جای مانده قبلي می‌خواستند که خود را با رویکردهای مردمی و آرمان‌های انقلاب تطبیق دهنند.

رضایی در نشستی صحبت می‌کرد که نامش را گذاشته بودند «جريان‌شناسی تفکر مدیریتی در خدمت تحقق بیانیه‌ی گام دوم انقلاب». در بخشی از نشست که به پرسش‌وپاسخ اختصاص داشت کسی از او پرسید: «مهمترین چالش مدیریتی دهه‌ی ۱۳۶۰ که شایسته‌ی بررسی در گام دوم انقلاب هست چیست؟» پاسخ داد:

در سال ۱۳۶۰ شاهد دو اتفاق بودیم؛ از یک طرف، ناکارآمدی و انحراف در اندیشه‌ی حکمرانی محفلی و صاحبان آن، پایگاه مردمی آن‌ها را بهشدت تضعیف کرد. از طرف دیگر، موقفيت‌های اندیشه‌ی حکمرانی مردمی، هرچند محلود، توانست اعتبار و اعتماد اجتماعی این طیف را افزایش دهد. اندیشه‌ی حکمرانی مردمی، با کم‌زنگ‌شدن اندیشه‌ی رقبی، توانست در نهادهای اداری بر جای مانده از سیستم سابق هم تعییم یابد و به‌این ترتیب، ظرفیت‌سازی بزرگی انجام داد که هم در جنگ و امنیت و هم در رسیدگی به مردم، دستاوردهای کم‌نظیری را به صحنه آورد و به نمایش گذاشت.^{۵۴}

رضایی که استاد دانشگاهی وابسته به سپاه پاسداران یعنی دانشگاه امام حسین نیز هست در این گفت‌وگو اختلالات به وجود آمده از سوی محافل غربگرا در سال‌های بعد از جنگ نیز یادآوری کرده بود:

پس از پایان جنگ و رحلت امام (ره)، برخی نهادهای مردمی-انقلابی یا در نهادهای رسمی ادغام شدند یا قالب رسمی به خود گرفتند، ولی در نحوه‌ی حکمرانی کشور

۵۴. «روایت محسن رضایی از نامه‌ی سال ۷۲ خود به رهبر انقلاب درباره‌ی هاشمی»، فارس نیوز، ۱۷ خرداد ۱۳۹۹.

اختلاف پیش آمد. جمعی از یاران امام (ره) معتقد بودند که اتکا به مردم و مدیریت انقلابی وضعیتی گذرا و موقتی بوده و حال باید شرایط را اصطلاحاً «عادی‌سازی» کرد. این عده به حکم‌روایی محفلی-واردادی کشیده شدند، ولی رهبر انقلاب الگوی حکم‌روایی مردمی-تحول‌گرا در پیش گرفتند. در اواخر دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۷۰ درحالی که انتظار می‌رفت اندیشه‌ی حکم‌روایی مردمی و نظام تحول‌گرا در همهٔ نهادهای رسمی مبنای کار قرار گیرد چنین نشد و لذا برای بار دوم دوگانگی اندیشه‌ای در اداره‌ی کشور به وجود آمد که به مدت سی سال ادامه یافت. در اواخر دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۷۰ اندیشه‌ی حکم‌روایی محفلی با ادبیات جدید و متفاوت با اندیشه‌ی حکم‌روایی مردمی در دهه‌ی اول انقلاب در حوزه‌ی فرهنگ و اقتصاد آغاز به کارکرد. محور آن شعار «عادی‌سازی» روابط سیاسی، فرهنگی و بین‌المللی بود، درست به موازات اندیشه‌ی مدیریت مردمی و تحول‌گرا. این اندیشه‌ی حکم‌روایی، با شعار کار و کار و بازسازی در داخل و ورود سرمایه و تکنولوژی از خارج، اداره‌ی دولت و مجلس انتقلابی را از اندیشه‌ی مدیریت مردمی و تحول‌گرا جدا کنند. قرار شده بود افراد شاخص مدیریت مردمی-انقلابی و خانواده‌های شهداء، محترم باشند، ولی اندیشه‌ی مدیریتی شهدا و تفکر تحول‌گرایی اصیل و بومی برخاسته از انقلاب، به موزه‌ی تاریخ سپرده شود. ترویج پوشش‌های نامناسب، تبلیغ مصرف‌گرایی و رواج رشوه‌خواری، اولین آثار اندیشه‌ای بود که اخراج مردم از صحنه‌ی مدیریت اجرایی کشور و فاصله‌گذاری با مردم در عرصه‌ی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی را با شعار «عادی‌سازی» به جلو می‌برد. به گونه‌ای که مقام معظم رهبری چند بار نهیب زدن و خطر تهاجم فرهنگی، شیوخون فرهنگی و قتل عام فرهنگی را یادآور شدند. درواقع، در دولت آقای هاشمی چالش بین دو اندیشه‌ی مدیریت مردمی و محفلی که از ۱۳۶۸ تا ۱۳۶۸ فروکش کرده و ترمیم شده بود، مجدداً آشکار شد.

رضایی بعد به سخنرانی هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه‌ی ۱۸ آبان ۱۳۶۸ اشاره کرد که تا حدی از نظر او نشان‌دهنده‌ی این رویکرد است. هاشمی در آن‌جا گفته بود:

اظهار فقر و بیچارگی کافی است. این رفتارهای درویش مسلکانه و ججه‌ی جمهوری اسلامی را نزد جهانیان تخریب کرده است. زمان آن رسیده که مسئولان ما به «مانور تجمل» روی آورند. از امروز به‌خاطر اسلام و انقلاب مسئولان وظیفه دارند مرتباً و باوقار باشند. هرچند ما فقیر باشیم و اقتصادمان بسامان نباشد، برای آنکه در دیدگان سایر ملل مسلمان و غیرمسلمان ملتی مغلوب جلوه نکنیم لازم است تا جلوه‌هایی از تجمل در چهره‌ی کشور و مسئولان حاکمیتی رؤیت شود.

در سال ۱۳۷۲ که چشم‌انداز این رویکرد در حکم‌روایی، برای محسن رضایی مشخص شد، در نامه‌ای به رهبری نگرانی خود از این شرایط را بروز داد. در بخشی از این نامه آمده است:

جنابعالی مطلع هستید که این جانب چه میزان از آقای هاشمی دفاع کرده‌ام... من بروشنی می‌بینم که تکنورات‌ها که از اساس مخالف روحانیت و ایشان هستند، چگونه دارند با دهان‌ها اقدام بی‌صدا ریشه‌ی حاکمیت سیاسی روحانیت را در این کشور تضعیف می‌کنند و با بی‌وفایی کامل نسبت به آقای هاشمی و روحانیت نظام را به آن سویی که خودشان می‌خواهند می‌کشانند. برای آن‌ها ظاهراً مهم نیست که امثال آقای هاشمی شکست بخورند. برای آن‌ها این مهم است که وضع فعلی را یک قدم به‌سوی غرب‌زدگی ببرند و آن را به دست کسانی بسپارند که از دست روحانیت و سربازان و فدار آن که سپاه و بسیج باشد، زخم اساسی خورده و به جان همه‌ی ما تشنئه‌اند. من به‌عنوان یک سرباز روحانیت دست جنابعالی را می‌بوسم که آقای هاشمی را از این خطر بزرگ نجات دهید. انقلاب اسلامی و امام راحله‌مان و حوزه‌ی بزرگ شیعه برای امثال آقای هاشمی بهای بزرگ پرداخته‌اند و محبت طاقت‌فرسایی کشیده‌اند. خدا را شاهد می‌گیرم که من به آقای هاشمی علاقمند و آرزو می‌کنم که ایشان با سربلندی این سه سال باقی‌مانده‌ی ریاست‌جمهوری را طی کند.

از محسن رضایی به‌عنوان کسی یاد می‌شود که به تقویت جایگاه اقتصادی نیروهای نظامی، به‌ویژه سپاه در ساختار اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی، معتقد است. برای همین او دولت‌های سازنده‌ی (هاشمی رفسنجانی) و اصلاحات (خاتمی) و دولت احمدی نژاد را که حتی در ابتدا مورد تأیید نیروهای نظامی بود، اندیشه‌ی حکم‌روایی محفلي، در دهه‌ی سوم و چهارم، در پوشش شعار عادی‌سازی یا انقلاب‌زادایی در فرهنگ، اقتصاد و سیاست می‌داند. «در برهمای نیز از "توسعه‌ی اقتصادی" و در مقطعی "آزادی و توسعه‌ی سیاسی" صحبت به میان آمد. رمز هم‌خانگی این دو نماد این بود که در اندیشه‌ی حکم‌روایی محفلي-واردادی، در دهه‌ی ۱۳۷۰، یک ائتلاف بین لیبرال‌ها و تکنورات‌ها به وجود آمده بود.»

از نظر رضایی اندیشه‌ی حکم‌روایی محفلي با محوریت شعار عادی‌سازی و در قالب «تنش‌زادایی و مذاکره با آمریکا» در خارج و «فاصله‌گذاری با مردم» در داخل، ادامه یافت که مهم‌ترین دستاوردهای خارجی آن در روابط منطقه‌ای، عادی‌سازی مقطعي رابطه با عربستان در اواخر دهه‌ی ۱۳۷۰ و اوایل دهه‌ی

۱۳۸۰ و در سطح بین‌المللی توافق با آمریکا در بر جام در دهه‌ی ۱۳۹۰ بود. او معتقد است:

این رویکرد در فضای داخلی به برخی واپس‌گاری‌های نمادین در حوزه‌ی فرهنگ دست زدند. در بُعد سیاست داخلی کوشیدند دخالت و مشارکت مردم را در اداره‌ی کشور کاهش دهند و این را در انتخابات بعنوان یک مبنا برای تعیین دولت و مجلس قرار دهند که تلاش‌هایشان با واکنش قاطع مقام معظم رهبری و تأکید ایشان بر مشارکت حداکثری و حفظ جمهوریت نظام ناتمام ماند.

محسن رضایی در همین نشست در پاسخ به این پرسش که آینده‌ی حکمرانی محفلي-وارداتی در کشور چگونه خواهد بود گفت:

امروزه اندیشه‌ی حکمرانی محفلي-وارداتی، پس از سه دهه تسلط نسبی، به دليل ناکارآمدی و شکست در روابط بین‌المللی و نیز ناکارآمدی اقتصادي و شکست در گسترش رفاه و استقرار عدالت، اعتماد مردم و توجه افکار عمومي را تا حد زیادی از دست داده است. ازسوی ديگر، پشتونه‌ی نظری و حمایت سیاسي که از خارج یعنی ازسوی نظام‌های لیبرال‌دموکراسی و نظم مدنی جوامع لیبرال‌دموکراسی دریافت می‌کرد، به علت شیوع ویروس کرونا و بحران‌های پس از آن، بهشدت ضعیف خواهد شد.

رضایی که پس از کنارگذاشته شدن از فرماندهی سپاه در کسوت یک اقتصادخوانده وارد عرصه‌ی سیاست شد و همواره از اختلاف او با هاشمی رفسنجانی حرف و حدیث‌هایی بر سر زبان است، پس از توصیف این وضعیت، می‌پرسد که بعد از کناررفتن اندیشه‌ی حکمرانی محفلي-وارداتی در اقتصاد و فرهنگ، چه اندیشه‌ای می‌تواند محور اداره‌ی کشور در این دو حوزه شود؟ از یک‌سو، می‌دانیم که تکرار اندیشه‌ی حکمرانی محفلي با توجه به بن‌بست آن در بر جام، بسیار زیان‌بار خواهد بود. خودش هم در مقام پاسخ، الگوی حکمرانی مطلوب برای ایران را تعمیم "اندیشه‌ی حکمرانی مردمی و نظام تحول‌گرا" در فرهنگ و اقتصاد دانست و تأکید کرد:

خوشبختانه موجی که در سال اول گام دوم انقلاب، با رستاخیز شهادت حاج قاسم سلیمانی آغاز شده و در انتخابات مجلس يازدهم ادامه یافته است، می‌تواند سرآغاز ظهور یک اندیشه و جریان مردمی و حرکت اصیل و تحول‌گرای بومی باشد. انتکای هرچه بیشتر به توان داخلی و مدیریت مردمی تحول‌گرا و تحقق ایده‌ی اخراج آمریکا از

۹۰ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

منطقه، چه از درون اقتصاد و فرهنگ کشورها و چه از بعد دخالت در سیاست داخلی کشورهای منطقه، شعار اصلی این تحول جدید است.^{۵۵}

به نظر می‌رسد شرایط بهگونه‌ای بود که عزمی جدی برای حضور نظامیان در اقتصاد وجود داشت و مدیران سازمان صنایع ملی تنها با نوک کوه یخ آن مواجه شده بودند. جعفر مرعشی در توصیف این وضعیت می‌گوید:

حس کردم که اگر ما با آن‌ها متعادل برخورد نکنیم، آماده هستند که بروند و از راههای دیگر و حتی مجلس مسٹله را طور دیگری قانونگذاری کنند. البته من همه مطالبی را که در این نشست‌ها دنبال می‌کردم به آقای نعمتزاده گزارش می‌دادم. به ایشان پیشنهاد دادم که اگر ما خودمان مسٹله را درست مدیریت نکنیم، عصبانی می‌شوند و کار و مسیر واگذاری و خصوصی‌سازی را متوقف می‌کنند و از طریق مسیرهای دیگر و مصوبه‌ی قانونی مجلس، تعدادی از واحدها به آن‌ها واگذار می‌شود، بدون اینکه این سازوکار متعادل باشد. من همیشه ایده‌ام این بود که اگر آن‌ها (نظامیان) بخواهند بیایند، باید زیر ۲۰ درصد در شرکت‌ها سهام داشته باشند و مدیریت پرتفوی سهام بکنند و وارد جرگه‌ی بنگاهداری نشوند. بعد از من، وقتی این آقایان احساس کردند که نفر بعد از ما – آقای دکتر بالکی که در سال ۱۳۷۲ مدیرعامل شد – به این روش باور ندارد و نمی‌خواهد با بچه‌های سپاه همکاری کند، از طریق راههای دیگری وارد کارزار خصوصی‌سازی شدند. خیلی سریع و تند هم وارد کار شدند و از روش‌های مختلف و با حمایت‌هایی که داشتند بخشی از اقتصاد را در اختیار گرفتند. تحلیل خود من این است که آقای هاشمی، بنا به دلایلی که همه‌ی آن‌ها هم لزوماً توضیح داده نشده است، حس کرد که در شرایط و دوران جنگ قابلیتی بهشکل فیزیکی در نیروهای نظامی ایجاد شده است. نیروها و تجهیزاتی هست، بولدوزر و لودر و... فکر می‌کرد که شاید در شرایط پس از جنگ بتواند این ظرفیت را به این طرف بیاورد. البته در بررسی‌هایی که کردم متوجه شدم در کشوری مثل آمریکا هم از ظرفیت نیروهای مسلح در دوران صلح برای سازندگی‌های عمرانی مثل رامسازی و... استفاده می‌کنند، اما این طور نیست که آن‌ها ببایند و سهم ویژه‌ای در اقتصاد بگیرند. در قالب قرارداد پژوههای عمرانی تعریف می‌شود و پیمانکارش بخشی از یگان‌های مهندسی نظامی می‌شود، نه اینکه شرکت‌داری و بنگاهداری انجام دهد. تصویر خودم این بود که اگر ما در مقام نفی قرار بگیریم، آن وقت سپاه به دلیل پیوستی که با نظام دارد، می‌تواند مطالباتش را قوی‌تر مطرح کند و از راههای نامناسبی هم پیش ببرد. به علاوه پیش‌وانه برای دستیابی به مطالبه‌اش از طریق مجلس و دیگر نهادهای حاکمیتی هم دارد. فکر می‌کردیم

۵۵. تمام سخنان محسن رضایی در این بخش از گزارش سایت دیده‌بان از دیدار محسن رضایی با دانشگاهیان برداشته شده است.

که باید در این باره شیوه‌ی متعادلی را دنبال کیم. بالاخره آن‌ها مُصر بودند که وارد شوند و نمی‌شد جلویشان را گرفت. باید سازوکار مناسبی برای آن تهیه می‌شد. شاید گفت‌وگوهایی که بین من و همکاران شورای سازمان صنایع ملی و آقای نعمتزاده به عنوان وزیر صورت می‌گرفت و من هم در جلساتی که با آقای محسن رضایی داشتم سعی می‌کردم که موضع آن‌ها را تعديل کنم و تعادلی داشته باشیم، اگر ادامه پیدا می‌کرد به توافقی برای نحوه‌ی حضور سپاه در اقتصاد می‌رسیدیم که برای اقتصاد ملی هم مؤثرتر می‌بود. در حال تهیه و آماده‌سازی آئین‌نامه‌هایی بودیم که پس از آن مصوبه‌ی هیئت‌وزیران را هم داشته باشد. می‌خواستیم چهارچوب‌هایی را شفاف تدوین کنیم. اما من در دی‌ماه سال ۱۳۷۲ جابجا شدم و نفر بعد از من چون به این موضوع باور نداشت - حداقل من ندیدم این ادبیات را دنبال کند - این فرایند مسیر دیگری را طی کرد. آن‌ها هم حس کردند که این راه ازطرف دولت بسته شده و درنتیجه از طریق مبادی دیگر که در اختیار داشتند وارد شدند. تلاشمان این بود که چهارچوبی برای حضور سهامدارانه‌ی بچه‌های بسیج و سپاه در شکل بنگاهداری فراهم کنیم، اما نه با نقش محوری آن‌ها در اداره‌ی بنگاه.^{۵۶}

با تأخیر زمانی و به موازات گفت‌وگوهای فرماندهان سپاه با سازمان صنایع ملی، گروه دیگری از نیروهای سپاه با مدیریت مسعود حجاریان مذکراتی را با سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران که از نهادهای زیرمجموعه‌ی وزارت صنایع سنگین آن زمان بود، آغاز کردند. هدف این گروه (اتحادیه‌ی رزمدگان اسلام) نیز در اختیار گرفتن تعدادی از واحدهای در حال واگذاری بود. نخستین شرکتی که در این مرحله واگذار شد و از قضا سپاهیان و افراد نزدیک به سپاه آن را خریداری کردند، شرکت ایران‌وانت بود. اصولاً شاخه‌ی مربوط به صنایع خودرو و صنایع نورد مرحله‌ی گرم، به رغم اینکه در ابتدا به خاطر قانون حفاظت از صنایع در دست سازمان صنایع ملی بود، ولی چون تفکیکی در وزارت‌خانه‌ها صورت گرفت و وزارت صنایع سپک و وزارت صنایع سنگین شکل گرفت، آن‌ها به زیرمجموعه‌ی صنایع سنگین منتقل شد. چون نورد گرم به صنایع سنگین رفته بود و صنایع سنگین بازویی به نام سازمان گسترش داشت، این واحدها هم با مصوبه‌ی دولت از سازمان صنایع ملی منفک و در اختیار سازمان گسترش قرار گرفت. ایران‌وانت هم از واحدهایی بود که در اختیار سازمان گسترش قرار گرفته بود و آن‌ها این واحد را به سپاه واگذار کردند.

. ۵۶. گفت‌وگوی شفاهی با جعفر مرعشی، ۱۳۹۸.

هر کدام از این دو گروه مذاکره‌کننده در سازمان صنایع ملی و سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران از وجود یکدیگر خبر نداشتند، دست‌کم این طور عنوان شده است.

صحبت‌ها را مشترکاً با سازمان گسترش دنبال نمی‌کردیم. به این نتیجه رسیدیم که اگر بتوانیم یک مدل درست تنظیم کنیم، سازمان گسترش نیز آن مدل را کپی می‌کند. برای ایجاد این مدل خیلی اصرار داشتیم و تمام تلاش این بود که آن را تهیه کنیم. بهخصوص که خود پچه‌های سپاه هم پایه‌کار بودند و در جلسات حضور فعال داشتند و حتی به نظر می‌رسید برای رسیدن به نقطه‌ی مطلوب عجله دارند. دیدی که در سپاه نسبت به سازمان صنایع ملی وجود داشت در مقایسه با سازمان گسترش یک دید مثبت همراه با تأیید بود. ما در سازمان صنایع ملی به عنوان یک نهاد بعد از انقلاب شناخته می‌شدیم. در حالی که سازمان گسترش از قبل از انقلاب حضور داشت؛ یک سازمان دولتی بود و فکر و نگاه دولتی روی وجودشان حاکم بود. بدنه‌ی ما و مدیران ما کسانی بودند که در طول هشت سال جنگ هم گام‌بیگانه در قالب بسیج به جهه رفت و آمد می‌کردند و از این بابت تفاوت‌هایی در فرهنگ بدنه‌ی سازمان صنایع ملی با سازمان گسترش وجود داشت. ما را نسل انقلاب تلقی می‌کردند. درواقع، گفت‌وگو با ما راحت‌تر بود تا اینکه بخواهند با سازمان گسترش گفت‌وگو کنند. در مقطعی آقای محسن رضایی حس می‌کرد اگر با من به عنوان مدیر عامل سازمان صنایع ملی در آن چهارچوب، طرف باشد بهتر و متعادل‌تر به توافق می‌رسد و زمان رسیدن به تفاهم نیز کمتر است. علاوه بر این، هر دو طرف براین باور بودیم که اگر ما در اینجا به توافق و چهارچوبی برای کار برسیم، می‌توان این چهارچوب را به سازمان گسترش نیز تسری داد.

در گفت‌وگوهایی که ردوبلد شد استدلال نیروهای نظامی برای دراختیار گرفتن شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی در ظاهر این بود که «به‌حال یک نسلی هست، مثل بسیج و بچه‌های سپاه که پس از سال‌ها جنگ، الان و در دوران صلح، باید به حوزه‌ی اقتصاد وارد شوند». به همین دلیل هم بود که شاخه‌ای از اقتصاد که مربوط به سازندگی و کارهای عمرانی بود، با ابتکار دولت باز شد و آن‌ها به راحتی در آن مسیر حرکت می‌کردند. اما پس از این به‌دبال بازگردان جبهه‌ی دیگری نیز در حوزه‌ی اقتصاد بودند. عملاً نیز به پروژه‌هایی وارد پیدا کرده بودند، مثل سد کرخه. اما «تصورشان این بود که اگر بنگاه‌داری هم رخ بدهد، می‌توانند در زمان صلح از طرفیت‌ها و منابع انسانی‌ای که دارند استفاده‌ی بهتری کنند». البته آن‌ها دنبال این

نبوذند که همه‌ی شرکت‌ها و بنگاه‌های سازمان را «یک‌کاسه به دست بگیرند. تعدادی از این واحدها را می‌خواستند». مذاکره‌کنندگان سازمان صنایع ملی در ابتدا سعی کردند که آن‌ها را از ورود به عرصه‌ی بنگاه‌داری منع کنند و همان صحبت‌هایی که با نمایندگان وزارت اطلاعات داشتند برای این‌ها نیز بیان کردند. «اما قصد برآمدن بود و نمی‌شد جلوشان ایستاد. ماجرا هم به‌این ترتیب شد که می‌گفتند بخشی از ظرفیت فنی و مهندسی و توان لجستیکی و ساخت‌وساز کشور در اختیار ما است و اکنون در زمان صلح ناچاریم استفاده‌ی مؤثری از آن بکنیم. اگر از این‌ها در این فعالیت‌ها استفاده نکنیم، تحمیلی به بودجه‌ی کشور است.»

جعفر مرعشی به یاد می‌آورد که مسعود حجاریان از بچه‌های سپاه بود:

او آن‌ها را در چند گروه مختلف سازمان‌دهی و مشکل کرد تا بتوانند با برنامه‌بریزی وارد فعالیت‌های اقتصادی—بنگاه‌داری و شرکت‌داری شوند. او از منظر آن طرف وارد قضیه شده بود و ما هم از منظر این طرف. چون می‌دیدیم چنین مطالبه‌ای دارند، تمام تلاش من این بود که این مطالبه را متعادل کنم و اگر این حرکت نفعی می‌شد، آنوقت نمی‌توانستیم بقیه کار را انجام بدهیم. تا زمانی که من در سازمان صنایع ملی بودم، شرکت را واگذار کردیم. بعد از من آفای بانکی آمد. ایشان آهنگ را تندتر کردند. ولی درباره‌ی برخی واگذاری‌هایی که ایشان انجام داد پیامی ازسوی حاکمیت دریافت شد که در سازمان صنایع ملی مسائی پیش آمده و باید جلو آن روند را گرفت. بعضی شرکت‌ها را به مدیرانشان فروختند یا حتی به بعضی افراد حکم می‌دادند، به آنجا می‌رفتند و مدیرعامل یا رئیس هیئت‌مدیره می‌شدند. بعد از سه‌چهار ماه می‌گفتند خودتان تقاضا کنید که این واحد را خریداری کنید.

در آن زمان هنوز بورس فعالیت لازم را نداشت و تازه در حال آغاز فعالیت دوباره‌ی خود بود. عملده‌ی روش‌های فروش مذاکره و مزایده بود. میزان محدودی از این واگذاری‌ها نیز از طریق بانک ملی و خریداری سهام توسط مردم اعمال می‌شد. اتفاق نظر اولیه در دولت و حاکمیت در این باره دیگر وجود نداشت. «علهای به فکر درآمد حاصل از فروش آن‌ها در بودجه‌ی کشور بودند و برخی هم اصلاً نمی‌پذیرفتند که برای احیا و سرمایه‌گذاری بر روی واحدهایی که از نظر تکنولوژی و تجهیزات بهشدت عقب‌افتد بودند، نیاز به سرمایه‌گذاری است و باید سرمایه‌گذاری را تشویق کرد.»^{۵۷}

یکی از پرسرو صد اترین واحدهای واگذارشده در سازمان صنایع ملی، شرکت لاستیک‌سازی دنا است. در ماههای آخر حضور جعفر مرعشی در سازمان صنایع ملی یکی از مشاوران نعمت‌زاده به نام مادرشاهی واسطه شد تا برای حوزه‌ی مجتمع آموزش قضایی فاطمیه در قم، که دانشجویانش زنان هستند، منع مناسابی برای تأمین بودجه و تأمین مالی فعالیت‌های ایشان ایجاد کنند. «دبیل منبع مناسبی بودند که به بودجه‌ی دولت تحمیل نشود و شرکتی داشته باشند تا از محل سودش آنجا را اداره کنند.» نخستین درخواستی که این واسطه داشت این بود که «بهترین واحدی را که در اختیار دارید به ما معرفی کنید». مسئولان سازمان صنایع ملی هم واحد لاستیک‌سازی دنا را که یک واحد فعال و خوب و سودآور است، پیشنهاد دادند. ولی توصیه کردند که «به عنوان یک بنگاه باید خوب اداره شود که بتوان از آن منفعت برد.»

با این‌همه، دست‌اندرکاران سازمان صنایع ملی به این نتیجه رسیدند که روند کلی ماجرا قابل دفاع نیست. به‌دلیل شکوشبیه‌ای که درباره‌ی آن وجود داشت جعفر مرعشی و همکارانش هیچ عملیاتی انجام ندادند و گفتند باید براساس مصوبه‌ی هیئت‌وزیران باشد. اگر هم بخواهد بشود، نمی‌توانیم، چون براساس سازوکارها یا باید واگذاری سهم انجام دهیم یا در بورس باشد. تا زمانی که خود مرعشی بر سر کار بود، کاری در این خصوص انجام ندادند: «بعد آن‌ها با استفاده از پیگیری‌های آقای محمد یزدی، رئیس قوه‌ی قضائی، کار خود را پیش بردند. در آن دانشگاه ایشان رئیس هیئت‌امنا بود. آن‌ها از طریق دولت این قضیه را دنبال کردند. نعمت‌زاده هم به‌خاطر تأکید دولت با آن‌ها همکاری کرد.»^{۵۸}

شرکت روغن‌نباتی شیراز هم که بهانه‌ی خوبی برای ورود نهادهای اطلاعاتی و نظامی برای ورود به بنگاه‌داری بود سرنوشت خوبی در پیش رو نداشت. شرکت روغن‌نباتی شیراز در سال ۱۳۳۳ با عنوان کارخانه‌ی پنبه‌پاک‌کنی در حومه‌ی شهر شیراز احداث شده بود. پس از آن، با افزایش گرایش و رغبت عموم مردم به جایگزینی روغن‌های نباتی با روغن‌های حیوانی، فرایند تصفیه‌ی این کارخانه با

ظرفیت ۶۰ تن در روز را ماندازی و به تدریج به ظرفیت ۴۰۰ تن در روز که شامل تصفیه و بسته‌بندی انواع روغن‌های نباتی مایع، جامد مصرف خانوار، مارگارین و روغن‌های ویژه صنف و صنعت می‌شد افزایش یافت. این مجموعه در زمینی به مساحت ۹۳/۷۵۰ مترمربع در شهر شیراز واقع شده است. مساحت زیربنا شامل انبارها، سوله‌های تولید و ساختمان اداری در حدود ۴۶/۰۰۰ مترمربع است. همچنین این شرکت دارای ۴۰۰۰ مترمربع فضای سبز هست. مؤسس و مالک اصلی این شرکت حشمت‌الله کرمانشاه‌چی بود که با وقوع انقلاب ۱۳۵۷ کشور را ترک کرد و بعد از آن، سازمان صنایع ملی این مجموعه بزرگ تولیدی را در اختیار گرفت. شرکت تا سال ۱۳۷۲ دولتی بود، اما بعد از آن و در راستای اجرای سیاست‌های اصل ۴۴، به بخش خصوصی واگذار شد. در همین باره در تارنمای سازمان خصوصی‌سازی کشور آمده:^{۵۹}

هیئت‌وزیران در جلسات مورخ ۱۳۷۰/۲/۴ و ۱۳۷۰/۲/۱۵ با توجه به اصل ۱۳۴ و ۱۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در جهت تحقق اهداف و سیاست‌های قانون برنامه‌ی اول توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوبه‌ی ۱۳۶۸ و در اجرای بنده‌های ۴-۳۷ و ۱-۸-۳ جزء خطمسی‌های قسمت یکم قانون مزبور و به منظور ارتقای کارایی فعالیت‌ها و کاهش حجم تصدی دولت در فعالیت‌های اقتصادی و خدماتی غیر ضروری و نیز ایجاد تعادل اقتصادی و استفاده‌ی بهینه از امکانات کشور، سیاست واگذاری سهام متعلق به دولت و سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی را به شرح ذیل تصویب نمود

۱) الف- شامل واگذاری سهام متعلق به دولت و سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی در شرکت‌های مندرج در فهرست شماره‌ی «یک» پیوست خواهد بود. بدین‌منظور نمایندگان دولت در مجامع عمومی شرکت‌های مزبور اقدامات لازم را برای انجام تشریفات مربوط به واگذاری سهام به عمل می‌آورند.

«شرکت سهامی روغن‌نباتی نرگس شیراز» شرکت صدوچهارم در فهرست شماره‌ی «یک» بود. به گفته‌ی کارگران در روزهای اوج فعالیت این شرکت تا حدود ۱۲۰۰ نفر در آن فعالیت داشتند، اما اکنون تعداد آن‌ها به حدود ۱۸۰ نفر

۵۹. «مجموعه‌ی قوانین و مقررات واگذاری سهام شرکت‌های دولتی و متعلق به دولت قبل از برنامه‌ی سوم توسعه»، سازمان خصوصی‌سازی.

۹۶ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

می‌رسد. بنا بر ادعای آن‌ها، بیشتر از نیمی از سهام شرکت متعلق به دکتر سید مهدی میرسلیمی (رئیس هیئت مدیره‌ی هلدینگ فریکو) است. بقیه‌ی سهام شرکت در اختیار مؤسسه‌ی صندوق ذخیره‌ی فرهنگیان و کمتر از ۱۰ درصد آن نیز به کارگران بازنیسته‌ی شرکت تعلق دارد.

حوزه‌ی علمیه و خرید لاستیک‌سازی دنا

محمد تقی بانکی بعد از جعفر مرعشی مدیر عامل سازمان صنایع ملی شد. در واقع، در اوج اختلاف‌های دولت و حاکمیت به آن سمت برگزیده شد. او روایت دیگری از این اختلاف‌نظرها و سربارآوردن گروه‌های صاحب‌نفوذ جدید در ساختار اقتصاد سیاسی ایران دارد:

روش مدیریت دولتی اتلاف منابع و هدردادن امکانات و نیروهای انسانی و مانع نوآوری و رشد است. من با این شیوه‌ی اداره‌ی شرکت‌ها و بنگاه‌ها مخالف بودم و حتی باید از سلطه‌ی دولت و حاکمیت خارج می‌شدند. نمی‌شد امیدوار بود که این‌ها به نتیجه برستند و بتوانند کالاهای خوب و قابل رقابت تولید کنند. مثلاً کفش ملی ماده‌ای پلاستیکی و پتروشیمی به کار می‌برد که در همان زمان دیگر کارایی و مقنولیت و درنتیجه کیفیت خود را نداشت، چون تکنولوژی روز را بعد از ده سال دیگر در اختیار نداشت و نمی‌توانست کارایی داشته باشد. در همان زمان شرکت دیگر و جدیدی به نام گام به وجود آمده بود و تکنولوژی ای به کار گرفته بود که مواد پتروشیمی بازیافت‌شدنی مصرف می‌کرد. این بازیافت‌شدن به صورتی بود که وقتی رویه را روی کفش می‌گذاشتند و دورش را می‌بریدند، می‌شد آن مواد را دوباره مصرف کرد. در حالی که در کفش ملی این طور نبود. نباید می‌گذاشتیم شرکت کفش ملی به اینجا برسد. نباید می‌گذاشتیم مینو این طوری شود. شرکت مینوشکلاتی تولید می‌کرد که در زمان خودش بهترین تکنولوژی و کارایی را داشت. البته ما در زمان جنگ بودیم و مدیران دولتی هرچه بودند باید خیلی مراقبت می‌کردند که سازمان بازرگانی کل کشور و دیوان محاسبات و یا نمایندگان مجلس

کاری به کارشان نداشته باشند. در حالی‌که وقتی شرکت مینو توسط مدیر بخش خصوصی اداره می‌شد، یک جیش خرج و جیب دیگوش دخل بود؛ اگر جنس می‌خرید و تخفیف می‌گرفت، آن را در جیش می‌گذاشت و جنس ارزان تولید می‌شد و درنتیجه ارزان‌تر به دست ملت می‌رسید؛ اما اگر مدیر دولتی به آنچه می‌رفت و تخفیفی می‌گرفت یا چانه می‌زد یا مثلاً فروشنده به او چیزی می‌داد، رشوه محسوب می‌شد، چون غیرعادی بود. این‌ها سائلی بودند که من از وقتی در صنایع ملی بودم با آن‌ها آشنا شدم. من در ظرف نه ماه ۶۹ شرکت فروختم، به این دلیل که اصلاً اعتقاد داشتم این‌ها نباید دولتی اداره شوند. دولت که نباید بیسکویت و کفش تولید کند. این‌ها چه ربطی به دولت و دستگاه دولتی و مدیریت دولتی دارد؟ تولید این‌ها کار مردم است. با فروش هر شرکتی، ثروت عظیمی به دست افراد خریدار می‌رسید. تنها زمین آن واحدها به حدی ارزش داشت که خیلی‌ها را به این نوع واگذاری و اینکه به چه افرادی داده می‌شود، حساس کرده بود. تجهیزات و امکانات و ماشین‌آلات بنگاه‌ها و شرکت‌ها هم بود. هرچند دیگر از رده خارج شده بودند، آن‌ها هم ارزش زیادی داشتند. اگر کارشناسی را به قیمت روز و خیلی دقیق محاسبه کرده بودیم، فرادای روزی که کارخانه در بورس یا به صورت مذاکره و مزایده واگذار می‌شد، قیمت‌اش افزایش می‌یافتد، چون کشور در تورم بود و درنتیجه ثروت فرایندهای به آن شخص داده می‌شد. البته بعداً فهمیدم کارشناس‌های دادگستری در بعضی شرکت‌ها بررسی و انبارگردانی خوبی نکرده بودند. همین‌ها بود که آقایان را حساس کرد.^{۶۰}

«اقتصاددان‌ها می‌گویند در کشورهایی با تورم بالا هرکس که ثروت ثابتی دارد همیشه پول‌دار است و پول هم همیشه بی‌ارزش‌تر می‌شود.» بانکی با نقل قولی که از اقتصاددان‌ها می‌کند، فضای بعد از واگذاری‌ها را توصیف می‌کند که منجر شد کسانی که برنده نشده بودند جو سازی کنند. مثلاً بگویند خلاف کردند، در حالی‌که خلافی هم نشده بود. به قول یکی از دوستان محمد تقی بانکی، ملاک اینکه مطمئن شوی کسی خلاف کرده یا خیر، این است که وقتی به او می‌گویی خلاف کرده‌ای، گوشش قرمز می‌شود.

بانکی با لحنی توأم با تأکید و ناراحتی و عصبانیت می‌گوید:

من همین‌جا رسم‌آ اعلام می‌کنم که ۱ کارخانه از ۶۹ کارخانه‌ای که واگذار کردیم، ذره‌ای خطای قانونی ندارد. بیایند کالبدشکافی کنند و ببینند. این برخورد هایی که با من شد ریشه‌ی سیاسی داشت. می‌خواستند علیه من کاری انجام بدھند، از من درخواست‌های

سیاسی داشتند. ما بعضی از این شرکتها را به همان مدیرانی که به صورت دولتی آنها را اداره می‌کردند فروختیم، با قیمت واقعی و حسابداری شده و قابل دفاع. دلیل هم داشت که آنها را به مدیران دولتی دادیم؛ این مدیران آنها را خوب می‌شناختند و اگرچه دولتی بودند، دیگر به کار هم وارد شده بودند و با این واگذاری آنها بهشت درگیر کار می‌شدند و درآمدشان بالا می‌رفت و مالیات دولت هم به تع آن افزایش می‌یافت. به نظرم حماقتی در جامعه‌ی بی‌سوداد ما وجود داشت که نمی‌فهمیدند مدیر دولتی کارخانه، اسیر مدیر جدید بخش خصوصی می‌شود، مدیر دولتی که تا دیروز با ماشین به کارخانه می‌آمد و حقوقش را می‌گرفت و اگر حقوق کارمندان را هم نمی‌داد، حمایت می‌شد، از فردای واگذاری، نوکر بخش خصوصی می‌شود. آن موقع، آن مدیر آقای کارخانه بود و از امروز، نوکر کارخانه می‌شود. این مسئله را من می‌فهمیدم که اگر بولی هم به دست آورده، به خاطر نوکری و خدمتش یا افزایش تولید بوده است. متأسفانه این درک و فهم در مملکت ما وجود نداشت و متهم شدیم که اینها را به مدیران سازمان صنایع می‌دهیم و نمی‌خواهیم بقیه را در این روند شریک کنیم.^۶

اختلاف دیدگاه هر روز زیادتر شد و با توجه به اینکه در آن زمان سازمان صنایع ملی ایران نقش سازمان خصوصی‌سازی را ایفا می‌کرد، خیلی‌ها به دنبال دردست‌گرفتن واحدهای زیرمجموعه‌ی آن بودند، از جمله نظامیان، گروه‌های ذی نفوذ و مدیران ارشد دولتی. به نظر می‌رسید هر کدام می‌خواستند تا آنجایی که می‌توانند بخش بزرگ‌تری از این مجموعه را برای خود تصاحب کنند. دوران ساختن طبقه‌ی اجتماعی و گروه‌های حامی بود و هر کسی سهم بیشتری از این سفره می‌خواست.

خیلی‌ها دوست داشتند این شرکتها را بگیرند. من به هیچ‌کس اهمیت نمی‌دادم. می‌گفتم باید اینها را بفروشیم. کسی که می‌اید و کارخانه را می‌خرد، مورد حمایت من است، چون می‌تواند نوکر کارخانه شود. من خریداران کارخانه را به عنوان اسیر کارخانه می‌دیدم و درنتیجه به هم‌شان کمک کردم. به هر کسی که نمی‌توانست قسطش را بدهد، مهلت می‌دادم؛ این حق را داشتم. من دنبال این نبودم که بینم سود می‌دهد یا خیر، چون قطعاً سود می‌دهد، دنبال این نبودم که بینم چقدر برد، چون خیلی برد بود. اصلاً در جامعه‌ی تورمی، هر کسی که برد، برد است. خوبی کار ما این بود که از الان دیگر نوکری می‌کند، نه آقایی؛ در حالی که قبل‌اکه مدیر دولتی بوده، آقایی می‌کرد. آقای کارخانه بود و حقوقش را آخر برج می‌گرفت و سفر خارجی‌اش را می‌رفت. من با این مسائل آشنا

بودم. آن‌هایی که ناراحت بودند و مشتری و خریدار بودند دنبال کار و سودآوری نبودند، می‌خواستند آن‌ها را تملک کنند. من هم مخالف بودم و با روش آن‌ها پیش نرفتم. طبیعی است که آقایان ناراحت شدند و برایم مشکل درست کردند. فرق من با آقای جعفر مرعشی این بود که در مجتمع این شرکت‌ها نشسته و همه‌ی شرکت‌ها را دیده بودم و می‌دانستم که چه کار می‌کنند. مثلاً دیده بودم که کارخانه‌ی لاستیک‌سازی دنا، چون در مملکت کمبود لاستیک وجود داشت، سود هنگفتی می‌برد و مردم برای لاستیک‌هایشان صاف می‌کشیدند. این‌ها را می‌دیدم که خوب بود. ولی به شرطی که در سمت بخش خصوصی بایستد و این تولید را به جای یکی، به سه تا افزایش بدهد، از بانک وام بگیرد و زودتر شریک خارجی پیدا کند. حرف من این بود که این کارخانه‌ها به درد نمی‌خورند و ارزشی ندارند. تا وقتی در اختیار دولت و شبه‌دولت باشد به درد نمی‌خورند. دلیل نداشت که بنگاه در اختیار دولت را به بخش دیگری از دولت و حاکمیت بدهیم. اگر قرار است واگذار شود، باید به بخش خصوصی بدهیم، و گرنه خودمان که بهتر از آن‌ها که مشتاق دراختیارگر فتنشان بودند، آن‌ها را اداره می‌کردیم. هم تجربه‌اش را داشتیم و هم تخصص. همه‌ی این‌ها در قاموس من تحصیل کرده‌ی کارخانه‌شناس دنیادیله پوچ و بی‌معنا بودند. این قیمت‌های بی‌խودی بودند. به ما اتهام زدند که باید به قیمت دلار آزاد آن روز آن‌ها را می‌دادیم. البته بعد از اینکه نصیب خودشان نشد از این حرف‌ها می‌زدند. مثلاً کارخانه‌ی کفش ملی چه‌چیزی داشت؟ همه‌ی تکنولوژی‌اش قلیلی بود؛ بنابراین، باید این‌ها را زودتر واگذار می‌کردیم تا کسی که مالک و مدیرش می‌شود، تکنولوژی جدید بیاورد، نوسازی انجام دهد و جنس خوب تولید کند و به دست مردم برساند. من اصلاً اهمیت نمی‌دادم که این‌ها چه می‌گویند. کار خودم را کردم و راضی هم هستم که کمترین خیانتی به این کشور نکرم. چون به کیفیت این کارخانه‌ها آگاه بودم و می‌دانستم تمام سودی که به دست می‌آورندند از تورم مملکت بود، نه از کیفیت کالاهای توپی‌اشان. زمانی شکلات مینو را صادر می‌کردیم؛ اما بعدش چه اتفاقی افتاد؟ شکلات‌های دیگر و تکنولوژی‌هایی جدید آمد. ما هیچ کار نکردیم. چه در زمانی که در مجتمع شرکت‌ها بودم و چه زمانی که مدیر بودم این‌ها را می‌دیدم و روزبه‌روز راسختر می‌شدم که کارمنان درست است و باید زودتر از شر آن‌ها خلاص شد.^{۶۲}

با روی کارآمدن محمد تقی بانکی در سازمان صنایع ملی، او دیگر مذاکره با نظامیان را ادامه نداد. البته هیچ گزارش مکتوبی در این باره در سازمان صنایع ملی تهیه نشده و تمام مذاکرات به صورت شفاهی بود و تنها خلاصه‌ای از فرایند به

وزیر صنایع سبک، نعمت‌زاده، داده می‌شد. بانکی می‌گوید: «من از نظر اصولی
دنبال این بودم که بیینم چه کسی می‌خواهد کارخانه‌ای را بخرد، منتشر را بکشم و
کمکش کنم تا این کار را بکند. آن‌ها هم وظیفه‌شان این است که امنیت را به وجود
بیاورند. من اصلاً ضرورتی نمی‌دیدم که با کسی صحبت کنم، به جز آن کسی که
می‌خواهد کارخانه را بخرد.»^{۶۳}

او نحوه‌ی واگذاری لاستیک دنا را که با تغییر مدیریت سازمان صنایع ملی به
حال خود رها شده بود این چنین ذکر می‌کند:

آقای نعمت‌زاده طبق مصوبه‌ی دولت اجازه‌ی مذاکره با نمایندگان خریدار را داد. من
با این کار مخالف بودم و خریدار بهتری را سراغ داشتم، اما آقایان از هیئت دولت
مجوز گرفتند که وزیر وقت صنایع، نعمت‌زاده، با آن‌ها بشنید و برای واگذاری به
آن‌ها مذاکره کند؛ درحالی‌که باید با من می‌نشستند و من هم مخالف این روش بودم.
من را دور زندن. البته نعمت‌زاده مدیر بالادست من بود و من معاونش و مدیر سازمان
صنایع ملی بودم. ولی کوتاه‌آمد. این گروه خریدار مشاوری را معرفی کرده بود که من
به او اعتماد نداشتیم، چون به نظرم آدم صادقی نمی‌آمد. این فرد چون با آن مجتمع
آموزشی رابطه داشت، گشته بود و بهترین شرکت صنایع ملی را که لاستیک‌سازی دنا
بود انتخاب کرده بود و به آن‌ها گفته بود هر طور شده این واحد را از سازمان صنایع
ملی بخرید. البته کارشناس دادگستری هم قیمت‌گذاری کرده بود و ما هم یک اپسیلون
کمتر از قیمت کارشناسی واگذار نکردیم. اجازه‌ای کار را نداشتیم، ولی به صورت
مذاکره‌ای آن را به آن‌ها واگذار کردیم. آن موقع اتحادیه‌ی کامیون‌داران اعتراض کرد
که ما می‌خواستیم بخریم. قیمت ۱۲ میلیارد تومان تعیین شده بود و آن‌ها اعلام کرده
بودند که حاضریم آنجا را در مزایده، ۱۶ میلیارد تومان بخریم. علی‌القاعدہ باید به
اتحادیه‌ی کامیون‌داران می‌دادیم. ولی وزیر این اختیار را داشت که مزایده‌ای برای
فروش لاستیک دنا برگزار نکند و به صورت مذاکره کار را پیش ببرد. بنده مخالف
بودم، ولی این کار وزیر بود و از اختیار خودش استفاده کرد. آنجا برایشان طلا بود.
برای اتحادیه‌ی کامیون‌داران هم خوب بود و هم به صرفه و در راستای کار و
تخصصشان بود. ضمن اینکه ما چون اشتیاق اتحادیه‌ی کامیون‌داران را دیده بودیم،
قصد داشتیم فضایی ایجاد کنیم و قیمت را تا ۲۰ میلیارد تومان هم بالا ببریم، اما
نشد. به همان ۱۲ میلیارد تومان به دانشگاه فاطمیه دادند. البته ما پول خودمان را از
آن‌ها گرفتیم و اینکه آن پول را از کجا آورده بودند به ما ارتباطی نداشت. این مسئله

که کسی اختیاری دارد و از اختیارش استفاده می‌کند کاملاً قانونی است. خریدار از روابطش استفاده کرده بود و از بالاسر وزیر صنایع و از طریق هیئت دولت وارد شد و کار خود را پیش برد. من برای تمام کارخانه‌هایی که فروختم، جوسازی کردم. در روزنامه‌ی همشهری آگهی رنگی چاپ کردم. به همین صورت هم می‌توانستم دنا را بفروشم. متنها وقتی که وزیر اختیاری دارد و می‌خواهد از آن استفاده کند، من کسی نیستم. تنها اثرباری که در مسئله‌ی دنا داشتم این بود که ۵ درصد را برای کارگران در نظر گرفتم تا اعتراض نکنم. متنها مدیریت ضعیفی داشتند و دنا را نابود کردند و این باعث تأسف است. اصلاً من منافع کسی را به خطر نبیند. با روش واگذاری به آن سبک مخالف بودم. عدهای حسادت می‌کردند و رفتند و چیزهایی گفتند، ولی آن‌ها کسانی بودند که در مزایده‌ها برنده نشده بودند. مثل همین کامیون‌داران که می‌گفتند چرا به آن‌ها واگذار کردند و به ما واگذار نکردند؟ ولی بعضی چیزها بود که اختیارش در دست وزیر بود و به من ارتباطی نداشت. وزیر را هم برای این نوع کارها به دادگاه احضار کردند. ولی مشکلی وجود نداشت. در مجموع سه‌چهار تا تا از واگذاری‌هایی که انجام دادیم مذاکره‌ای بود. اصلاً به این روش نیاز نداشتیم. شرکت‌های دارویی ما آن‌قدر پول و درآمد خوبی داشتند و از اتفاق خوب آدمها هم تمیزتر و مرتب‌تر و شیک‌تر بودند که در مزایده و با قیمت‌های خوب واگذار شدند. بعضی از این‌ها چون می‌خواستند ارز بگیرند و باید پولی را در بانک مرکزی می‌گذاشتند تا ارز بگیرند – و این مسئله هم از اشکالات ساختاری مملکت بود – گاه‌گاهی پرداخت‌هایشان به تأخیر می‌افتد. برای همین می‌آمدند و از من کمک می‌گرفتند. من هم می‌گفتم معاون وزیر صنایع هستم و باید به این صنعت کمک کنم. بعد گفتند حق نداشتید این کار را بکنید. من هم گفتم، چرا، حق داشتم. بعد هم در دادگاه برنده شدم.^{۵۶}

نقل و انتقال سهامداران عمدۀ لاستیک دنا

پایگاه خبری تحلیلی نگام نیوز در ۱۱ مرداد ۱۳۹۵ از قول یکی از سهامداران لاستیک دنا تحولات چند سال اخیر آن را بررسی کرد. در ابتدای سال ۱۳۷۹ بنیاد فاطمیه ۴۴ درصد سهام تملک نموده شرکت را به شخصی به نام «رسول تقی گنجی» واگذار کرد. در سال‌های ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ با توجه به هیئت مدیره‌ی هفت‌نفره و حضور نماینده‌ی سهامداران جزء در ترکیب آن، مشکلات و تخلفات

عمده‌ای در شرکت به وجود نیامد. با کاهش اعضای هیئت مدیره به پنج نفر و نبود نماینده سهامداران جزء به عنوان حافظ منافع این بخش از سهامداران و انفعال و تعیت محض یکی دیگر از اعضای هیئت مدیره (شرکت تعاونی تاکسیرانی تهران) از سهامدار عمدۀ در سال‌های ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲، کل دارایی‌ها و اموال شرکت به صورت ملک طلق نام برده و بدھی‌ها و دیون شخصی ایشان به دیون تمامی سهامداران مبدل شد و با هیئت مدیره تقریباً خانوادگی و مجتمع منبعث از آن همراه با سکوت و اغماض حسابرسی و بازرگانی قانونی شرکت بر کلیه اقدامات، معاملات و تصمیمات خود مهر تأیید زد.

یحیی آل اسحاق وزیر بازرگانی دولت اول هاشمی رفسنجانی نیز به این اختلاف نظرها اذعان دارد:

دوره‌ی اول آقای هاشمی شروع شد و آقای نوربخش وزیر اقتصاد بود و مدلی را مطرح کرد که بعدها هم آن را پیاده کرد. اقتصاد مدیریت شده در نظام بانکی، نظام تجارت و... یک مدل بینابین، یعنی نه یک اقتصاد صدرصد دولتی بود و نه اقتصاد صدرصد آزاد. کلیات کار در رده‌هایی پیش رفت. کم‌کم آن پیچ دولتی را مقداری شل کرد. مثلاً در تجارت خارجی تا حدی اجازه دادند، در سرمایه‌گذاری‌ها هم همین طور... مدلی با مدل تعديل شده‌ی آقای نوربخش اداره شد. به تدریج که جلوتر رفتیم و در دور دوم آقای هاشمی که من وزیر بازرگانی بودم، در ترکیب بخش اقتصادی، من طرز تفکری داشتم و آقای نوربخش هم طرز تفکر دیگری. عادلی بود با یک بروخورد دیگر، دور اول آقای هاشمی رفسنجانی، آقای نوربخش اقتصاد مدیریت شده را بنا نهاد. مثلاً در ارز، ارز مدیریت شده، در تجارت، تجارت کنترل شده، و در سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاری کنترل شده را داشتیم. ذواہی پیچش را باز کردند، ولی قالب و چارچوب کلی همان نظام دولتی بود. پشت صحنه‌ی محوریت هدایت بخش اقتصادی دست آقای نوربخش بود. متنه‌ی مدلش مقداری تعديل شد؛ یعنی به سراغ مدیر بانک جهانی و این تیپ افراد رفت.^{۶۵}

تضاد و اختلاف به وجود آمده خیلی عمیق‌تر از چیزی بود که تصور می‌شد، اختلافی که تمام مسیر اقتصاد سیاسی ایران را در سی سال گذشته متأثر کرد و ریل‌گذاری جدیدی برای آن به تصویر کشید. شاید بیش از همه بتوان عمق این اختلاف نظر را در صحبت‌های حسین مرعشی جست:

همه‌چیز عادی بود. فقط رقابت‌های شخصی روی داده در سطح کلان سیاسی کشور مسئله را عوض کرد. تا سال دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی مشکلی نبود. اگر به رشد اقتصادی در برنامه‌ی اول نگاه کنید، سال اول برنامه ۱۳/۵ درصد است و سال دوم ۱۱/۵ درصد و سال بعد ۹/۵ درصد است. متوسط رشد در برنامه‌ی اول ۷/۶ درصد است و متوسط برنامه‌ی دوم ۲/۵ درصد بود. از نظر من رقابت‌های سیاسی درون حاکمیت، درون نظام و درون خانواده‌ی انقلاب منشأ همه‌ی این مشکلات شدند. هنوز دو سال از برنامه‌ی توسعه نگذشته بود که این اتفاقات و اختلاف‌نظرات خود را شان داد. اساس مشکلی که در ایران به وجود آمد همین بود. اما تمام بردی که امروز در چین اتفاق افتاده بهدلیل ثبات سیاست‌های آن کشور بوده است. از سال ۱۹۷۸ تا امروز ۴۲ سال گذشته و سیاست‌هایشان تغییر نکرده است. آن‌ها روی یک سیاست مشخص حرکت کردند. مهم‌ترین مشکل ما این بود که ماشین هنوز به سرعت مدنظر نرسیده، ترمز کردیم، آن‌هم به‌خاطر آن اختلافات. آن زمان موضوع اصلی که بر سر آن اختلاف افتاد آزادسازی بود. این دو مطلب از هم جدا هستند. در دولت آقای هاشمی آزادسازی در دستور کار قرار گرفته بود. خصوصی‌سازی فرع بر آزادسازی بود. آزادسازی که در دولت آقای هاشمی اتفاق افتاد، تأثیر سیار وسیع و عمیقی در اقتصاد ایران داشت و مشکل همین بود. خصوصی‌سازی در اواخر دولت آقای هاشمی وارد کار اجرایی دولت شد که تعدادش بیشتر از ده مورد نیست. مثلاً کارخانه‌های مبلیان که سازمان صنایع ملی و آقای بانکی ریاست آن را بر عهده داشت و اگذار شد. اگر از او پرسید که چطور آن را و اگذار کردیم، می‌گویید که سالی ۵۰۰ میلیون تومان حقوق کارگرها را می‌دهم. اگر کسی باید کارخانه را به صورت رایگان از من بگیرد و همین که سالی ۵۰۰ میلیون ندهم، برای ما موفقیت است و من سودی بابت فروش آن نمی‌خواهم. و اگذاری‌ها بسیار کم بود و در مجموع به ده مورد نرسید، که متوقف شد. مثلاً در خصوص لبنتی، یک مرکز توزیع مواد غذایی داشتیم که سالی ۱۰۰ میلیون دلار با دلار ۷ تومانی پنیر وارد و بین مردم توزیع می‌کرد. سالی ۱۲۰ میلیون دلار پنیر! آقای هاشمی تمام مراکز توزیع این چنینی را منحل کرد. تا زمانی که مراکز توزیع وجود داشت، سیاست آزادسازی جای حرکت نداشت. با جمع‌شدن مراکز توزیع دولتی که یازده مرکز بود، فضا برای اجرای سیاست آزادسازی باز شد. در زمان جنگ مراکز توزیع فولاد، آهن‌آلات، مواد غذایی و... درست شده بود. در آن زمان قرار بود بازرگانی دولتی اصل باشد. همه‌ی این کارها هم با مدیریت وزارت بازرگانی که در اختیار مؤتلفه و بازاری‌ها بود انجام می‌شد. شیرخشک با دلار ۷ تومانی وارد می‌کردیم و به کارخانه‌ها می‌دادیم. آن‌ها هم آن را با آب مخلوط می‌کردند، به دست مردم می‌رسانندند. شیری که می‌خواستیم از کارخانه‌ها بخریم نصف قیمت تمام شده بود. تعداد گاوداری‌ها کم و تولید شیر اندک بود. ۹۵ درصد بازار لبنتی متعلق به واردات بود. آقای هاشمی آرام‌آرام نخ ارز را واقعی کردند. با نخ

دلار ۶۰ تومانی که بعد ۸۰ و سپس به ۱۴۰ تومان تغییر پیدا کرد، تولید در داخل کشور اقتصادی شد. ما در آن سال‌ها حدود ۶۰ میلیون دلار ماشین‌آلات کارخانه‌های تولید شیر و پنیر و لبنتی را خریداری و وارد کردیم. اما اکنون صنعت لبنتی ایران یکی از مهم‌ترین صنایع کشور است. در حال حاضر بازار عراق و منطقه را تأمین می‌کنیم و بخش مهمی از این بازار را در اختیار داریم.^{۶۶}

در مجموع، آماده‌نمودن زیرساخت‌های فنی و اداری، وابسته‌کردن واگذاری‌های انجام‌شده در آن ایام و تا سال‌های بعد از آن به تأمین منابع مالی بودجه‌های سنتوایتی دولت، اختلاف‌نظر و چالش در سطوح کلان نظام درخصوص راهبرد اساسی کشور که هنوز هم حل نشده، رقابت‌های سیاسی و سهم خواهی جریان‌های مختلف و از کارافتادن کارکردهای نهادی دستگاه‌ها و سازمان‌ها، موجب بی‌سرانجامی خصوصی‌سازی در برنامه‌ی اول شد، خصوصی‌سازی‌ای که اسمی از آن در برنامه‌ی اول نیامده بود. روغنی زنجانی که در آن زمان معاون رئیس‌جمهور و رئیس سازمان برنامه بود از آن ایام چنین یاد می‌کند:

وقتی برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی اول را طراحی می‌کردیم، آقای هاشمی با من درباره‌ی برنامه بحث کرد. البته برنامه پیش از شروع دولت ایشان تهیه شده بود. ولی وقتی دولت آقای هاشمی بر سر کار آمد برنامه را دوباره در دولت به بحث گذاشتیم و وزرا با دیدگاه‌های جدید سؤالاتی مطرح کردند و اصلاحاتی در آن به عمل آوردیم و آن را به مجلس هم اعلام کردیم. برای این دوباره در هیئت‌دولت مطرح شد تا وزرای جلیدی که در جریان برنامه نبودند، کاملاً آگاه شوند که تعهد به چه برنامه‌ای می‌دهند. فرایند برنامه‌ریزی نشان‌دهنده‌ی میزان و درجه‌ی مشارکت گروه‌های مختلف و ذی‌نفوذ در تدوین برنامه برای اداره‌ی کشور است. طراحی برنامه را از سال ۱۳۶۷ شروع کردیم. البته طی کردن آن مسیر بدون چالش و درگیری نبود. در زمان آقای هاشمی اصلاحاتی در آن به عمل آمد و خیلی زود هم به تصویب مجلس رسید. دولت تازه به اقتصاد مدرن، بخش خصوصی و بازار گرایش داشت؛ بنابراین، لازم بود این گرایش به‌گونه‌ی در آن برنامه نشان داده شود. اصلاحات صورت‌گرفته هم در همین جهت بود. بالاخره هر کدام از جریان‌های سیاسی هواداران خود را در پشت‌سر داشتند و علایق آن‌ها را در نظام برنامه‌ریزی کشور نفوذ می‌دادند. در آینین‌نامه‌ی مربوط به خصوصی‌سازی سه روش برای واگذاری واحدهای دولتی پیشنهاد شده بود: بورس، مزایده و مذاکره. شورای اقتصاد این اجازه را داده بود و تصویب هم شد. برای تعیین ارزش سهام هر واحد نیز فرمول‌هایی را مشخص کرده بودند تا براساس آن فرمول‌ها ارزش واقعی آن‌ها برای واگذاری مشخص شود.

بورس تهران هنوز خیلی فعال نبود. ضمن اینکه شرایط ورود به بورس هم سخت بود و شرکت‌ها باید حسابرسی می‌شدند، اما شرکت‌های دولتی به لحاظ حسابرسی عقب بودند. آن‌هایی هم که از این نظر مشکلی نداشتند از طریق بورس واگذار شد. برخی از آن‌ها به حدی زیان‌ده بود که بورس حتی در صورت حسابرسی حاضر به پذیرش آن‌ها نبود. ابتدا قرار شد در کنار بورس تهران یک بورس فرعی ایجاد شود تا آن‌ها را واگذار کنند که این اتفاق هرگز نیفتاد، اما روش مزایده داستان دیگری داشت. در آن آئین‌نامه کمیته‌ای را برای پذیرش واگذاری از طریق مزایده تعیین کرد بودند. آن تعداد از واحدهایی نیز که از این طریق قابل واگذاری نبود به روش سوم، مذاکره، واگذار شد. همین روش بود که زمینه‌ی شکل‌گیری بسیاری از حمله‌ها را به خصوصی‌سازی و برنامه‌ی اول فراهم کرد. در آئین‌نامه واگذاری مشخص شده بود که ابتدا سهم کارگران واحده را کنار بگذاریم تا با جنبش‌های اجتماعی و کارگری روبرو نشویم.^{۶۷}

درست به همین دلیل بود که از قانون سازمان گسترش مالکیت واحدهای دولتی استفاده کردند. سپس قرار شد مابقی سهام را به مدیران شرکت‌ها بدهند، اما هیچ‌کدام از این مدیران توان مالی لازم و کافی برای خرید سهام واحدهای تحت مدیریت خود را نداشتند؛ بنابراین، مقرر کردند با توجه به امتیازها و تجربیات مدیریتی آن مدیران، سهام واگذار شده به صورت قطعی و با شرایط متعادل‌تری به آن‌ها واگذار شود:

در این خصوص مسائلی مطرح شد. اتفاقی که افتاد این بود که واگذاری یا خصوصی‌سازی با آسان‌گیری تؤمن شد. نظام اجتماعی ایران به گونه‌ای است که بلاfacسله گزارش‌های خاصی به مراجع و مسئولان رده‌بالای تصمیم‌گیری کشور فرستاده می‌شود. تفکری به دنبال این گزارش‌ها به وجود آمد که گویا عده‌ای به دنبال غارت و چپاول کشور هستند و این افراد روابط فردی و خصوصی خود را به سیاست خصوصی‌سازی وارد کرده‌اند. قرار بود خصوصی‌سازی با سرعت مناسب و زیادی به پیش برود که این موج منع آن شد.^{۶۸}

بلافاصله پس از این موج اجتماعی و نارضایتی‌های ایجاد شده نسبت به اجرای برنامه‌ی تغییر اقتصادی، جریان راست از خود واکنش نشان داد و طرح عظیم کوپنی‌کردن فروش کارخانه‌های دولتی را ارائه داد. طراح و پیگیر این طرح نیز علی‌نقی خاموشی، رئیس اتاق بازرگانی تهران، بود. نظر این‌ها این بود که به

۶۷. گفت‌وگوی شفاهی با مسعود روغنی زنجانی، ۱۳۹۸.

۶۸. همان.

مردم ایران کوپین بدھیم. این کوپین‌ها را در بورس عرضه کنیم؛ بنابراین، دیگر نیازی به مذاکره و مزایده نیست. گروه‌های سیاسی هرکدام شروع به ارائه‌ی راه حل کردند. محافظه‌کاران و جناح راست علی‌رغم اینکه در فرایند خصوصی‌سازی و واگذاری این واحدها بسیار ذی‌نفع بودند، شروع به انتقاد از دولت کردند.

به نظر روغنی زنجانی آن‌ها با این انتقادها درواقع به دنبال بهره‌برداری سیاسی از این موقعیت و تضعیف آقای هاشمی بودند، و گرنه آن‌ها از خصوصی‌سازی بیشترین سود را برداشتند: در دولت ابتدا فرض براین بود که در فرایند خصوصی‌سازی چنین مسائل و انتقادهایی طبیعی است و باید کار را پیش برد، اما وقتی این موضوع در کانون‌های سیاسی خارج از دولت عاملی شد برای تصفیه حساب سیاسی با آقای هاشمی، دیگر مسئله متفاوت شد و فشار از همه سو به دولت فزوینی گرفت. ما در سازمان برنامه معتقد بودیم که روند خصوصی‌سازی واگذاری‌ها نباید متوقف شود، بلکه باید آن موضوع مجدداً در شورای اقتصاد مطرح و نوافع کار پس از ارزیابی رفع شود، اما آنچه در عمل به وقوع پیوست مسکوت‌گذاشتن بحث خصوصی‌سازی در دولت و وزارت‌خانه‌ها بود.

درواقع، وزرا پس از مواجه شدن با برخوردهای غیراصولی‌ای که با آن‌ها می‌شد، ترجیح دادند از خیر خصوصی‌سازی بگذرند و خود را درگیر مسائل بسیار زیاد دیگری که منتظر آن‌ها است نکنند. بهویژه دو وزارت‌خانه‌ی صنایع و معادن، که قرار بود بیشترین حجم واگذاری‌ها در آنجا انجام شود، بیشترین فشارها و تهدیدها را تحمل می‌کردند. در جلسات هیئت‌دولت معمولاً وزرای این دو وزارت‌خانه از تحت فشاری‌ودن معاونان خود و دستگیرشدن آن‌ها در خیابان و محل کارخانه بهشدت ابراز تأسف می‌کردند. می‌گفتند با این شرایط نمی‌توان کار کرد. برای شرکت‌های تحت پوشش آن‌ها پرونده‌های سنگین حقوقی و قضایی درست کردند. همه‌ی این مسائل موجب شد در دوره‌ی دوم دولت آقای هاشمی بحث خصوصی‌سازی کاملاً مسکوت بماند. وزرا به آقای هاشمی گفتند شما اگر می‌خواهید و می‌توانید خودتان این کار را انجام دهید و اگر نمی‌توانید آن را مسکوت بگذارید.^{۶۹}

برای اینکه عمق مخالفت‌ها و میزان تضادهای روی‌داده در آن ایام در زمینه‌ی واگذاری‌ها و خصوصی‌سازی مشخص شود، شاید بد نباشد به تجربه‌ی عملی اکبر ترکان، یکی از وزراهای که در این باره فعال بود و بعد از ادامه‌ی کار منصرف شد، نگاهی انداخته شود:

در سطوح عالی نظام توافق بر سر آن [خصوصی‌سازی] نبود. من یک موقعی وزیر راه بودم و با موافقت رئیس جمهور وقت، آقای هاشمی رفستجانی، یک سرمایه‌گذار آورده بودم که آزادراه تهران-شمال را بسازد. من یک وزیر کابینه بودم که از یک طرف این سرمایه‌گذار را تشویق کنم تا باید و آزادراه تهران-چالوس را بسازد. یک وزیر دیگر هم در آن طرف، وزیر اطلاعات بود که همین آدم را دستگیر کرد و به زندان برد. در زندان کاری با او کردند که وقتی بیرون آمد با من خدا حافظی نکرد و رفت...

اینکه می‌گوییم در سطوح عالی توافق نبوده منظورم همین حرف‌ها است. منظورم این است که در سطوح عالی نظام نظراتی بوده که این نظرات یکپارچه و یکجهت نبود و درنتیجه، هر دو نظر موازی هم‌دیگر وجود داشت جلو می‌رفت و البته این موازی کاری قربانیانی هم داشت. من به‌دلیل این می‌رفتم که سرمایه‌گذار را به هر طریق ممکن جذب کنم، وزیر اطلاعات هم می‌رفت که این سرمایه‌گذار را دستگیر کند....

یک سری مخالفت‌های عقیدتی است. عده‌ای فکر می‌کردند چنانچه ما قادری اقتصادی را به کسانی بدھیم که از خودمان نباشند، آن قدرت اقتصادی بعد از مدتی تبدیل به قدرت سیاسی می‌شود و همین صاحبان قدرت اقتصادی تشکیل‌دهنگان مجالس و دولت‌های آینده نظام می‌شوند. انتخابات در کشور ما مبانی سفت و محکمی ندارد که بدانند چگونه پول خرج انتخابات می‌شود. الان اگر یک نفر اگر برود در انتخابات ایران پول‌های گرافی خرج کند، نه کسی به او می‌گوید از کجا آوردی و نه کسی می‌گوید چرا این پول‌ها را خرج می‌کنی. پول‌هایی که این‌ها خرج می‌کنند در چهار سال نمایندگی، اگر جمع همه‌ی حقوقشان را کنار بگذارند، می‌توانند صافش کنند؟ این‌ها که نمی‌توانند در چهار سال جمع این پول‌ها را صاف کنند، پس چطور این پول‌ها را در انتخابات خرج می‌کنند؟ آیا امید دارند که این پول را در همان چهار سال در بیاورند؟ آیا می‌دانند آن‌هایی که این پول‌ها را می‌دهند برای ثواب می‌دهند؟ فکر می‌کنند اجر اخروی می‌گیرند؟ یا اینکه این پول را می‌دهند و بعد از انتخابات دنبال کسی که نماینده شده می‌روند و به او می‌گویند آقا، سلام علیکم، بیا و برای ما جبران کن. ما چنین وضعیتی داریم ولذا فضای لازم برای این کارها نیاز به اصلاحاتی دارد. ما باید قوانینی داشته باشیم که در انتخابات هر کسی که کاندیدا می‌شود موظف باشد ترازنامه‌اش را بدهد و بگوید که از چه کسانی پول گرفته و در چه جاهایی پول

خرج کرده است. همین موضوع باعث شد عده‌ای بگویند اگر افرادی در جمهوری اسلامی پول دار شدند که تعهد به نظام نداشتند، می‌توانند خطرناک باشد و باید جلو آن‌ها را گرفت. این سرمنشأ آن اختلاف و موازی کاری‌ای بود که گفت: ^{۷۰}

۷۰. بهمن احمدی اموبی، «حاکمیت بورژوازی تجاری: گفت و گو با اکبر ترکان»، مشق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

برنامه‌ی دوم و عقب‌گرد از سیاست‌های تعديل اقتصادی

در سال ۱۳۷۲ برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی اول به پایان رسید و باید برنامه‌ی دوم توسعه‌ی جمهوری اسلامی به اجرا گذاشته می‌شد، اما اختلاف نظرهای اساسی به وجود آمده در خصوص روند و مسیر توسعه‌ی اقتصادی کشور و مسیری که می‌بایستی طی می‌شد، این برنامه را با یک سال تأخیر در سال ۱۳۷۳ عملیاتی کرد. با این تفاوت که تمام اقداماتی که گفته می‌شد توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بود را کنار گذاشت و دوباره به‌سمت سیاست‌های تثبیت قیمت‌ها و دخالت بیش از پیش دولت در عملکرد و تصمیم‌سازی بنگاه و واحدهای اقتصادی پیش رفت و کنترل قیمت‌ها و تعزیرات حکومتی را به اجرا گذاشتند. در عرصه‌ی سیاست‌های کلان اقتصادی هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور وقت، ناچار شد رئیس سازمان برنامه‌وپروژه، مسعود روغنی زنجانی، وزیر اقتصاد، محسن نوربخش و رئیس کل بانک مرکزی، غلامحسین عادلی، را تغییر دهد و آن‌ها را به دوستان دیروز و متقدان امروز خود در جناح راست سنتی واگذار کند، دوستانی که با کمک و همراهی آن‌ها جناح چپ را نشانه رفته و حذف کرده بودند.

مسعود نیلی با افسوس از این عقب‌گرد و بی‌توجهی به تجربه‌های جهانی یاد می‌کند:

می‌خواهم بگویم که بهم حض برقاری آرامش و طی فرایند یادگیری می‌توان کارهای برجسته‌ای مثل برنامه‌ی سوم در کارنامه‌ی خود داشت و به تصویری متوازن از کل فضای اقتصادی رسید. برنامه‌ی سوم برنامه‌ای متوازن بود و آزادسازی متوازن قیمت‌هایی که تا پیش از آن تحت نظارت و کنترل دولت بود، شوکی به اقتصاد وارد نکرد. بهترین عملکرد سال‌های بعد از انقلاب در دوره‌ی برنامه‌ی سوم است. من مسئول تهیه و تدوین برنامه بودم. ولی در اجرایش مشارکت نکردم. مثل یک ماشین بود که خودش می‌رفت. اتفاقاً اشخاصی آمدند و آن را اجرا کردند که در تئوری و تا پیش از گرفتن مسئولیت برای اجرای آن، مخالفش بودند. شوروی سابق را بعد از فروپاشی نگاه کنید، هنوز به سروسامان درست و حساسی نرسیده، ولی شوروی سابق از تورم ۲۵۰ درصد و ۲۴۰ درصد عبور کرد تا به اینجا رسید. این تورم ناشی از کسری بودجه‌ی سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم و گسترش دخالت دولت در اقتصاد و قیمت‌گذاری غیرااقتصادی کالاها و خدمات بود. چرا ما حاضر نیستیم چنین مسائلی را در کنیم و واقع بین باشیم؟ ما هم در آن سال‌ها با کسری بودجه‌ی شدید رو به رو بودیم و کاملاً طبیعی بود که با تورم سنگینی هم رو به رو خواهیم شد. اما آقایان حاضر نبودند و همچنان هم نیستند که هزینه‌ی تورم بالا را برای عبور از این علم متوازن گسترد بدنهن. بهم حضن چند درصد افزایش نرخ تورم، همه‌ی چیزهایی را که آن‌ها را وادار به اتخاذ چنین اقدامات علمی و سنجیده‌ای برای بروز رفت از بحران کرده رها می‌کنند و برمی‌گردند به همان پله‌ی اول و دویاره دم از کنترل قیمت و راهاندازی ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز و حمایت از حقوق مصرف‌کننده و کمیته‌ی جلوگیری از گران‌فروشی ... می‌زنند. ما هم جنگ داشتیم که هزینه‌های دولت را بهشت بـالا بـرده بـود. کسری بـودجه نـیز بـدتر از پیش شـده بـود و بـرای تـعادل در جـداول درـآمدهـا و هـزینـهـای سـیاست تعـدـیـل طـبـیـعـی و تـهـنـهـا رـاه مـمـكـن بـود. مـیـخـواـهم بـگـوـیـم کـه اـصل مـوضـع بـیـرـطـیـ نـبـود و ظـاهـرـا هـمـهـی گـرـوهـهـای فـائـق در زـمان شـروع اـعـمـال آـن بـر سـرـانـجـامـش نـظـر مـشـترـک و مـوـافـق دـاشـتـد، اـما بـعـد در مـسـير رـاه اختـلافـنظرـهـای سـیـاسـی خـود رـا بـه مـقولـهـی نـحوـهـی اـجرـای بـرـنـامـهـهـای اـقـتـصـادـی رـبط دـادـنـد و مـسـيـرـش رـا تـغـيـير دـادـنـد. اـين بـرـنـامـهـی اـصلاح اـقـتصـادـی اـز درـون تـجـربـهـی خـودـمان درـآـمـد و بـومـیـشـدهـی كـشـورـ اـیرـانـ بـودـ. ضـمـنـ اـيـنـكـه هـرـكـسـ هـمـ درـ نـظـر و تـئـورـيـ باـ آـنـ مـخـالـفـ بـودـ، درـ عـمل و اـجـرا هـمـ جـهـتـ باـ آـنـ شـدـ. الـانـ هـمـ كـسـانـيـ کـه آـنـ رـا نـقـدـ مـيـ كـنـنـدـ مـعـدـودـ اـفـرادـيـ هـسـتـنـدـ کـه تـجـربـهـی سـيـاسـتـگـذـاريـ و تـصـمـيمـسـازـيـ نـدارـنـدـ. يـكـ نـفـرـ مـثـلـ منـ چـهـ قـدرـتـ سـيـاسـيـ و تـوانـ نـفوـذـ و هـمـراـهـكـدنـ اـذـهـانـيـ دـارـدـ کـه رـئـيسـ جـمـهـورـ رـا بـاـ خـودـ هـمـراـهـ کـنـدـ؟ مـگـرـ کـارـشـناـسانـ سـازـمانـ بـرـنـامـهـ چـهـ نـيـروـيـيـ دـارـنـدـ کـه سـيـاسـتـگـذـاريـ رـا بـاـ خـودـ هـمـراـهـ مـيـ كـنـنـدـ؟ اـينـ يـكـ فـرـايـندـ یـادـگـيرـيـ استـ. فـقـطـ مـا هـمـ نـيـستـيـمـ؛ درـ آـمـريـكـايـ لـاتـينـ و اـروـپـاـ هـمـ هـمـيـنـ طـورـ شـدـهـ استـ. درـ عـملـ نوعـيـ هـمـ گـرـايـيـ پـيشـ مـيـ آـيدـ کـه انـحرـافـ

از آن یک چیز تخیلی است.^{۷۱}

بررسی آمار عملکرد سازمان خصوصی‌سازی نشان می‌دهد اولین فرایند خصوصی‌سازی عملاً در سال ۱۳۷۰ و در دولت هاشمی رفسنجانی آغاز شد. براساس آمارهای سازمان خصوصی‌سازی، طی سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵ حدود ۳۳۲ میلیارد تومان از سهام شرکت‌های دولتی واگذار شده است. نکته‌ی قابل تأمل دربارهی واگذاری‌ها در دولت هاشمی این است که در این دوره حدود ۳۱ درصد از واگذاری‌ها به صورت مذاکره‌ای انجام شده است که این میزان عملاً به برخی افراد و نزدیکان افراد صاحب‌نفوذ در دولت واگذار شد. برخی از این واگذاری‌ها به دلیل نبود تخصص خریداران، بهزودی با ورشکستگی، تعطیلی یا تعدیل کارگران رو به رو شد و بخش بزرگی از اموال عمومی از این طریق از دست رفت. براین اساس، یکی از موضوعات بسیار تأسف‌بار خصوصی‌سازی در این دوره ارزش‌گذاری بسیار پایین شرکت‌های دولتی برای واگذاری است.

. ۷۱. گفت‌وگوی شفاهی با مسعود نیلی، ۱۳۹۸

تبديل سپاه به قدرتی اقتصادی، سیاسی و نظامی

به موازات این اتفاقات تحولاتی در جریان بود که دست کم آینده‌ی اقتصاد سیاسی خصوصی‌سازی مورد بحث ما را رقم می‌زد. عده‌ای بر این باور بودند که گسترش بخش خصوصی و تقویت آن می‌تواند ظرفیت اپوزیسیون‌سازی در جمهوری اسلامی را بالا ببرد؛ بنابراین، نباید به آن میدان وسیعی داد. برخی هم، به گفته‌ی اکبر ترکان، معتقد بودند با توجه به ساختار سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی تقویت بخش خصوصی یعنی دست‌اندازی آن‌ها به سیاست‌ورزی؛ بنابراین، باید مانع آن شد. اکبر ترکان می‌گوید:

زمانی محسن رضایی عده‌ای را دور خودش جمع کرده بود و می‌گفت ما باید بجهه‌های حزب‌الله انقلاب را پول‌دار کنیم، اما نمی‌دانست که در عمل چه اتفاقی می‌افتد. فکر می‌کرد آن بجهه‌ی انقلابی و حزب‌الله‌ی که پول‌دار شد، همان‌طور می‌ماند. ذات پول این‌طوری است که شما اگر مزترین آدم و اهل مراقبت و دقت و حرام و حلال و همه‌چیز باشید، وقتی پول‌دار شدید، جنستان هم عوض می‌شود. پول‌دارشدن ویژگی‌ای دارد که در آن انسان پول‌دار با انسان متدين حزب‌الله‌ی زاویه پیدا می‌کند. آن‌وقت ما می‌خواهیم خصوصی‌سازی کنیم. می‌خواهیم اقتصاد را به دست که بسپاریم؟

از اکبر ترکان پرسیدم این‌طور که شما گفتید، بعضی‌ها معتقدند بودند که اگر بخش خصوصی تقویت شود، ظرفیت اپوزیسیون‌سازی برای نظام دارد؛ بنابراین،

باید در این بخش خصوصی بگردیم و آدمهای اهل را پیدا کنیم، آدمهایی که موافق جریان حاکم بر انقلاب و در خدمت انقلاب باشند. باید بچه‌های حزب‌الله‌ی را پول‌دار کنیم. شیوه‌ی این پول‌دارشدن به چه صورت است که در آن جلسه گفته شد؟ او این طور پاسخ داد:

یعنی فرصت‌ها را به آن‌ها بدھیم. پول‌دارشدن در ایران یعنی توزیع فرصت و امکانات به اشخاص خاص و مورد اعتماد و همسو و همفکر. ارز ۴۲۰۰ تومانی را به هرکسی بدهید بلیت بخت‌آزمایی‌اش برد است؛ مثلاً او رفته کار انسانی بکند و شیرخشک بچه بیاورد، ارز ۴۲۰۰ تومانی می‌گیرد، ولی ارز را به کجا می‌برد؟ به جاهایی می‌برد که می‌تواند به ده‌ها برابر قیمت بفروشد. سیستم کترلی هم که نداریم؛ بنابراین، چه‌چیزی نشان می‌دهد که من طرفدار انقلاب؟ می‌شود ریاکاری. هرکس ریاکارتر است، متقلب‌تر است و ریش و تسبیح و انگشت‌رش جلوه‌ی بیشتری دارد، مورد اعتماد می‌شود. خلوص و تقوا و خیلی از ارزش‌ها در سایه قرار می‌گیرند و ریاکاری و تقلب و حقه‌بازی جلو می‌آید.

عباس آخوندی تحلیل دیگری از این موضوع دارد:

نکته‌ای درباره‌ی همه‌ی کشورهایی که جنگ طولانی داشته و با آن مواجه بودند وجود دارد و آن این سؤال و پرسشن است که کسانی که مستقیماً با جنگ را بردوش گرفتند، وقتی از جنگ برمنی‌گردند، در کجای اقتصاد و سیاست قرار می‌گیرند؟ این یک سؤال خیلی مهمی است. سیاستمدار باید بتواند به این سؤال پاسخ دهد. از جمله مشکلاتی که در جمهوری اسلامی بود، اتفاقاً یکی اش همین بود که برای این سؤال هیچ‌وقت پاسخ روشنی نداشت. مثلاً به ۱۹۴۵ و به تجربه‌ی انگلستان نگاه کنید. جنگ جهانی دوم تمام شده و چرچیل یک جنگ کاملاً باخته را به جنگ پیروز تبدیل کرد. او قهرمان است، ولی در همان انتخابات ۱۹۴۵ بزرگ‌ترین شکست تاریخی‌اش را در انتخابات می‌خورد... . چرچیل به عنوان قهرمان پیروز جنگ کاملاً احساس قدرت می‌کند. احساس محبویت صدرصدی در داخل انگلستان می‌کند... و بحث این است که باید بتوانیم این پروژه و مأموریت ملی را تمام کنیم و مأموریت ما با شکست کامل ژاپن به اتمام می‌رسد. در برآورده چه کسی می‌آید؟ آلتی می‌آید. از حزب رقیب. آلتی نه قهرمان است و نه هیچ‌کدام از این حرف‌ها را می‌زند. ولی شعار آلتی چیست؟ شعارش این است که من به دنبال رفاه برای کسانی هستم که در جنگ آسیب دیده‌اند و بار جنگ را به دوش کشیده‌اند. دیگر نه دنبال قهرمانی است و نه دنبال اتمام مأموریت ملی. مسئله‌اش این ۲ میلیون سربازی است که از جنگ برگشته‌اند و خانواده‌های آن‌ها و محدودیت‌هایی که در این سال‌ها داشته‌اند و اینکه چطور آنان را دوباره به جامعه و اقتصاد و سیاست

کشور برگرداند. می‌گویند مسئله‌ی من رفاه این‌ها است و شعار دولت رفاه از آنجا وارد ادبیات اقتصاد سیاسی اندگستان می‌شود. می‌گوید رفاه برای سربازان می‌خواهم... این نکته‌ی بسیار مهمی است که آیا بعد از اتمام جنگ حکومت ما راجع به افرادی که در جریان جنگ فداکاری کردند، شهید دادند و خدمات بسیار زیادی را متتحمل شدند، اندیشه‌ای کرده یا خیر؟ قاعده‌ای ممکن است این بحث را آقای هاشمی بهدلیل اینکه فرمانده جنگ بوده متوجه شده است که این‌ها وقتی برمی‌گردند اشتغال ندارند و گرفتاری دارند، بهشکلی باید از آن‌ها قدردانی کرد. لذا، یک سری حرف‌های پراکنده‌ی این جوری هم زده باشد.

هیچ‌کدام از آن‌ها یک برنامه‌ی متمرکز نبود. نه جایگاه اجتماعی شان را روشن می‌کرد و نه جایگاه سیاسی شان را. به همین خاطر هم هیچ‌وقت افرادی که واقعاً درگیر جنگ بودند، راضی نبودند و همواره می‌گفتند - همچنان هم می‌گویند - ما جنگیدیم و کسان دیگری شمره و سودش را بردن. هنوز هم ایران صحنه‌ی این درگیری و تعارض است. یک عده می‌گویند هزینه را ما دادیم و یک عده دیگری سود آن را بردن. می‌خواهم بگوییم آن حرف‌هایی که آقای هاشمی در نمازجمعه زده انعکاس بخشی از این مشکل بوده است. ولی فکر نمی‌کنم آقای هاشمی برای افرادی که از جنگ بازگشته‌اند و در جنگ سهم داشتند و فداکاری کرده بودند، برنامه و نقشه‌ی روشی داشت. ارزیابی من این است... یک چیزی در ذهن آقای هاشمی می‌آمد و در نمازجمعه هم می‌گفت که چه اشکالی دارد این‌ها بیایند و ثروتمند بشوند؟ آیا بد است؟ قرائت کلی را می‌گفته، ولی اینکه آیا نقشه‌ای برای این کار داشته، من باور نمی‌کنم. دست‌کم با اطلاعات و برداشتی که من از ایشان دارم این طور به نظرم می‌رسد....

حتماً از این فضایی که خلق می‌شود یک عده تلاش می‌کنند بهره‌هایی ببرند و منافع خود را پی بگیرند. اما این دو بحث است: یک‌وقتی گفته می‌شود آقای هاشمی برای این کار و هدف برنامه‌ریزی داشته و تعمدآن را پیش می‌برد و یک زمانی هم مطرح می‌شود که آقای هاشمی آمده و برای بعد از جنگ مسؤولیت اقتصادی را به عهده گرفته و در این راه یک سری شرکت‌های ورشکسته و یک سری نیروی از جنگبرگشته و یک سری زیرساخت‌های متلایشی شده مواجه شده و می‌خواهد برای آن‌ها کاری بکند؛ لذا، در هر کدام از این موارد یک سری اقداماتی می‌کند و فضاهایی ایجاد می‌شود و در این فضای افراد رقابت می‌کنند تا این فضاهای را اشغال کنند. بله، حتماً در کنار بازاری‌های سنتی نیروهای جدید تلاش می‌کنند که یک بخشی از این فضا را به عهده بگیرند...^{۷۲}

۷۲. بهمن احمدی امویی، «بازار مرکانتیلیست‌های وطنی: گفت و گو با عباس آخوندی»، مشق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

وقتی از او پرسیدم که آیا خشونت موجود در عرصه‌ی رقابت سیاسی جناح‌های کشور که از دهه‌ی ۱۳۷۰ به این سو رفتارهای سخت‌تر و عریان‌تر شد را هم ناشی از همین رویکرد می‌داند، گفت:

بله! ولی هیچ‌کدام این‌ها دلیل بر این نیست که بگوییم آفای هاشمی برنامه‌ی روشنی به نفع یکی از این گروه‌ها داشته است. من این را می‌دانم که فضا ایجاد کرده بود که در این فضا اتفاقاتی بیفتند. ولی برای من مسجّل نیست که برنامه‌ی روشنی به نفع یکی از این گروه‌ها داشته است... . یک عده می‌گویند ایشان دنبال این بوده که یک نوع طبقه‌ی مدرن صنعتی ایجاد کند. هم‌زمان مشکل‌کردن نیروهای نظامی در حوزه‌ی اقتصادی را ایشان انجام داده است. این که با آن مغایرت دارد! وقتی از آفای هاشمی می‌پرسند چرا این کار را کردی، می‌گوید من می‌خواستم اسلجه را ازشان بگیرم و بیل به دستشان بدهم. به عنوان نمادین می‌گویید... . این که با آن یکی مغایرت دارد! برای همه‌ی این‌ها می‌توانید شاهد و مثال بیاورید. هم برای بازار سنتی می‌توانید شاهد و مثال بیاورید و هم برای واردکردن نیروهای نظامی به اقتصاد و هم برای مشکل‌کردن نیروهای مدرن که یک طبقه‌ی مدرن صنعتی تشکیل شود. من می‌گویم که آفای هاشمی اساساً برنامه‌ی روشنی نداشته است و در حوزه‌ی خصوصی‌سازی که به نظر من بحث تها دفع شر بوده است... .

حداقل در سال ۱۳۶۸ سیستم به‌دبال دفع شر بوده و می‌خواسته از شر این بنگاه‌های پژوهی‌نیه زیان‌ده و تبلیل و ناکارآمد راحت شود. در بقیه‌ی حوزه‌ها هم تلاشی برای ایجاد فرصت و ظرفیت بوده است. ولی اینکه آن ظرفیت توسط چه کسانی اشغال شود، این‌طور به نظر می‌رسد هرکسی که مهارت بیشتری داشته آن را گرفته است.^{۷۳}

سپاه پاسداران یکی از نقاط کلیدی این تفکر است. برخی بر این عقیده‌اند که ساختار سپاه به‌گونه‌ای طراحی و برنامه‌ریزی شده که بتواند تمام نقش‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در جامعه ایفا کند، بخشی به صورت بالقوه و بخشی بالفعل، تا اگر شرایط خاصی به وجود آمد بتواند نقش خود را در دفاع از انقلاب بازی کند. یکی از این نقش‌ها حضور فعال در عرصه‌ی اقتصادی است. برای رسیدن به چنین جایگاهی مراحل متعددی را پشت‌سر گذشته که برای بررسی این فرایند باید قدری تاریخ را ورق بزنیم و به گذشته‌های دورتر برگردیم. سال‌های اولیه‌ی پیروزی انقلاب.

مرحله‌ی اول: شکل‌گیری و تأسیس سپاه

از سال ۱۳۵۸ و پس از روی‌کار آمدن مردان جدیدی که سودای ایجاد تغییرات بزرگ در ایران و خاورمیانه داشتند، انقلاب ایران نیاز به یک بازوی اجرایی برای حفاظت و نگهداری در مرحله‌ی اول و فراهم‌آوردن امکاناتی برای گسترش پیام خود به خاورمیانه در گام بعدی داشت.

به‌جرئت می‌توان گفت تمام نیروهای خوش‌فکر، تحلیلگر و علاقمند به سرنوشت انقلاب ایران و کشور که برای خود جایگاهی در اپوزیسیون جمهوری اسلامی تازه‌تأسیس قائل نبودند به‌سوی این نهاد جدید که حالا «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» نام‌گرفته بود گرایش پیدا کردند.

شروع جنگ بین ایران و عراق و طرح اهداف مذهبی و شعارهایی با خاستگاه اسلام شیعی که رهبران جمهوری اسلامی بهشدت بر آن پای می‌فرشیدند، علاوه بر استراتژی نظامی کشور که شکست عراق را از طریق استفاده از امواج انسانی پی‌گرفت، سبب شد سپاه مردان جوان بیشتری با آرزوها و رؤیاهای بزرگ و انسانی را به درون ساختار و تشکیلات خود جذب کند. سپاه پاسداران در طول دوران جنگ و تا پایان آن در سال ۱۳۶۷ بهترین بهره‌ها را از این امواج انسانی برد و آن‌ها را در ساختار سازمانی و تشکیلاتی متعدد خود سازماندهی کرد.

سپاه در کنار این سازمان‌دهی گسترشی نیروهای انسانی، با توجه به نفوذی که در سازمان‌ها و ادارات و افکار عمومی داشت و همچنین اهمیت و موقعیتی که مقامات جمهوری اسلامی برای آن قائل بودند، توانست بخش عملهای از امکانات مادی و مالی کشور را که در حال جنگ بود جذب کند. استفاده از امکانات مالی کشور تا آنجا پیش رفت که در سال ۱۳۶۶ درآمد ارزی کشور به‌واسطه‌ی کاهش شدید قیمت نفت به اندازی بیش از ۷ میلیارد دلار می‌رسید، سپاه توانست ۱ میلیارد دلار آن را به عنوان بودجه‌ی وزارت سپاه از آن خود کند. این در حالی بود که سیل کمک‌های مالی بازاریان و دیگر گروههای اجتماعی نیز به‌سوی سپاه سرازیر بود.

بسیاری از نیروهای سیاسی و تکنوقratی که جمهوری اسلامی در چهار دهه‌ی عمر خود به جامعه‌ی ایران معرفی کرد عملدتاً از سپاه یا وابستگان به آن وارد عرصه‌ی سیاسی و مدیریت اجرایی کشور شدند. این نیروها همان کسانی بودند

که سپاه را در ابتدای تشکیل و تا سال‌های اولیه تنها جایگاه و محلی می‌دانستند که در آن می‌توانستند به انقلاب و اهداف آن خدمت کنند.

در این مرحله، سپاه وظیفه و فلسفه وجودی خود را دفاع از انقلاب و در کنار آن صدور پیام انقلاب اسلامی می‌دانست. یکی از مهم‌ترین بحث‌هایی که در رده‌های فرماندهی سپاه در آن سال‌ها مطرح بود ضرورت عمل به عنوان یک ارتش آزادی‌بخش و در اختیار گرفتن مدیریت سیاسی و اجرایی کشور در دست سپاه به عنوان تنها نیروی وفادار و محرم به آرمان‌های انقلاب بود. در کنار گسترش واحدهای عملیاتی و نظامی سپاه، واحد نهضت‌های آزادی‌بخش، واحد روابط بین‌الملل، واحد اطلاعات و امنیت آن نیز ایجاد و تقویت شد.

با راه‌اندازی وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۲، تمامی تشکیلات حفاظتی و اطلاعاتی سپاه به این وزارتخانه تازه‌تأسیس منتقل شد. این انتقال به رغم مخالفت تمام قد سپاه صورت گرفت که درنهایت با پادرمیانی آیت‌الله خمینی و رأی او به منفك‌کردن بخش اطلاعات کشور از سپاه و دراختیار گذاشتن امکاناتش به وزارت اطلاعات خاتمه یافت. به نظر می‌رسد که این اتفاق نخستین اقدام و حرکت رهبران جمهوری اسلامی برای جلوگیری از افزایش روزافزون قدرت سپاه، کاهش حجم اختیارات و حیطه‌ی گسترده‌ی عمل آن بود. از این مرحله به بعد شاهد تصمیمات و اتفاقاتی هستیم که درنهایت سپاه را به نهادی با شاکله‌ی صرفاً نظامی محدود کرد.

دومین اقدام عملی در این جهت جلوگیری از فعالیت‌های خارج از کشور سپاه و محدود کردن آن تنها به یک نیروی نظامی بود. نیرویی که هم قادر به انجام عملیات کلاسیک همچون ارتش‌های دیگر کشورها باشد و هم بتواند عملیات غیرکلاسیک و نامنظم را پیش ببرد. از این‌روست که تها اقدام مهم و مؤثر سپاه در خارج از کشور را می‌توان کمک به شکل‌گیری حزب‌الله لبنان در آن سال‌ها دانست. راه‌اندازی حزب‌الله لبنان هم از نظر ادبیات نظامی یک اقدام صرفاً نظامی بود، نه حضور در خارج از کشور.

پس از سال ۱۹۸۲ که اسرائیل جنوب لبنان را به اشغال خود درآورد و نیروهای فلسطینی را مجبور به ترک جنوب لبنان کرد و حتی مراکز آن‌ها را در بیروت به طور

کامل نایبود کرد، مقامات ارشد ایران، بهویژه اکبر هاشمی رفسنجانی، بر این اعتقاد بودند که باید سپاه را در لبنان فعال کرد. آن‌ها برای این منظور معتقد بودند که باید چند لشکر سپاه را از طریق سوریه وارد لبنان کرد. این اقدام در ادامه مأموریت برومنزی سپاه بود. سپاه پاسداران و فرماندهان آن نیز بهشت از این ایده دفاع می‌کردند.

اما آیت‌الله خمینی با مخالفت با این تفکر و اقدام، پیشنهاد آموزش خودلبنی‌ها را داد که منجر به تشکیل حزب‌الله لبنان شد و نه حضور در خارج از کشور. در این زمینه سپاه فقط نقش آموزش، کمک و تدارکات را بازی می‌کرد و عمدتی کار را خودلبنی‌ها بر عهده داشتند. تمام این فعالیت‌ها و تلاش‌ها برای محدودکردن قدرت سپاه و بیام‌هایی که گاوه‌بیگاه از جانب سران کشور برای دورنگاه‌داشتن سپاهیان از دخالت در سیاست دیده می‌شد، نشانه‌هایی بود از نگرانی‌هایی که در فردای پس از جنگ در ذهن بعضی از مقامات جمهوری اسلامی مطرح بود.

در میانه‌ی دهه ۱۳۶۰ که صحبت از ادغام کمیته‌ها و پلیس شهری و ژاندارمری بود، رئیس وقت کمیته‌ها، آیت‌الله مهدوی کنی، در دیداری با آیت‌الله خمینی به مسائلی اشاره کرد که بهوضوح اوچ نگرانی‌اش را از آینده‌ی سپاه و نقشی که می‌توانست بازی کند نشان می‌داد. او در خاطراتش می‌نویسد: «به آیت‌الله خمینی گفتم من مخالف ادغام کمیته‌ها هستم. ما به نیروی نیاز داریم که در مقابل سپاهیان بازگشته از جنگ که می‌توانند سوداهای بزرگ‌تری در سر داشته باشند بایستد. این نیرو هم باید یک نیروی انقلابی و همین کمیته‌ها باشند. این نیرو می‌تواند نقش متعادل‌کننده را در آن فضا بازی کند.»

علاوه بر این، دخالت‌هایی که سپاه در چگونگی تخصیص بودجه‌های نظامی و دفاعی کشور داشت، مدیریت اجرایی و میانی را بهشت نگران و عصبانی کرده بود. سپاهیان در کنار ارتشی‌ها مرتب از دولت تقاضای بودجه و امکانات بیشتر می‌کردند. عمدتی تلاش دولت معطوف به پاسخ‌گویی به خواسته‌های آن‌ها و هماهنگ‌کردن تمام برنامه‌ها و اهداف کلان اقتصادی کشور با برنامه‌های نظامیان بود. بودجه‌ی بیشتر برای عملیات جدید که عمدتاً به شکست می‌انجامید، اما این شکست‌ها نظامیان را برای دراختیارگرفتن امکانات مالی و غیرمالی ترغیب

می‌کرد تا شاید در عملیات بعدی نتیجه‌ای بگیرند. بدنه و مدیریت کلان اجرایی کشور بارها از این مداخله‌ها و زیاده‌خواهی بارها به شخص آیت‌الله خمینی شکایت کردند که نهایتاً در سال‌های آخر جنگ منجر به حضور تمام‌عیار دولت در جنگ شد و دولت خود تبدیل به ستاد فرماندهی جنگ شد.

علیزاده طباطبایی، که در آن زمان مدیرکل اجتماعی و رفاهی سازمان برنامه‌وbidden بود، وظیفه‌ی تخصیص بودجه به نیروهای نظامی و امنیتی را بر عهده داشت و به خوبی به یاد دارد که بودجه‌های زیادی با اعمال فشار فراوان به سپاه اختصاص می‌یافت، ولی آن‌ها بخش زیادی از این بودجه را خرج ساخت‌وساز و توسعه‌ی زیرساخت‌ها می‌کردند، درحالی‌که قرار بود آن‌ها را مستقیماً در جبهه‌های جنگ به کار ببرند.^{۷۴}

باین‌همه، هرچه به سال‌های پایانی جنگ نزدیک می‌شویم، سپاه پاسداران به مأموریت خود در حیطه‌ی نظامی محدود می‌شد و با دخالت آن در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مخالفت می‌شد. عملدهترین این مخالفت‌ها از جانب آیت‌الله خمینی بیان می‌شد. اوج مخالفت‌های آیت‌الله خمینی با ورود سپاه به عرصه‌ی سیاسی را می‌توان در حکمی که او برای عبدالله نوری به عنوان نماینده‌ی خود در سپاه صادر کرد، دید. نزدیکان آیت‌الله خمینی و عبدالله نوری بر این باورند که این حکم محکم‌ترین حکمی است که آیت‌الله صادر کرده و هدفش نه تنها تشییت نماینده‌اش در سپاه بلکه تلاش برای کورکردن تمام مجراهایی بود که نظامیان از طریق آن‌ها می‌توانستند پا به عرصه‌ی سیاست بگذارند. این حکم را آیت‌الله خمینی در اوآخر سال ۱۳۶۷ صادر کرد. با خاطره‌ی تلحی که او از چگونگی ادامه‌ی جنگ و پایان آن داشت، آیت‌الله خمینی تا روز درگذشت خود تمام تلاشش را برای کنترل انگیزه‌ی سپاهیان برای حضور در عرصه‌ی سیاسی قرار داد.

عبدالله نوری در مراسم معارفه‌ی خود در نخستین روز ورودش به عنوان نماینده‌ی بنیان‌گذار انقلاب، رفتاری از خود بروز داد که نزدیکانش آن را ناشی از توصیه‌های دوچندان آیت‌الله خمینی، غیر از آنچه در نامه‌اش برای ازبین‌بردن هر شانه‌ای از علاقه‌مندی به حضور در سیاست توسط سپاهیان بود، می‌دانستند.

. ۷۴. گفت‌وگوی شفاهی با محمود علیزاده طباطبایی، ۱۳۹۴

محسن رضایی، فرمانده سپاه، در آن روز ضمن خیر مقدم به عبدالله نوری در یک سخنرانی طولانی درباره‌ی تمامی حوزه‌ی سیاسی-اقتصادی و فرهنگی کشور اظهارنظر کرد. عبدالله نوری که پس از او پیش تربیون رفت در نخستین جملاتی که بیان کرد، گفت: «آقای محسن رضایی، این سخنان شما به معنای دخالت در سیاست است و من آمده‌ام که جلو این کارها و رفتارها را بگیرم.»

جنگ در مرداد ۱۳۶۷ پایان یافت و رهبران جدید جمهوری اسلامی با سپاهیان بسیاری که تجربه‌ی هشت سال جنگ تمام عیار را پشتسر گذاشته بودند، توان فنی و مهندسی بالایی داشتند و داعیه‌های بزرگی در سر داشتند مواجه شدند. حالا دیگر بزرگ‌ترین مخالف حضور سپاه در سیاست، آیت‌الله خمینی، و نفوذ معنوی اش وجود نداشت. آن‌ها سهم بیشتری از آنچه تاکنون برایشان نوشته شده بود طلب می‌کردند. به نظر می‌رسید که این غول عظیم و پرقدرت را بیش از این نمی‌توانستند در شیشه نگه دارند. لازم بود راهکارهایی برای مهار انژری‌شان و سرگرم‌کردنشان به اموری که در آن تجربه داشتند جسته شود.

مرحله‌ی دوم: گسترش سپاه در حوزه‌ی اقتصادی

سپاه بازگشته از جنگ تجربه‌ی گران‌قیمتی در زمینه‌های فعالیت‌های عمرانی چون رامسازی، پل‌سازی و ساختمان‌سازی کسب کرده بود و توانسته بود پروژه‌های بزرگی را مدیریت کند. بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین امکانات فنی-مهندسی و راهسازی کشور را در اختیار داشت. بخش‌هایی که دوران جنگ وظیفه‌ی تدارکات و پشتیبانی را بر عهده داشتند اینک با ظرفیت بالایی رویارو بودند که دیگر نمی‌توانست خالی بماند. لازم بود که از آن‌ها و ظرفیت‌هایشان در جاهایی استفاده شود.

با شروع ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، ضروری بود برای مهار سپاه پاسداران آن را وارد عرصه‌ی اقتصادی کنند. شعار دولت جدید «سازندگی» بود. لزوم پاسخ‌گویی به نیازهایی که در دوران جنگ قادر به تأمین آن‌ها نبودند، خرابی‌های گسترده‌ای که از جنگ به جا مانده بود، راهها، راه‌آهن و فرودگاه‌هایی که تخریب شده بودند نیاز به بازسازی فوری داشتند و در حوزه‌ی سلسازی و کشاورزی کشور به شدت عقب افتاده بود.

برای تحرک بخشیدن به اقداماتی جهت روتق دوباره‌ی اقتصادی و بازسازی زیرساخت‌های کشور، سپاه با توجه به امکانات و تجربه‌اش می‌توانست نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کند، بهویژه که نیروهای انسانی زیادی هم در زیرمجموعه‌اش وجود داشت که قابلیت‌های فراوانی هم داشتند. به همین منظور، تلاش‌های زیادی صورت گرفت تا از امکانات و توانمندی‌های فنی و تکنولوژی و تجهیزات سپاه در زمینه‌ی سازندگی و پژوهش‌های فنی و مهندسی استفاده شود، اما به نظر می‌رسید که برای استفاده از آن‌ها در خارج از ساختار سپاه چار مشکل شدن. مسعود روغنی زنجانی می‌گوید:

در سفری به سنگال به آفای هاشمی رفسنجانی گفتم حالا که سپاهی‌ها نمی‌پذیرند که ما از امکانات آن‌ها در پژوهش‌های اقتصادی استفاده کنیم، پس بهتر است خودشان را وارد این پژوهش‌ها کنیم و به این شکل از توان آن‌ها در پیشبرد اهداف کشور استفاده کنیم. او این گفت‌و‌گو را زمینه‌ساز ورود سپاهیان به فعالیت‌های کلان اقتصادی می‌داند که با پژوهی سد کرخه در شمال خوزستان عملیاتی شد.^{۷۵}

هرچند به نظر می‌رسد که در این مرحله توافق اصولی میان رهبران جمهوری اسلامی درخصوص چگونگی واردشدن سپاه به عرصه‌ی اقتصادی وجود داشت، کمتر کسی به پیامدهای آن توجهی نشان می‌داد. اگر تردیدی هم وجود داشت، این هشدارها جدی گرفته نشد، پیامدهایی که در سال‌های بعد خود را نشان داد.

ازسوی دیگر، اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایجاب می‌کرد که در دوران جدید کشور یک بخش خصوصی فعال اما معتقد به نظام در درون خودش داشته باشد و لازم بود که آن را بسازند. وظیفه‌ی این بخش خصوصی سکان‌داری ارتباط با جهان خارج و فضای کسب و کار بین‌المللی و تجارت جهانی بود، فضایی که جمهوری اسلامی به تارگی دروازه‌های خود را به روی آن باز کرده بود. در این زمینه نیز نیروهای سپاه پاسداران که از معتقد‌ترین افراد به جمهوری اسلامی بودند می‌توانستند کارساز باشند. طی سال‌های پس از جنگ به تدریج سپاهیانی که از بدنی اصلی خارج شده بودند، وارد عرصه‌ی بخش

. ۷۵. گفت‌و‌گوی شفاهی با مسعود روغنی زنجانی، ۱۳۹۸.

خصوصی اقتصاد ایران شدند و با استفاده از رانت، روابط خاص و تجربه‌ی کاری کسب‌کرده پیشرفت‌هایی هم به دست آوردن.

اما این همه‌ی سهم سپاه نبود. این نمی‌توانست آن‌ها را راضی کند و آرام نگه دارد. قرارگاه سازندگی سپاه که به نام خاتم الانبیا شهرت یافته بود دست‌اندرکار به واقعیت بدل کردن رؤیاهاي مقامات سیاسی و تکنولوژی‌های پایتخت‌نشین در گوشوکنار کشور بود. به‌پایان بردن پروژه‌های سدسازی کشور، از جمله سد کرخ، را سپاهیان به نام خود ثبت کردند.

به موازات افزایش اختلاف در خصوص چگونگی اداره‌ی کشور در سطوح بالای نظام، توان اقتصادی سپاه با سرعت زیادی در سطح و عمق پیش رفت. بخش عمده‌ای از حضور اقتصادی و کسب امکانات بیشتر را باید با توجه به این اختلاف تحلیل و بررسی کرد.

اکنون سپاه در حوزه‌ی اقتصادی کشور بزرگ‌ترین نهاد فعال شناخته می‌شد. مؤسسات مالی و اعتباری بزرگی با شعبه‌های فراوان در سراسر کشور توان مالی آن را به شدت تقویت می‌کردند. این مؤسسه‌ها بعدها زمینه‌ی پیدایش چهار بانک را در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۸۰ برای سپاه فراهم آورden؛ انصار و پاسارگاد از آن جمله‌اند. برنده‌ی دست‌اول تمام مناقصه‌های کشور در حوزه‌ی نفت و گاز و انرژی، سدسازی، راه‌آهن، معادن و صنایع سبک و سنگین، از طریق مؤسسات مالی و شرکت‌های سرمایه‌گذاری خود توانست بعدها بخش زیادی از سهام شرکت‌های مخابرات و فولاد را در اختیار بگیرد و سرمایه‌گذاری و فعالیت در صنایع بالادستی و پایین‌دستی نفت، گاز و پتروشیمی را پیش ببرد.

بسیار طبیعی بود که یک مرکز اقتصادی به همان میزان که توان تأثیرگذاری اقتصادی‌اش افزایش می‌یابد، خواهان مشارکت بیشتر در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی سیاسی شود.

انتخابات مجلس پنجم را شاید بتوان نخستین اقدام منظم برای تحرک بیشتر و سرعت‌گرفتن این حضور سیاسی دانست که حالا از پشتونه‌ی گسترده‌ی اقتصادی هم برخوردار بود.

مرحله‌ی سوم: سپاه و سیاست‌ورزی

با اعلام موجودیت حزب کارگزاران سازندگی در آستانه‌ی انتخابات مجلس پنجم در سال ۱۳۷۵ و پیروزی قاطع نمایندگان آن در دور اول انتخابات بهویژه در تهران، تلاش برای استفاده از توان و امکانات سپاه برای حضور گسترده‌تر در سیاست افزایش یافت. این تلاش‌ها سرانجام در مرحله‌ی دوم انتخابات نتیجه‌ای را رقم زد که میزان تأثیرگذاری سپاه و استفاده از تشکیلات و سازماندهی و امکاناتش را به نمایش می‌گذارد.

در این دوره محسن رضایی با تغییر موضع به اردوی مخالفان هاشمی رفسنجانی پیوست. رضایی در فاصله‌ی مرحله‌ی اول و دوم انتخابات مجلس پنجم آشکارا در یک سخنرانی اعلام کرد که لیبرال‌ها با حمایت آمریکایی‌ها به دنبال گرفتن مجلس پنجم هستند و دوستداران انقلاب باید مانع آن شوند.

حسین مرعشی، رئیس دفتر رئیس جمهور وقت، هاشمی رفسنجانی، به خوبی به یاد می‌آورد وقتی خبر این سخنرانی محسن رضایی را، که نشانه‌ی تغییر موضع او بود، به هاشمی رفسنجانی دادند، هاشمی پس از مدتی سکوت و خیره‌شدن گفت که فکرش را می‌کردم که رضایی چنین کاری بکند.^۶

سخنرانی محسن رضایی دو مخاطب داشت: هاشمی رفسنجانی و اطرافیانش که در حزب کارگزاران سازندگی جمع شده بودند و نمایندگان پیروز در انتخابات مرحله‌ی اول ازیکسو، و سپاهیانی که او با نام دوستداران انقلاب از آن‌ها یاد کرده بود. درواقع او به صورت غیررسمی به نیروهای تحت امرش دستور داد که وارد سیاست شوند و نقش کارساز و تعیین‌کننده‌ای بر عهده بگیرند.

در مرحله‌ی اول انتخابات، فائزه هاشمی، دختر رئیس جمهور، نفر اول تهران بود، هرچند با تدبیری و باطل کردن آرای چند صندوق نفر دوم شد. میدان سیاست ایران از این لحظه به بعد با یک عامل جدید رو به رو شد و آن حضور بارز سپاه در اقتصاد سیاسی ایران بود. در انتخابات ریاست جمهوری دوم خداداد ۱۳۷۶ نیز حضور سپاه پررنگ‌تر از پیش شد. بخشی از نیروهای سپاه با گرایش

. ۷۶. گفت‌وگوی شفاهی با حسین مرعشی، ۱۳۹۱.

به ناطق نوری به صورت تمام عیار وارد عمل شدند، اما در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ بازی را به آقای خاتمی و اطرافیانش واگذار کردند.

سپاه با استفاده از بسیج می‌توانست در تمام مدارس، آموزشگاه‌ها، ادارات، مؤسسات دولتی و شبهدولتی و حتی بخش خصوصی و دانشگاه‌ها حضور فعال و گسترده داشته باشد. دفاتر بسیج می‌توانست پل ارتباطی سپاه با بدنی فعال و پایگاه اجتماعی اش باشد. سپاه حالا تبدیل شده بود به دولت اصلی؛ اگرچه در سال‌های بعد دولت اصلی و علنی شد و ابایی هم از بیان آن نداشت. از این مرحله است که یک حزب پادگانی وارد عرصه‌ی سیاست ایران می‌شود، حزبی با بازوهای متعدد اقتصادی، نظامی، حمایت رسانه‌ای و قضایی که در سراسر کشور شبعتی داشت و بودجه‌ی نامحدودی هم در اختیار داشت.

اتفاق «قتل‌های زنجیره‌ای» و کشتن نویسنده‌گان و دگراندیشان توسط برخی از نیروهای وزارت اطلاعات شرایطی را پیش آورد که پس از مدتی این حزب پادگانی یک بازوی اطلاعاتی-امنیتی نیز برای خود ایجاد کند. آیت‌الله خامنه‌ای و سپاه وزارت اطلاعات و توان اطلاعاتی آن را از دست داده بودند و نمی‌توانستند بر روی وزارت اطلاعات دولت اصلاحات حساب کنند. لازم بود که همان بدنی اطلاعاتی که در ابتدای انقلاب در سپاه تشکیل شده بود و در زمان راهاندازی وزارت اطلاعات از او گرفته بودند دوباره بازسازی و احیا شود، اما حالا با نیروهایی که از وزارت اطلاعات جدا شده بودند. نخستین ثمره‌ی ایجاد بخش اطلاعاتی در سپاه را باید دستگیری فعالان ملی‌مذهبی و اعضای نهضت آزادی در سال ۱۳۷۹ – ۱۳۸۰ دانست. وزارت اطلاعات دولت اصلاحات و وزیر اطلاعات، یونسی، اعتقادی به براندازی‌بودن آن‌ها نداشتند و این موضوع را پس از دستگیری آن‌ها در مصاحبه‌ای اعلام کردند و لزوم به برخورد هم نمی‌دیدند. از نظر آن‌ها، همین‌که تحت کنترل و نظارت هستند کفایت می‌کرد. اما سپاه، به پیروی از رهبری، بر این باور بود که آن‌ها برانداز هستند و باید دستگیر شوند. دستگیری آن‌ها پس از این اختلاف نظر با راهاندازی اطلاعات موازی آغاز شد و به دانشجویان و روزنامه‌نگاران نیز تسربی پیدا کرد و تعداد زیادی از آن‌ها توسط سپاه دستگیر و احضار شدند و مورد فشار قرار گرفتند. به موازات آن، کار فشرده‌ی اطلاعاتی بر روی اصلاح طلبان

درون دولت و مجلس آغاز شد. دستگیری عباس عبدی، قاضیان و بهروز گرانپایه و دادگاهی کردن تعدادی از نمایندگان مجلس از نخستین اقدامات آن‌ها برای تمرکز اطلاعاتی بر روی اصلاح طلبان ارزیابی می‌شود. دولت اصلاحات و نمایندگان مجلس ششم از هر سو تحت فشار و کنترل بودند و سنگرهای فتح شده، یکی پس از دیگری، پس گرفته می‌شدند. دوران پاتک سپاه شروع شده بود. حالا آن‌ها دیگر لزومی بر صبر کردن نداشتند. همه‌ی عوامل و امکانات را در اختیار داشتند برای اینکه نیروهای خود را در دولت بنشانند.

مرحله‌ی چهارم: سپاه و دولتسازی

انتخابات مجلس هفتم و حوادث و حاشیه‌های آن نخستین پروژه‌ی تمام‌عیاری بود که به سپاه واگذار شد و باید از آن سربلند بیرون می‌آمد. این پروژه می‌توانست محک خوبی برای سپاهیان تازه‌وارد به میدان سیاست و آیت‌الله خامنه‌ای باشد که سرنخ آن‌ها را در اختیار داشت و به بازی گرفته بودشان.

رد صلاحیت بیش از ۲ هزار نفر توسط سپاه، که اطلاعات موازی آن را مدیریت می‌کرد، اولین گام در این راه بود. هدف‌گذاری صورت‌گرفته در این مرحله مهندسی انتخابات و مدیریت کردن شورای نگهبان بود. نتیجه‌ی انتخابات مجلس هفتم برای مدیران آن پروژه بسیار راضی‌کننده بود. آن‌ها توانسته بودند در طی چهارپنج سال در عرصه‌ی سیاست با کسانی که بیش از بیست سال تجربه‌ی سیاسی داشتند دست‌وپنجه نرم کنند و موفق و راضی‌کننده از آن میدان بیرون بیایند. آینده‌ی درخشانی در انتظار آن‌ها بود و گام‌های بعدی را باید بلندتر و استوارتر برمی‌داشتند. جامعه‌ی ایران با یک حزب مدرن مواجه شده بود که هر کاری از آن برمی‌آمد. این حزب در سراسر کشور پادگان و پایگاه‌های بسیج، نیروی سرکوب شهری و سازمان‌های فرهنگی متعدد خود را زیرمجموعه‌ی آن‌ها به وجود آورده بود و روزنامه و خبرگزاری خاص خود را داشت. علاوه بر آن، از یک مرکز اطلاعاتی-امنیتی قوی و بانفوذ برخوردار بود که می‌توانست رفتار و سخنان هر شهروند ایرانی را بشنود و برای آن‌ها پرونده‌سازی کند. تعداد زیادی نماینده را در مجلس هفتم دست‌چین و برخی از آن‌ها را وام‌دار خود کرده بود.

در کمتر از شانزده سال رؤیای سپاهیان برای ورود به سیاست جامه‌ی عمل به خود پوشید. به نظر می‌رسید گام‌های بروزهایی بدانسته شده فراتر از انتظارات و خواست آن‌ها بود. با وجود این، راه طولانی تری نیز در پیش رو داشتند.

تجربه‌ی انتخابات مجلس هفتم و مدیریت پروژه‌ای به این سنگینی و ایجاد هماهنگی بین نهادهای رسمی و غیررسمی برای حصول نتیجه‌ی دلخواه پیش‌زمینه‌هایی بود برای میدان بزرگ‌تر انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴. سازمان بسیج به عنوان بازوی حضور سپاه در شهرها و روستاهای در بالاترین حد خود تقویت و سازمان دهی شده بود. در بسیاری از روستاهای و شهرهای کوچک کشور بسیج تنها نهاد و مرجع کارهای مردم بود. امتیازات حکومتی و دولتی زندگی شهری و روستایی از طریق بسیج ارائه می‌شد و خدمات فرهنگی متعددی ارائه می‌داد. عضویت دانش‌آموزان و دانشجویان در این نهاد برای گرفتن مجموعه‌ای از امتیازات و حقوق ویژه و معافیت‌ها موقعیت بسیج را در میان قشرهایی از مردم تقویت کرده بود و این همه یعنی گسترش سپاه.

آن‌ها قادر بودند که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ بیش از ۵ میلیون رأی برای فرد گمنام و ناشناخته‌ای به نام محمود احمدی نژاد بسازند. بیش از ۹۰ درصد این آرا واقعی بود و بدون کوچک‌ترین تقلیبی به صندوق‌ها ریخته شده بود. در واقع، سازمان رأی حزب پادگانی سپاه می‌توانست تا این میزان رأی تولید کند. این سازمان بعدها توان و قدرت رأی‌سازی خود را در انتخابات مجلس هشتم دوباره تجربه کرد.

در بحیوه‌ی رقابت‌های انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ هاشمی رفسنجانی گروهی را برای چانه‌زنی با فرماندهان سپاه و شنیدن حرف‌هایشان تعیین کرد. هدف این بود که سپاهیان را به سوی خود جذب کنند. او هم از اهمیت ساختار سازمانی و تشکیلاتی حزب سپاه خبر داشت و آخرین تلاش‌های خود را برای نزدیکی به آن‌ها به کار می‌بست. از طرف فرماندهان سپاه سردار شوشتاری که بعدها در بمب‌گذاری گروه ریگی در سیستان و بلوچستان کشته شد با تیم هاشمی رفسنجانی وارد مذاکره شد. حسین مرعشی، رئیس دفتر هاشمی رفسنجانی و از نزدیکان سببی وی که در این مذاکرات حضور داشت، می‌گوید سردار شوشتاری

در پاسخ به تقاضای هاشمی برای حمایت سپاه از او پرسید آقای هاشمی رفسنجانی در ازای این حمایت و همراهی چه چیزی به ما خواهد داد؟ ما دیگر حاضر نیستیم با پروژه‌های کوچکی چون سد کرخه سرگرم شویم.

محتوای این مذاکره نشان می‌داد که سپاهیان سهمی از دولت می‌خواهند و هر کس که حاضر باشد سهم بیشتری از دولت آینده را به آن‌ها بدهد مورد حمایت آن‌ها خواهد بود. با روی‌کار آمدن احمدی‌نژاد حالا سپاه اعضای خودش را در دولت داشت، وزرای کشور، بازرگانی، نفت، نیرو، در کنار همراهی وزارت اطلاعات و پراکندن نیروهایش در رده‌های معاونت‌ها و مدیریت‌های میانی وزارت‌تخانه‌های دیگر. از این‌بعد چرخه‌ی تولید قدرت، ثروت و سیاست حزب پادگانی سپاه را به شدت تقویت می‌کند. در این دوره بیشترین حجم قراردادهای اقتصادی با سپاه و قرارگاه خاتم‌الانبیا منعقد می‌شود و عملدهی واگذاری‌هایی که دولت تحت عنوان اصل ۴۴ و خصوصی‌سازی از طریق بورس انجام می‌دهد توسط صندوق‌های مالی، مؤسسات اعتباری و بانک‌های وابسته به سپاه خریداری می‌شود.

انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ آشکارترین پروژه‌ی ملی، سیاسی و گستردگی بود که سپاه آن را مدیریت کرد. سپاه در این مرحله از مهندسی انتخابات یک گام جلوتر رفت و علاوه بر مهندسی انتخابات به دنبال نتیجه‌سازی انتخابات هم بود. به همین دلیل است که علاوه بر حداکثر استفاده از توان رأی‌سازی مجموعه‌های زیرنظر خود، در عین حال اقدام به کودتای انتخاباتی می‌کند که نتیجه‌ی نهایی را به سود خود رقم بزند. در واقع، حزب پادگانی سپاه از طریق نهادهای قانونی سازوکار آرا وارد دولت شد و ضربه‌ی آخر را با استفاده از بازوی نظامی و اطلاعاتی—امنیتی خود وارد کرد و با کودتا انتخابات سال ۱۳۸۸ را به نام خود رقم زد.

سرکوب‌های پس از آن کودتا و حملات گسترده‌ی رسانه‌ای علیه مردم، اصلاح طلبان و جنبش سبز، همه توسط حزب پادگانی سپاه که در دولت نهم احمدی‌نژاد سهمی دارد انجام می‌شد. به نظر می‌رسد سپاه در حال تکمیل مرحله‌ی چهارم خود است و آماده می‌شود با دردست‌گرفتن کامل قدرت و انتخاب

فردی از میان خود به عنوان رئیس جمهور مرحله‌ی دولتسازی را تکمیل و خود را برای ورود به مرحله‌ی بعد آماده کند. اما پیش از واردشدن به این مرحله باید اقداماتی را برای تکمیل پروژه‌ی دولتسازی خود پی بگیرد. مبارزه با جریان انحرافی و نابودی افراد و جریانی که خود به وجود آوردند در دستور کار سپاه قرار دارد. آن‌ها در چند سال اخیر در پی پروژه‌ی حذف مخالفین بالقوه و بالفعل آیت‌الله خامنه‌ای سهم خواهی‌هایی کرده بودند و به نظر می‌رسد که در حال ایجاد جای پایی برای خود در قدرت باشند. حالا حزب پادگانی سپاه برای رسیدن به قلمه‌ی روند پروژه‌ی دولتسازی که در پیش گرفته است باید آن‌هایی را زیر پا بگذارد که در چند سال اخیر راه رسیدن به دولت را برای سپاهیان هموار کرده بودند.

آن‌ها برای احمدی‌ژاد نقشی بیش از کاتالیزور قائل نبودند. او وظیفه‌اش این بود که سریع‌تر قدرت سیاسی در ایران را یکدست سازد و بسیاری از مخالفان، بالقوه و بالفعل آیت‌الله خامنه‌ای و سپاهیان را حذف کند و جنبش‌های جوانان، دانشجویان، زنان و کارگران ایران را لگدمال کند و همه‌ی آن‌هایی را که می‌توانستند ادعایی داشته باشند از گردونه‌ی رقابت حذف کند. اتفاقات پیش‌بینی‌نشده‌ای مانع اجرای سیاست یکدست‌سازی سیاسی و ایدئولوژیک مورد نظرشان شد، اما احمدی‌ژاد به این نقش راضی نبود و دنبال سهمی از قدرت بود. اختلافات دوباره تشدید شد و تا دوازده سال بعد از جنبش سبز و با روی‌کارآمدن ابراهیم رئیسی به عنوان رئیس‌جمهور و مجلس دوازدهم کاملاً دست‌چین شده به صورت برنامه‌ریزی شده و با سرعت دوباره این سیاست را در پیش گرفتند، با این تفاوت که حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی را هم علاوه بر سیاست و اقتصاد به‌سوی خالص‌سازی می‌برند. ضمن اینکه ناملایمات و عدم موفقیت‌های گذشته نیز کوله‌باری از تجربه را برای آن‌ها به ارمغان آورده است.

مرحله‌ی پنجم: سپاه و رهبرسازی

مهم‌ترین و محتمل‌ترین فردی که احتمال جانشین‌شدن در غیاب آیت‌الله خامنه‌ای می‌رفت علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی بود. کنار گذاشتن تدریجی وی از تمام مراجع قدرت پروژه‌ای بود که آیت‌الله خامنه‌ای از همان سال ۱۳۶۸ که به

رهبری انتخاب شد بسیار زیرکانه و با صبر و حوصله پی‌گرفت. هاشمی در مواقعي نقش یک حامی بزرگ را برای آیت‌الله خامنه‌ای بازی کرده بود؛ آیت‌الله خامنه‌ای حتی رهبر شدنش را به او مدیون بود. اما دنیای سیاست و قدرت چنین روابطی را برئی تابد.

پروژه‌ی حذف هاشمی رفسنجانی را شاید بتوان بزرگ‌ترین، قدیمی‌ترین و سخت‌ترین اقدام حزب سپاه و آیت‌الله خامنه‌ای ارزیابی کرد، روندی که به مرگ مشکوک او در دی‌ماه سال ۱۳۹۵ منجر شد.

چنین به نظر می‌رسد که هم‌اکنون در عرصه‌ی سیاست و قدرت ایران تنها آیت‌الله خامنه‌ای و حزب پادگانی سپاه قامت برافراشته‌ای دارند، دو پیکره‌ای که تاکنون همچون یک تن واحد عمل کرده‌اند. اما عوامل و شواهد و شرایط متعددی وجود دارد که تحلیل و بررسی آن‌ها نشان می‌دهد در آینده‌ای نزدیک این تن واحد دوشقه خواهد شد و آیت‌الله خامنه‌ای در یک بازی جدید قدرت، که علاوه‌ی زیادی هم به آن دارد، سرانجام چاره‌ای جز پذیرش عمل در زمین بازی حزب سپاه و تن‌دادن به خواسته‌های آن‌ها خواهد داشت.

البته نتیجه‌ی نهایی فرایند رهبرسازی سپاه که از مدتی پیش آغاز شده می‌تواند پس از مرگ آیت‌الله خامنه‌ای و انتخاب و دست‌چین کردن یک رهبر توسط سپاهیان ساخته شود و رقم بخورد یا اینکه به واسطه‌ی یک کودتا، که ناشی از شرایط خاص داخلی و بین‌المللی است، آن را پیش از مرگ آیت‌الله خامنه‌ای انجام دهنند. اما تحلیل ویژگی‌های شخصیتی آیت‌الله خامنه‌ای در اینجا نقش بسیار مهمی بازی می‌کند:

وی که در پیش از انقلاب و تا چند سال اول پیش از انقلاب به عنوان یک روحانی روشنفکر متمایل به اسلام انقلابی و پیشو و نزدیک به شریعتی و محفل شاعران و روشنفکران غیرمذهبی بود به تدریج به محافظه‌کارترین و متحجرترین گرایش و برداشت‌های اسلامی درون حلقه‌ی قدرت جمهوری اسلامی متمایل شد. شاید نخستین جرقه‌های این گرایش را زمانی که وی نماینده‌ی شورای انقلاب در وزارت دفاع بود باید جست.

رئیس‌دفتر وی، سرهنگ سلیمی، از نیروهای مؤثر و شاخص انجمن حجتیه بود. اگرچه آیت‌الله خامنه‌ای هنوز با پوشیدن لباس‌های خاص روحانیان روشنفکر و

سنت‌شکنی چون بهشتی، صدر و خاتمی بر فاصله‌گذاری‌های خود با روحانیان سنتی اصرار می‌ورزید، پیپ می‌کشید، موسیقی گوش می‌داد، رمان می‌خواند، برخلاف هم‌مسکان خود که نعلین به پا داشتند کفش می‌پوشید و در محافل شاعران حضور پیدا می‌کرد، به تدریج خود را به طور کامل به حجتیه‌ای‌ها نزدیک کرد.

سرهنگ سلیمی بعدها وزیر دفاع جمهوری اسلامی شد. یکی دیگر از نیروهای حجتیه که او هم سرهنگ نیروی زمینی ارتش بود و رابطه‌ی بسیار حسن‌های با آیت‌الله خامنه‌ای داشت سرهنگ صیاد شیرازی بود. شواهد نشان می‌دهد بدلیل نزدیکی آیت‌الله خامنه‌ای به آن‌ها، تعداد زیادی از افراد وابسته به جریان انجمان حجتیه در مشاغل مهمی در ارکان جمهوری اسلامی نفوذ کرده‌اند. مهندس جواد مادرشاهی، دیگر فرد بر جسته‌ی حجتیه در این زمان، مشاور امنیتی آفای خامنه‌ای در پست ریاست‌جمهوری بود. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های آیت‌الله خامنه‌ای این است که فردی کاملاً تشکیلاتی است.

در حال حاضر مهم‌ترین و پرنفوذترین اطرافیان آیت‌الله خامنه‌ای گروهی از فرماندهان ارشد و نیروهای اطلاعاتی—امنیتی سپاه هستند، افرادی که او غیر از آن‌ها کسی را خودی نمی‌داند و مهم‌ترین تکیه‌گاه قدرت خود را بر آن‌ها استوار کرده است.

در سال‌های گذشته آن‌ها بهشدت غرق در افتخار، از مزايا و امکانات و تشکیلاتی بخوردار شده‌اند که امرا و فرماندهان ارتش شاهنشاهی هرگز در خواب هم نمی‌دیدند. آیت‌الله خامنه‌ای به برکت توان اقتصادي فزاینده‌ای که از طریق بنیاد مستضعفان و بانک و مؤسسات مالی وابسته به آن، آستان قدس رضوی و ستاد اجرایی فرمان امام برایش فراهم شده با بذل و بخشش فراوان و مدیریت سازمان‌یافته و تشکیلاتی خود سپاهیان را از سپاهی نزدیک به هاشمی رفسنجانی و با گرایش‌های عمدتاً اصلاح‌طلبانه تبدیل به یک حزب تمام‌عیار سیاسی با قدرت منحصر به فرد اقتصادي، امنیتی و فرهنگی و سیاسی کرده است.

برنامه‌ی سوم؛ آغاز دوباره‌ی خصوصی‌سازی

در دولت سید محمد خاتمی که از مرداد سال ۱۳۷۶ روی کار آمد، برنامه‌ی سوم نوشته و از سال ۱۳۷۹ به اجرا گذاشته شد، تنها برنامه‌ای که تقریباً همه‌ی جناح‌های سیاسی و گروه‌ها بر جامع‌بودن و اجرای خوب آن تأکید می‌کنند و نویسنده‌گانش هم به آن می‌بالند، اگرچه خودشان آن را اجرا نکردند. در این برنامه برای نخستین مرتبه از واژه‌ی خصوصی‌سازی استفاده شد و سازمانی را برای پیشبرد اهداف آن به نام سازمان خصوصی‌سازی پیش‌بینی کرده بود:

ماده‌ی ۲ – بهمنظور کاهش تصدی‌ها و تقویت اعمال حاکمیت و نظارت دولت و فراهم‌نمودن زمینه‌ی توسعه‌ی مشارکت مؤثر مردم، بخش خصوصی و بخش تعاضی در اداره‌ی امور، تبیین دقیق وظایف واحدهای ملی و استانی در برنامه‌ریزی و اجرا و فراهم‌نمودن زمینه‌ی تحقق مطلوب اهداف برنامه‌ی سوم، دولت موظف است در طول سال اول برنامه‌ی اصلاحات ساختاری لازم را با رعایت موارد زیر در تشکیلات دولت به عمل آورد:

الف – رعایت اصل ارتباط، پیوستگی، همبستگی و تجانس وظایف؛

ب – تجمیع فرایند انجام هر فعالیت در سازمان واحد و هدف‌گرای نمودن فعالیت‌ها؛

ج – حذف واحدها و سازمان‌های غیرضرور و حذف وظایف موازی و مشترک دستگاه‌ها؛

د- رعایت اصل عدم تمرکز در توزیع وظایف ملی و استانی و محدودنمودن وظایف موأموریت‌های واحدهای ملی و ستادی به جنبه‌های اعمال حاکمیت، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی کلان و هدایت و نظارت و اگذاری امور اجرایی به واحدهای استانی؛

ه- عدم گسترش تشکیلات دولت با تأکید بر کوچکسازی دولت از سطوح پایین هرم تشکیلات، از طریق تجمعی کلیه فعالیت‌های مربوط به یک وزارت‌خانه (به جز شرکت‌های مستقل) در سازمان استانی واحد.

براساس این ضوابط باید ترتیبی اتخاذ شود که:

۱- امور انژری،

۲- امور کشاورزی، دام، توسعه و عمران روستایی و

۳- امور صنعت و معدن در سه وزارت‌خانه تجمعی شود.

دولت موظف است به منظور تحقق این ماده، عنایون وزارت‌خانها و سازمان‌های مستقل را همراه با حدود موأموریت‌ها و اختیارات هریک از آن‌ها و تبیین اعمال حاکمیت و اعمال تصدی در حیطه فعالیت هر دستگاه و نحوه تحقق آن‌ها همراه با پیش‌بینی زمان‌بندی مناسب برای تحقق آن در طول سال اول برنامه سوم تنظیم و ظرف یک ماه اقدامات قانونی لازم معمول شود.

ماده ۴- به منظور سامان‌دهی و استفاده مطلوب از امکانات شرکت‌های دولتی و افزایش بازدهی و بهره‌وری و اداره مطلوب شرکت‌هایی که ضروری است در بخش دولتی باقی بمانند و نیز فراهم‌کردن زمینه‌ی اگذاری شرکت‌هایی که ادامه‌ی فعالیت آن‌ها در بخش دولتی غیرضروری است به بخش غیردولتی، به دولت اجازه داده می‌شود نسبت به اگذاری، انحلال، ادغام و تجدید سازمان شرکت‌های دولتی، اصلاح و تصویب اسنادنامه شرکت‌ها، تصویب آئین نامه‌های مالی و معاملاتی، تصویب آئین نامه‌های استخدامی و بیمه، با رعایت مقررات و قوانین مربوط و جایه‌جایی و انتقال وظایف، نیروی انسانی، سهام و دارایی‌های شرکت‌های دولتی و شرکت‌های وابسته به آن‌ها اقدام کند.

با این‌همه، در روند اگذاری‌ها اتفاق خاصی روی نداد و شتابی که مدنظر مسئولان بود و پیش‌بینی می‌شد شکل نگرفت. در دوره‌ی هشت‌ساله‌ی دولت اصلاحات جمعاً ۲هزار و ۵۱۵ میلیارد تومان از سهام شرکت‌های دولتی از طریق خصوصی‌سازی اگذار شد که کمتر از ۰/۵ درصد آن از طریق مذاکره و بیش از ۹۹/۵ درصد نیز از طریق بورس و مزایده اگذار شد. براین اساس، یکی از اتفاقات

مشبت این دوره، توقف واگذاری به صورت مذاکره‌ای است. بررسی آماری نشان می‌دهد دولت اصلاحات در مقایسه با دولت قبل و بعد از خود مقاومت بیشتری در مقابل خصوصی‌سازی نشان داده است، به طوری‌که در سال ۱۳۸۰ میزان واگذاری‌ها حتی به ۲۱ میلیارد تومان رسید که در مقایسه با آمار سال‌های قبل، به نوعی توقف خصوصی‌سازی بود. اما در دو سال پایانی دولت خاتمی، یعنی سال‌های ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ به ترتیب ۹۸۳ و ۶۴۹ میلیارد از سهام شرکت‌های دولتی واگذار شد که این میزان (جمع دو سال) حدود ۶۵ درصد از کل ارزش خصوصی‌سازی در دوره‌ی هشت‌ساله‌ی دولت خاتمی است.

۱۳۸ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

اموال و دارایی‌های دولتی خصوصی‌سازی شده در ۱۶ سال گذشته

سال	حجم و اگذاری‌ها (میلیارد تومان)	معادل دلاری (میلیارد تومان)
۱۳۸۰	۲۰	۲۵
۱۳۸۱	۳۲۲	۴۰۸
۱۳۸۲	۱۲۲۶	۱۴۷۷
۱۳۸۳	۷۱۸	۸۲۵
۱۳۸۴	۸۳	۹۲
۱۳۸۵	۳۴۰.۹	۳۷۰.۵
۱۳۸۶	۱۴۳۴۴	۱۵۴۲۴
۱۳۸۷	۷۸۱۷	۸۱۴۳
۱۳۸۸	۲۵۵۱۰	۲۵۵۱۰
۱۳۸۹	۶۱۱۰	۵۵۵۵
۱۳۹۰	۱۲۸۴۷	۷۱۳۷
۱۳۹۱	۱۳۰۵۰	۳۶۲۵
۱۳۹۲	۴۴۰۶۰	۱۲۲۳۹
۱۳۹۳	۵۲۲۷	۱۴۵۲
۱۳۹۴	۳۷۳۴	۱۰۳۷
۱۳۹۵	۴۹۶۰	۱۳۴۱
۱۳۹۶	۱۲۹۹	۳۰۹
جمع		
	۱۴۴۷۳۶ میلیارد تومان	۸۸۳۰۴ میلیون دلار

محاسبه و استنتاج: محمد مساعد براساس داده‌های بانک مرکزی و وزارت اقتصاد

همان‌طور که از اعداد جدول بالا مشاهده می‌شود، روند و اگذاری‌ها و خصوصی‌سازی به یک‌باره از سال ۱۳۸۴ به بعد شتاب چشمگیری گرفته است. این شتاب و افزایش حجم بالای و اگذاری‌ها تنها به یک عامل بازنمی‌گردد و آن نیز مربوط به اتفاقاتی است که در اردیبهشت ۱۳۸۴ درخصوص اصل ۴۴ قانون اساسی روی داد.

اطلاعات مربوط به واگذاری سهام طی سال‌های دوره ۱۳۷۹ تا ۱۳۷۶								سال واگذاری	
سهم از کل	سهم هر یک از روش‌های واگذاری (درصد)			ارزش واگذاری (میلیارد ریال)			بورس		
	مذاکره	مزایده	بورس	جمع ارزش واگذاری	مذاکره	مزایده			
۳/۱۹	۵/۵۰	۶/۸۵	۸۷/۶۵	۲۶۵/۶	۱۴/۶	۱۸/۲	۲۳۲/۸	۱۳۷۰	
۲/۸۷	۲۹/۷۷	۱۹/۷۲	۵۰/۵۰	۲۳۸/۸	۷۱/۱	۴۷/۱	۱۲۰/۶	۱۳۷۱	
۳/۴۵	۲۶/۱۸	۱۳/۴۲	۶۰/۴۰	۲۸۷/۶	۷۰/۳	۳۸/۶	۱۷۳/۷	۱۳۷۲	
۱۱/۰۹	۵۷/۷۷	۱۳/۷۲	۲۸/۵۶	۹۲۲/۷	۵۳۳/۲	۱۲۶/۷	۲۶۳/۸	۱۳۷۳	
۶/۲۰	۳۹/۲۰	۰/۰۰	۶۰/۱۰	۵۱۶/۳	۲۰۲/۴	۰/۰	۳۱۳/۹	۱۳۷۴	
۱۲/۱۰	۱۲/۹۵	۰/۸۱	۸۶/۲۴	۱/۰۹۱/۰	۱۴۱/۳	۸/۸	۹۴۰/۹	۱۳۷۵	
۲/۰۸	۲۱/۶۳	۱۱/۷۱	۵۶/۶۷	۱۷۳/۴	۳۷/۵	۲۰/۳	۱۱۵/۶	۱۳۷۶	
۹/۱۵	۰/۰۰	۲/۴۵	۹۷/۵۵	۷۶۲/۰	۰/۰	۱۸/۷	۷۴۳/۳	۱۳۷۷	
۲۸/۱۹	۰/۰۰	۱۱/۶۸	۸۸/۳۲	۲/۴۴۸/۰	۰/۰	۲۷۴/۲	۲/۰۷۳/۸	۱۳۷۸	
۲۰/۶۸	۰/۰۰	۱۰/۲۵	۸۹/۷۵	۱/۷۲۲/۳	۰/۰	۱۷۶/۰	۱/۰۴۵/۸	۱۳۷۹	
۱۰۰	۱۲/۹۱	۸/۷۵	۷۸/۳۳	۸/۳۲۸/۷	۱/۰۷۵/۴	۷۲۹/۱	۶/۰۵۲۴/۲	مجموع	

مأخذ: درگاه الکترونیک سازمان خصوصی‌سازی / گزارش‌های عملکرد در سال‌های مختلف

با توجه به جدول بالا، به نظر می‌رسد که در سه سال پایانی دهه‌ی ۱۳۷۰ که با سال‌های ابتدایی برنامه‌ی سوم توسعه همراه بوده، در مجموع خصوصی‌سازی رشد قابل توجهی داشته است. در حدود ۵۸ درصد از کل واگذاری‌های سهام در طول این دوره گزارش شد. ضمن اینکه در این دهه روش واگذاری سهام از طریق بورس مرتب رو به افزایش بوده که در سه سال پایانی این دهه که مصادف با دولت اول سید محمد خاتمی است، این رشد مشهود و بارز نشان داده می‌شود، به‌طوری‌که در مجموع بیش از ۹۰ درصد واگذاری‌ها از این طریق بوده و در مقابل روش‌های سلیقه‌ای و فسادانگیز مذاکره به صفر کاوش یافته است.

از سال ۱۳۸۰ و به موجب ماده‌ی ۱۵ قانون برنامه‌ی سوم توسعه که در سال ۱۳۷۹ مصوب شده بود، با تغییر اساسنامه‌ی سازمان مالی گسترش مالکیت واحدهای تولیدی سابق، سازمان خصوصی‌سازی ایران تأسیس شد. اساسنامه‌ی این سازمان در تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۸۰ به توصیه‌ی هیئت وزیران رسید و پس از تأیید شورای نگهبان در ۱۶ اردیبهشت همان سال روند خصوصی‌سازی با تأیید دولت به سرعت بیشتری گرفت. تا پیش از آن روند خصوصی‌سازی با تأیید دولت به وزارت‌خانه‌های مربوط آن بنگاه ارجاع داده می‌شد. با تأسیس سازمان

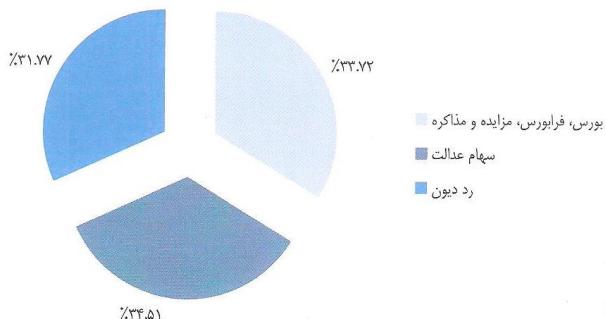
۱۴۰ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

خصوصی‌سازی این روند متولی متمرکزی پیدا کرد. اتفاق دیگری که سبب گسترش خصوصی‌سازی‌ها شد در اول خرداد ۱۳۸۴ روی داد. سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی بهوسعیه‌ی رهبری ابلاغ شد و تصویب نهایی قانون اصلاح موادی از قانون برنامه‌ی چهارم توسعه و اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی نیز در ۲۵ خرداد سال ۱۳۸۷ تصویب شد. درواقع، در این دهه با فراهم شدن بسترهای قانونی و زیرساخت‌های لازم و جلب حمایت‌های سیاسی، حکومتی و مردمی در سطوح مختلف، واگذاری سهام روند روبرو شدی را در پیش گرفت، به طوری که ارزش این واگذاری‌ها در دهه‌ی ۱۳۸۰ بیش از ۱۱۹ برابر ارزش واگذاری‌ها در دهه‌ی ۱۳۷۰ بوده است. جدول زیر بهخوبی این روند و اعداد و ارقام مربوط به آن را نشان می‌دهد.

سهم از کل	الناعات مربوط به واگذاری سهام طی سال‌های دوره ۱۳۹۰-۱۳۸۰						مال واگذاری باخش خصوصی	
	سهم واگذاری در هر سال (درصد)			ارزش واگذاری میلیارد ریال)				
	دیوبون	بایت سهام	بایت عدالت	کل گزارش واگذاری	بایت رددیوبون	بایت سهام	بایت عدالت	
۰/۰	۰	۰	۱۰۰	۲۰۷	۰	۰	۲۰۷	۱۳۸۰
۰/۴	۴/۸	۰	۹۵/۲	۳۶۰۲	۱۷۴	۰	۳۴۲۸	۱۳۸۱
۱/۰	۰	۰	۱۰۰	۹۸۳۰	۴	۰	۹۸۲۶	۱۳۸۲
۰/۷	۰	۰	۱۰۰	۶۴۹۲	۰	۰	۶۴۹۲	۱۳۸۳
۰/۱	۰	۰	۱۰۰	۷۶۴	۰	۰	۷۶۴	۱۳۸۴
۲/۶	۰	۸۵/۶	۱۴/۴	۲۵۳۹۰	۰	۲۱۷۲۵	۳۶۵۵	۱۳۸۵
۲۵/۵	۱۱	۷۱	۱۸	۲۴۹۹۳۷	۲۷۸۴۲	۱۷۷۴۳۷	۴۵۰۱۸	۱۳۸۶
۷/۴	۴۲/۴	۰	۵۶/۸	۷۷۲۵۶	۳۱۱۴۰	۰	۴۱۰۱۶	۱۳۸۷
۳۲/۹	۱۸/۴	۴۴/۴	۳۷/۲	۳۲۱۹۹۸	۵۹۱۴۰	۱۴۲۹۳۶	۱۱۹۹۲۲	۱۳۸۸
۵/۷	۰	۰	۱۰۰	۵۰۴۳۶	۰	۰	۵۵۴۳۶	۱۳۸۹
۲۳/۸	۸۱/۹	۰	۱۸/۱	۲۳۲۵۴۷	۱۹۰۶۰۵	۰	۴۲۰۴۲	۱۳۹۰
۱۰۰	۲۱/۵	۳۵	۳۳/۵	۹۷۸۵۵۹	۳۰۸۶۴۵	۳۴۲۱۸	۳۲۲۷۸۰۶	جمع

مأخذ: درگاه الکترونیک سازمان خصوصی سازی / گزارش‌های عملکرد در سال‌های مختلف

سهم روش‌های واگذاری از کل واگذاری‌های انجام شده در طی سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰



این سرعت و افزایش حجم بالای واگذاری‌ها البته بی‌اشکال نبود و سهم بخش خصوصی واقعی اقتصاد ایران از این معاملات کمترین میزان ممکن گزارش شده است. در سال ۱۳۹۲ سازمان بازرگانی کل کشور سهم این بخش از این میزان واگذاری را تنها ۱۲ درصد ذکر کرده بود. هرچند در همان سال مرکز پژوهش‌های مجلس این رقم را پایین‌تر و حدود ۷ درصد ذکر کرد، رقمی که به نظر دور از واقعیت نیست و سازمان خصوصی سازی هم آن را بهنوعی تأیید کرده است.

۱۴۲ چگونه می‌توان یک کشور را دزدید؟

سهم بخش خصوصی واقعی از واگذاری‌ها		
۷۴ درصد (۸۴/۲۹۵ میلیارد ریال)	۶۷ درصد (۱۰۵/۳۱۱ میلیارد ریال)	۱۸ درصد (۱۷۹/۹۸۲ میلیارد ریال)
دولت دوازدهم	دولت یازدهم	دولت های گذشته

Iranian Privatization Organization

ارقام بالا نشان می‌دهد که تا سال ۱۳۹۲ و روی کارآمدن دولت روحانی، درمجموع در سه دولت هاشمی، خاتمی و احمدی‌نژاد و سابقه‌ی ۲۲ ساله‌ی خصوصی‌سازی سهم بخش خصوصی واقعی از میزان کل واگذاری‌ها ۱۸ درصد بوده و مابقی، یعنی ۸۲ درصد دیگر، به مؤسسات، نهادها، سازمان‌های فرهنگی و نظامی و صندوق‌های بازنیستگی فروخته شده یا در قبال رد دیون انجام شده است. در تحقیقی که سال ۱۳۹۰ با عنوان «سهم بخش خصوصی و بخش عمومی از واگذاری شرکت‌های دولتی» انجام شده نشان می‌دهد که در دوره‌ی ۱۳۸۲ – ۱۳۸۶ سهم بخش عمومی از این واگذاری‌ها ۴۷/۱ درصد بوده است، دولت و شرکت‌های زیرمجموعه‌ی آن ۳۵/۵۸ درصد از کل ارزش معاملات را خریداری کرده‌اند و در این‌بین سهم بخش خصوصی فقط ۴/۶۲ درصد بوده است. سهام عدالت نیز در این میان ۷۱/۰ درصد را به خود اختصاص داده و در انتهای جدول قرار دارد. لازم است ذکر شود که با اضافه‌کردن ارزش سهام واگذارشده از طریق رد دیون به این معاملات، سهم بخش خصوصی به حدود ۲/۵ درصد کاهش خواهد یافت. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که در خلال خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی طی سال‌های موردنظر سهام آن‌ها عمدتاً بین اجزای مختلف بخش عمومی دست به دست شده است.^{۷۷}

در بخشی دیگر از همین پژوهش به گزارش رسمی سازمان خصوصی‌سازی تا تاریخ ۳۱ مردادماه ۱۳۸۹ استناد شده که براساس آن از سیصد شرکت واگذارشده از سال ۱۳۸۴ تا زمان تهیی گزارش، حدود ۴۹ درصد بابت سهام عدالت ۱۷ درصد بابت رد دیون به مؤسسات عمومی غیردولتی و ۳۴ درصد هم

. ۷۷. «خصوصی‌سازی در ایران»، مرکز امور فرهنگی و نشر اتفاق بازرگانی، زمستان ۱۳۹۱

ازطريق بورس و مزایده واگذار شده است. درخصوص سهام واگذارشده ازطريق بورس و مزایده، از مجموع ارزش واگذارشده، میزان ۷۵ درصد ازطريق فروش بلوکی انجام شده که از این میزان ۷۶ درصد آن به مؤسسات عمومی غیردولتی و شبهدولتی واگذار شده است. بر همین اساس، کمیسیون ویژه نظارت و پیگیری اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی در پاییز ۱۳۸۹ یکی از مهمترین چالش‌های فراروی خصوصی‌سازی در کشور را حضور کمرنگ بخش خصوصی حقیقی و رشد حضور نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی و شرکت‌های شبهدولتی اعلام کرد. در تیرماه ۱۳۹۱ سازمان بازرگانی کل کشور در گزارشی به بررسی عملکرد یازده سال خصوصی‌سازی از ابتدای سال ۱۳۸۰ به بعد پرداخته و در آن گزارش آمده است «سهم بخش خصوصی واقعی متأسفانه در این میان بهاندازه‌ای نیست که در این گزارش به آن پرداخته شود».

بنابراین، گزارش حجم عظیمی از سهام شرکت‌های دولتی مشمول واگذاری بهجای اینکه به‌سمت بخش خصوصی کارآمد هدایت شود به‌سمت سازمان‌ها و نهادهای طلبکار از دولت (که غالباً نهادهای عمومی و شبهدولتی مانند سازمان تأمین اجتماعی، صندوق بازنیت‌گنگ نفت، صندوق ذخیره‌ی فرهنگیان و...) منتقل شده‌اند که این وضعیت ناشی از نبود یک استراتژی مشخص درخصوص واگذاری شرکت‌های دولتی و به‌طورکلی نداشتن تئوری مشخص درباره‌ی خصوصی‌سازی است. این گزارش می‌افزاید که میزان تحقق درآمدهای حاصل از واگذاری‌های صورت‌گرفته طی سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰ حاکی از آن است که نبود استراتژی مشخص درباره‌ی خصوصی‌سازی موجب شد ضمن اتکا دولت به درآمدهای مذکور و بازکردن حساب ویژه‌ای از این محل جهت جبران هزینه‌های جاری خود، تأمین بدھی‌های دولت به عنوان نخستین اولویت در حوزه‌ی خصوصی‌سازی تلقی شود و درنهایت کیفیت خصوصی‌سازی فدای کمیت آن شد. شکل‌گیری شبکه‌های شبهدولتی در فرایند خصوصی‌سازی که محصول آن مدیریت مجدد تیم دولت بر شرکت‌های واگذارشده بود و شکل‌گیری شبکه‌های فساد در بلندمدت از پیامدهای این روند است.^{۷۸}

عباس آخوندی که خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی را در آغاز به عنوان «دفع شر» می‌داند و رسیدن به این نقطه را چنین بیان می‌کند:

در مرحله‌ی دهم ۱۳۸۰ یواش‌یواش حاکمیت به این نتیجه می‌رسد که باید یک انتخاب جدید کند؛ لذا، می‌بینید که سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴ مطرح می‌شود و رسماً اصل ۴۴ قانون اساسی مورد تجدیدنظر صدرصدی قرار می‌گیرد.... از کمی قبل تر مقدماتش فراهم می‌شود. از سال ۱۳۸۳ شروع می‌شود و در ۱۳۸۴ به نتیجه می‌رسد و ابلاغ می‌شود. در این شرایط با یک فضای جدید و اراده‌ای متفاوت از گذشته مواجه هستید و دیگر آن حالت دفع شر سال ۱۳۶۸ مطرح نیست....

تا قبل از ۱۳۸۴ از نظر اندازه و گستردگی، واگذاری‌ها و خصوصی‌سازی‌های صورت گرفته سهم قابل توجهی ندارد. سهم کل خصوصی‌سازی یک دوره سال ۱۳۶۸ است که سهم بسیار بسیار محدود است و یک دوره هم در برنامه‌ی سوم است که کمی نظم در واگذاری دارد و خیلی خیلی سهم محدودی است.

عمده‌ی آنچه که اتفاق می‌افتد از ۱۳۸۴ به بعد است و فکر می‌کنم عمدتاً از ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۱، سه سال پیک و نقطه‌ی اوج آن است. در این سه سال بخش عمدی این کار صورت می‌گیرد....

از سال ۱۳۸۴ به بعد یک سیاست رسمی است از بالاترین سطح ابلاغ شد و این دیگر نه دفع شر است و نه انتخاب تصادفی و نه انتخاب یک گروه خاص. این یک سیاست ملی و سیاست عمومی جمهوری اسلامی است. این فرق می‌کند با قبل از آن، که بخش‌هایی از حاکمیت به دنبال آن بودند و بخش‌هایی مخالف و عده‌ای هم با هم در به دست گرفتن بنگاه‌ها رقابت می‌کردند.... در این مرحله، از نظر من، مهم‌ترین مسئله‌ای که وجود دارد این است که آیا برای اهداف منظور شده در سیاست‌های ابلاغی هیچ فرایندی پیش‌بینی شده بود؟ آیا هیچ سازوکاری برای آن تعریف شده بود؟ فرایند می‌تواند حتی بالاتر از قانون باشد. در یک برنامه و سیاست گذاری می‌گویید که می‌خواهم این اتفاق رخ بدهد و از این نقطه به آن نقطه بروم... ولی اینکه این فاصله را چگونه طی کنم و با چه سرعتی و با چه وسیله‌ای و با چه مسیری و با چه امکاناتی؟ هیچ کدام این‌ها پیش‌بینی نشده بود. درست است که مقصد رسماً اعلام شده بود، ولی فرایندها کلاً مورد غفلت قرار گرفت. دوباره آن ساختار اقتصاد سیاسی متمرکز از همین خلاً حداقل استفاده را کرد و این سیاست‌های ابلاغی را کلاً به نفع خودش مصادره کرد.^{۷۹}

۷۹. بهمن احمدی امویی، «بازار مرکانتیلیست‌های وطنی: گفت و گو با عباس آخوندی»، مشق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

او که آن موقع نماینده‌ی اتاق بازرگانی در شورای رقابت بود به داده داشت جعفری، وزیر اقتصاد و دارایی، پیشنهاد داد که بلا فاصله برای این سیاست ابلاغی یک قانون بنویسند. قرار شد که لایحه‌ای برای آن تهیه شود که دو هدف داشته باشد:

یک هدفتان این باشد که این سیاست را از واگذاری بنگاه فراتر تفسیر کنید و تبدیل شود به یک سیاست تغییر مدل مدیریت اقتصاد ملی ایران. درواقع، روی این سیاست‌ها یک قانون مدیریت اقتصاد ملی می‌نویسیم که اقتصاد ملی ایران چگونه باید مدیریت شود. مقصودمان از مدیریت اقتصاد ملی ایران این بود که بگوییم دولت را باید از نو بازتعریف کنیم، بگوییم دولت یعنی چه و مأموریت‌های بنیادین دولت چیست و چه کارهایی را دولت حتماً باید انجام دهد و چه کارهایی را حتماً ناید انجام دهد، کالای خصوصی چیست و کالای عمومی چیست و چرا دولت باید کلاً خودش را از تولید کالای خصوصی کار بکشد و به تولید کالای خصوصی است؛ بنابراین، براساس این سیاست، بسیاری از کالاهای عمومی تبدیل به کالاهای خصوصی می‌شود که نهادهای بازار متقابله‌شان وجود خارجی ندارد؛ بنابراین، نهادهای بازارشان را به وجود بیاوریم و رابطه‌ی بین دولت و بازار را بازتعریف کنیم. اگر تا حالا بازار از نظر شما نهاد کارگزار دولت بوده، از اینجا باید به آن استقلال نهادی بدheim و بازار یک نهاد مستقل شود. این‌ها یک سری بحث‌های بنیادین بودند. فرض کنید پتروشیمی را دارید که تا قبل از آنیک کالای عمومی محسوب می‌شد و در انحصار دولت بود. حالا اگر بخواهید پتروشیمی را کلاً خصوصی کنید آیا معادلش در نهادهای بازار وجود دارد؟ اصلاً در بازار برای این صنف و حرفه هیچ نوع نهادی در بازار وجود خارجی نداشت... یا مثلاً صنایع سنگین، خودرو، بانک، فولاد، بیمه و... هر کدام از این‌ها، چون کلاً در انحصار دولت بودند، در بازار نهادی که بخواهد نسبت به عرضه و تقاضای آن‌ها نظم مبتنی بر رقابت ایجاد کند وجود ندارد؛ مثلاً در باره‌ی بانک‌ها این بانک مرکزی است که این نقش را دارد. یک بانک مرکزی است و یک سری بانک دلتی که عوامل اجرایی بانک مرکزی بودند. حالا که بانک خصوصی مطرح می‌شود، حالا مفهوم بانک و تضامین و دفاع از سپرده‌ی مردم نزد بانک‌ها چیست؟ تمام بحث این بود که وقتی از این مرحله به مرحله‌ی جدید مستقل می‌شوید، باید بتوانید نهادهای بازار را درست کنید. فرض کنید در بازار خردمندی کفایی صد سال است که نهادهای خودش را برای خودش ایجاد کرده یا در بازار نساجی یا بنکداری و یا... ولی وقتی مثلاً وارد بازار پتروشیمی می‌شوید، گیر دارید و نهادهای متناظر آن وجود ندارد؛ بنابراین، اولین کاری که نیاز بود سامان‌دهی بازار بود. قبل از اینکه بخواهید فولاد را خصوصی سازی کنید، باید اول بگویید که من یک بازاری به نام بازار فولاد دارم و در این بازار فولاد مفهوم سامان‌دهی بازار را تعریف کنید و سطح رقابت و

شدت تمرکز و نحوه رقابت و... را مشخص کنید. الان من یک خودروسازی صدرصد دولتی دارم، حالا که می‌خواهد خصوصی شود، باید بینم که شدت تمرکز در بازار خودرو چیست و نحوه رقابت و دیوار تعرفه‌ای آن چگونه است و آیا اساساً می‌خواهیم رقابت بین المللی را پذیریم یا نمی‌خواهیم؟ نظام قیمت با نظام سطح تعرفه‌ی بازرگانی چگونه ارتباط برقرار می‌کند؟ دهها سؤال در این سطح وجود دارد که به این سؤال‌ها باید پاسخ داده شود. در آن لایحه‌ی پیشنهادی باید همه‌ی این‌ها را می‌دیدیم. یک: دولت را از نو بازتعريف کنیم؛ دو: بازارها را بازتعريف کنیم؛ و سه: رابطه‌ی بازار و دولت را بازتعريف کنیم. بنابراین، به یک قانونی نیاز بود که آن قانون، قانون مدیریت اقتصاد ملی باشد. بعد هم به دنبال فرایندهای انتقال‌های مالکیت برویم که باید چند نهاد شکل بگیرد. ما در ایران تا قبل از آن نهادی به نام نهاد رقابت نداشتم؛ بنابراین، باید نهاد رقابت و شورای رقابت شکل بگیرد. اگر می‌خواهید وارد واگذاری انحصار طبیعی شوید، مثل گاز و برق و مخابرات و... باید نهاد واضح مقررات کنترل انحصار طبیعی را هم ایجاد کنید که در ایران هیچ کدامشان را نداشتم و هنوز هم نداریم. این‌ها باید شکل می‌گرفتند.^{۸۰}

این لایحه در ۱۵ آذر ۱۳۸۵ تهیه و تحويل داود دانش‌جعفری، وزیر اقتصاد دولت احمدی‌نژاد، شد. دانش‌جعفری هم در ۲۱ آذر ۱۳۸۵ عین لایحه را به عنوان لایحه‌ی پیشنهادی وزارت امور اقتصادی و دارایی به هیئت وزیران پیشنهاد کرد^{۸۱} (**پیوست دوم**) تا در جهت اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ این لایحه توسط دولت به مجلس پیشنهاد شود. ملتی گذشت و خبری از آن لایحه و سرنوشت‌ش در دولت نشد. می‌گفتند کارها خوب پیش می‌رود و در هیئت دولت ماده‌به‌ماده خوانده می‌شود و پیش می‌رود، اما پس از چندی مطلع شدیم که آفای احمدی‌نژاد، رئیس جمهور وقت، کلاً لایحه را از دستور کار دولت خارج کرده و کمیته‌ی سه‌نفره‌ای را به مسئولیت آفای پرویز داودی، معاون اول خود، تشکیل داده و گفته هرچه که این کمیته گفت آن را به عنوان مصوبه‌ی هیئت وزیران به مجلس می‌فرستیم. در هر صورت آفای داودی مسئولش می‌شود که آن را جمع‌بندی کند. من (عباس آخوندی) که عضو دولت نبودم، ولی نتیجه‌اش را دیدم. آن چیزی که از

۸۰. همان.

۸۱. «متن کامل لایحه‌ی قانونی اجرای سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴»، خبرگزاری فارس، ۱۹ دی ۱۳۸۵

دولت خارج می‌شود تمام بخش اول پیشنهادهای ما را حذف کرده بود^{۸۲} (پیوست سوم).

آخرندی با ناراحتی می‌گوید:

تعريف دولت و مأموریت دولت و بایدھا و نبایدھا، همه را حذف کردند؛ لذا مواد لا يحظر از ۷۴ ماده به ۳۸ ماده تقلیل یافت و عمدتاً بر مواد مربوط به واگذاری بنگاه متمرکز شد. پیشنهاد تشکیل یک شورای رقابت را هم دادند و در عین حال که شورای رقابت بود، مسئولیت کنترل انحصارات را هم داشت. این چیزی است که من می‌دانم. این اتفاق از نظر من اتفاق ساده‌ای نیست. مفهوم این اتفاق این است که اگر آن لا يحظر پیش‌نویس اولیه تصویب می‌شد، آن ساختار مرکانتیلیستی قطعاً نمی‌توانست عمل کند و جلو فعالیتش گرفته می‌شد. برای همین هم بود که آن را از دستور خارج کردند. می‌توانم چند نمونه را مثال بزنم. یک نمونه، تعريف بخش هاست. ما در پیش‌نویس لا يحظر گفته بودیم در ایران براساس قانون اساسی سه بخش بیشتر نداریم: بخش خصوصی، بخش دولتی و بخش تعاقنی. اما در این‌یکی نهاد عمومی غیردولتی برجسته می‌شود. ما در آنجا گفته بودیم که در نهاد عمومی غیردولتی دو تا اتفاق باید رخ بدده: فقط باید در چهارچوب خودشان کار کنند و حق مدیریت بنگاه را ندارند و حداکثر می‌توانند ۲۰ درصد سهام یک بنگاه را داشته باشند. در لا يحظرهای که به مجلس می‌رود ۲۰ درصد می‌شود ۴۰ درصد و گفته می‌شود که بیشتر از ۴۰ درصد هم با مجوز دولت شدنی است؛ بنابراین، کاملاً اجازه‌ی واگذاری را به نهادهای عمومی غیردولتی می‌دهنم. نکته‌ی بعدی اینکه وقتی به مجلس می‌رود چهچیزی از مجلس درمی‌آید؟ آن دیگر از این‌یکی هم فاجعه‌بارتر است. آنجا نه تنها می‌گویند حق سرمایه‌گذاری دارند، بلکه ۴۰ درصد سهم بنگاه را به ۴۰ درصد سهم بازار تبدیل می‌کنند. می‌گویند این نهادها می‌توانند ۴۰ درصد سهم یک بازار را داشته باشند. یک چک سفید امضا ایجاد انحصار را به این نهادها دادند. در اکثر بازارها اگر کسی بیش از ۲۵ درصد را داشته باشد، عملاً انحصار آن بازار را در اختیار دارد. حال آنکه آن‌ها به این نهادها اجازه‌ی ۴۰ درصد سهم بازار را می‌دهند^{۸۳} (پیوست چهارم). ما گفته بودیم تهاتر صورت نگیرد و حتماً باید در ازای پول نقد، واگذاری به عموم باشد؛ مثلاً اگر می‌خواهید از درآمدش بدھی دولت به یک نهاد عمومی را بپردازی، این بدھی در قالب پول باشد و نه بنگاه. واگذاری باید براساس منطق واگذاری باشد، اما در اینجا می‌گویند تهاتر مجاز است؛ یعنی می‌توانند بگویند که فلان بنگاه را بایت بدھی دولت به تأمین اجتماعی واگذار می‌کنیم. با این شیوه از واگذاری ارزیابی بنگاه هم قابل تأمل است و خیلی جای بحث دارد.

.۸۲. «لا يحظر اجرایی سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی»، دنیای اقتصاد، ۱۴ مرداد ۱۳۸۶.

.۸۳. «قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی»، ۸ بهمن ۱۳۸۶.

اینکه چگونه قیمت گذاشته و به چه قیمتی و... آیا قرار است تأمین اجتماعی بگاهداری کند؟ مثلاً فرض کنید شرکت مسافری رجا را به تأمین اجتماعی بدهند. اگر قرار است تأمین اجتماعی که وابسته به دولت است شرکت مسافری رجا را اداره کند، خود را همن که بهتر اداره می‌کند. این چه کاری است که باید صورت بگیرد؟ اعتقادم این است که سیاست‌ها که ابلاغ می‌شود، چون سیاست‌ها ناظر بر فرایند نبوده، در بررسی طراحی فرایندها، وقتی وزارت اقتصاد و دارایی فرایندهای روشنی را ارائه می‌کند، آن‌ها، جریان مرکانتیلیست حاکم، تمامشان بهموقع عمل می‌کنند و تمام این فرایندها را از کارکرد می‌اندازند و همه‌شان را ابتر می‌کنند.^{۸۴}

اهمیت در خصوصی‌سازی

تصمیم‌سازان جمهوری اسلامی در مقطعی بر آن بودند که نهادهای دولتی را به مهم‌ترین افراد نزدیک به خود واگذار کنند، افرادی که اهلیت داشته باشند. همین «اهلیت» بود که خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی را به یکی از طولانی‌ترین پروژه‌های اقتصادی-سیاسی آن تبدیل کرده است، پروژه‌ای که هنوز هم ادامه دارد و چشم‌اندازی بر پایان آن نیست.

در سال ۱۳۹۲ سازمان بازرگانی کشور و دیوان محاسبات، به‌طور موازی، گزارش‌هایی درباره‌ی میزان خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی تهیه کرد که براساس آن تنها بین ۵ تا ۱۳ درصد از واگذاری‌های صورت‌گرفته واقعًا به بخش خصوصی رسیده است. درواقع، همه‌ی تلاش‌های بیش از سی سال اخیر در این زمینه حداکثر به ۱۳ درصد می‌رسد و اصل خصوصی‌سازی به سمت وسوی صلاحیت‌داربودن و اهلیت داشتن افراد حقیقی و حقوقی میل کرده است.

بنا به روایت مسعود نیلی، عده‌ای بر این باور بودند که باید اموال دولت به افرادی داده شود که دارای صلاحیت لازم هستند.^{۸۵} البته او در جایی دیگر تأکید می‌کند که اصولاً در کشور ما همواره تصمیم درباره‌ی طرح‌های بزرگ که نیاز به

. ۸۵. بهمن احمدی اموی (۱۳۸۵) اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی، تهران: گام نو، ص ۲۹۹

سرمایه‌گذاری کلان دارد، به میزان قابل توجهی بهو سیله‌ی مدیران و افراد سیاسی گرفته می‌شود و دیگر توجهی به نقطه نظرات کارشناسانی که مثلاً در سازمان برنامه نشسته‌اند ندارند. این طرح‌ها و پروژه‌ها در یک لابی سیاسی-اقتصادی به مرحله‌ی اجرا درمی‌آید.^{۸۶}

به نظر می‌رسد همان تفکری که معتقد است قدرت‌گرفتن بخش خصوصی می‌تواند برای آینده‌ی نظام مشکلاتی داشته باشد، راهکار خصوصی‌سازی را نه در واگذاری به بخش خصوصی واقعی بلکه در ابداع روش جدیدی دیدند که درنهایت سرنخ تمام اتفاقات همچنان در دست خودش باشد. مسعود نیلی اقتصاد سیاسی و نحوی کارکرد این نوع ساختار و ردپای آن را در خصوصی‌سازی و برنامه‌ی سوم بی می‌گیرد:

بعد از برنامه‌ی سوم، واژه‌ی خصوصی‌سازی کنار رفت و به جایش از واگذاری استفاده می‌کنند. واگذاری هویت ندارد، تعهد ندارد که بگوید می‌خواهم آن‌ها را به بخش خصوصی بدهم، درنتیجه، منجر شد به شرکت‌ها و بنگاه‌های حاکمیتی غیردولتی، عمومی غیردولتی، نظامی، دولتی و مقدار کمی خصوصی. یک قسمت سوم هم دارد که سهام عدالت است. سهام عدالت ۴۰ درصد بهترین بنگاه‌ها را دارد. شصت بنگاه را از میان کل بنگاه‌های کشور انتخاب کردند و نامش را گذاشتند سهام عدالت. گفتند که کوپنی است. چه کسی می‌داند که مالک این بنگاه است؟ یک کاغذ دستشان است که این سهام عدالت است؟ چه کسی دارد بنگاه را اداره می‌کند؟ نمی‌خواهم به طور مطلق بگویم، اما بنگاه‌داری در کشور ما به معنی بنگاه‌داری متعارف در دنیا که با بهره‌وری بتوانید برای خود سود بیاورید نیست و اصلًا موضوعیت ندارد. باید رانتی بگیرید و رانتی بدھید. این فرایند تماماً مبادله‌ی رانت بهره‌وری وجود ندارد. رانت را می‌گیرید تا رانت را بدھید.

از او پرسیدم موضوع اهلیت در خصوصی‌سازی به شیوه‌های مختلف و با کلمات متعددی مطرح شده است. این اهلیت از کجا آمده است؟ در پاسخ به شرایط برنامه‌ی سوم اشاره می‌کند و می‌گوید: از آن مرحله‌ای که در برنامه‌ی سوم واژه‌ی خصوصی‌سازی وارد ادبیات قانونی و اقتصاد سیاسی کشور شد. درواقع، رد آن را می‌توان از آنجا پی‌گرفت. بنا بر پیشنهاد و مفاد برنامه‌ی سوم، سازمان

خصوصی‌سازی تشکیل شد. واژه‌ی خصوصی‌سازی نداشتیم تا اینکه برای نخستین بار در برنامه‌ی سوم به آن استناد شد.

اگر به برنامه‌ی اول نگاه کنید، آنجا هم موضوع واگذاری مطرح شد. مثلاً این است که مؤسسات دولتی به بخش غیردولتی و تعاونی و... واگذار شد. طوری است که از داخلش هویت خاصی درنمی‌آید، بیشتر تمایل به این بوده که یک سری از دارایی‌ها را واگذار کنند. ولی اینکه به چه کسی بدهند، خیلی تعریف شده نبود. به همین خاطر هم در عمل اتفاق خاصی نیفتاد. آن چیزی که در سال‌های قبل از برنامه‌ی سوم به اسم واگذاری روی داد، دارایی‌ها و اموال سازمان صنایع ملی بود. متعاقب آن، یک سری مسائل برای دکتر بانکی پیش آمد و گفتند که ایشان مسئول خصوصی‌سازی در سازمان صنایع ملی بوده و خلاف‌هایی در آنجا روی داد که بیشتر جنبه‌ی اختلاف نظر با بخشی از دولت و حاکمیت بود، تا اینکه واقعاً خطابی در آنجا صورت‌گرفته باشد. آن چیزی که همین الان هم به عنوان ترکیب ساختار مالکیتی بنگاه‌های اقتصادی مشاهده می‌کنیم تا حدودی گرایش و تمایل اینکه چگونه واگذار شوند را نشان می‌دهد. به لحاظ آماری سهام عدالت ۴۰ درصد این واگذاری‌ها را به خودش اختصاص داده است. در همان قانون هم آمده که پس از واگذاری، حداقل ۲۰ درصد سهم واحدها برای دولت بماند. همین الان دولت به عنوان قوه‌ی مجریه و سهامدار اصلی است. وقتی واگذاری‌ها از طریق مستقیم و غیرمستقیم و آن چه مربوط به بنگاه‌های زیرمجموعه‌ی وزارت رفاه، وزارت دفاع و وزارت‌خانه‌های دیگر به اضافه‌ی سهام عدالت و مجموعه‌ی این‌ها را که در نظر می‌گیریم، همچنان دولت مالک اصلی است و نهادهای حاکمیت و غیردولتی در رده‌های بعدی قرار دارند. متنهای با ساختار آشفته‌ای که در مالکیت بنگاه‌های اقتصادی داریم، اصلاً امکان رشد را به بخش خصوصی نمی‌دهد.

درباره‌ی اهلیت هم قاعده‌این طوری است که اگر قرار باشد بنگاه‌های اقتصادی به هرکسی داده شود، یعنی اینکه به آن فرد یک قدرتی می‌دهید؛ بنابراین، در این نوع از ساختار اقتصاد سیاسی که کشور ما دارد، خیلی مهم است که چه کسانی بخشی از قدرت را در اختیار داشته باشند و چگونه بخواهند از آن استفاده کنند. طبیعی است که این قدرت‌گرفتن باید برای حاکمیت ایجاد نگرانی کند و

بخواهد به هرکسی، ولو اینکه پول کافی برای خرید یک واحد اقتصادی را داشته باشد، این قدرت داده نشود. رویکردی وجود دارد که چه کسانی صاحب قدرت شوند و چه کسانی حتماً نشوند؛ بنابراین، از چنین چیزی هیچ وقت غفلت نخواهند کرد.

چیزی دارد تقسیم می‌شود. با خود می‌گویند ما هم برویم و بخشی از آن را بگیریم. این است که هر گروهی سعی می‌کند خودش از آن منافع بهره‌مند شوند. طبیعتاً هرجایی که قدرت بیشتری داشته باشد، بیشتر بهره‌مند می‌شود و چون در اقتصاد ایران هیچ وقت بخش خصوصی قدرت و توان نداشته، طبیعتاً در ته فهرست قرار می‌گیرد تا اگر در این میان چیزی باقی ماند به او بدهند؛ بنابراین، طبیعی است که تحت عنوان اهلیت یا هرچیز دیگری، بررسی می‌کنند این قدرت و توان اقتصادی را به چه کسی و به کدام گروه و طبقه می‌دهیم. وابستگی اش به قدرت و حاکمیت چگونه است و چطور می‌خواهد از این قدرت استفاده کند؟ چیزی که ما به لحاظ کارشناسی فکر می‌کردیم، روش دیگری بود تا هم در این مسیر با نقطه ضعف‌های سیاسی و اقتصادی کشور سازگار باشد و هم با تجربه‌ی دنیا. این بود که تصمیم گرفتیم از بنگاه‌های کوچک شروع کنیم و بعد به متوسط و بعد به بزرگ برویم. ولی در عمل بر عکس شد و از بنگاه‌های بزرگ شروع کردند. از خودشان پرسیدند که بنگاه کوچک به درد چه کسی می‌خورد و قسمت شیرین موضوع کجاست؟ نتیجه این شد که از بنگاه‌های بزرگ شروع کردند و لازم هم نبود که به سراغ بخش خصوصی واقعی بیایند. در یک کشور اروپایی که بخش خصوصی به معنی واقعی بنگادر است و فضای رقابت بین بنگاهها وجود دارد، به موازات این موارد، دموکراسی و نهادهای مرتبط با آن هم وجود دارد و نوعی نظارت نهادینه شده را می‌بینیم و مشخص است که هر کس چه رفتار و عملکردی دارد. فضای رسانه بالای سر همه ایستاده و هر خلافی و هر فسادی را در برابر دیدگان افکار عمومی می‌گذارد، و گرنۀ سیاستمدار در همه‌جای دنیا در معرض فساد اخلاقی و فساد مالی است. همه‌جای دنیا همین است. همه‌شان در معرض فساد هستند. حالا اینکه کسی خودش آدم خوبی باشد یا نباشد بحث دیگری است، اما این رسانه است که بالای سر این‌ها ایستاده و در زندگی خصوصی‌شان وارد

می‌شود و می‌گوید از اینجا پول گرفته است، اما وقتی این موارد را در کشور نداشته باشید، حتماً فساد خواهد بود، دست هر کسی باشد فرقی نمی‌کند. به‌سمت فساد می‌رود، ولو اینکه پیش‌فرض این باشد که همه‌ی مسئولان مخوب هستند. بدون ناظارت همه فاسد می‌شوند، همچنان‌که اتفاق افتاده و هر روز هم ابعاد آن بیشتر نمایان می‌شود. وقتی تمام بانک‌ها و صنعت و بیمه را در دولت جمع کردید و هر نهادی که مازاد مالی ایجاد می‌کرده را در دولت برداید، از آنجا به بعد دیگر نمی‌توانید کاری کنید. فساد ریشه‌ی دواند و پیش‌می‌رود. در این میان عده‌ای هم فکر می‌کنند آدم‌های اهل را پیدا کنیم و مؤسسات و بنگاه‌ها را به آن‌ها بدهیم. این‌ها از خودمان هستند و در روز مبادا می‌شود رویشان حساب کرد. غافل از اینکه فساد که ریشه دواند، همین‌هایی هم که اهلیت داشتند و از طریق همان اهلیت بنگاه‌ها را گرفتند، فاسد می‌شوند. تعارض منافع بین مدیران و وابستگانشان نیز در این میان وارد عمل می‌شود و بیش از پیش شرایط را پراهم و فسادزا می‌کند. این سرنوشت خصوصی‌سازی از نوع جمهوری اسلامی است که در تمام این سال‌ها شاهد آن بودیم.^{۸۷}

دولت احمدی‌نژاد رکورددار خصوصی‌سازی در ایران است، به‌طوری‌که در طول دوره‌ی هشت‌ساله‌ی رئیس‌جمهوری احمدی‌نژاد ارزش سهام شرکت‌های واگذارشده‌ی دولتی حدود ۱۰۲ هزار و ۶۴۴ میلیارد تومان است. برای تصور بزرگی رقم خصوصی‌سازی در دولت احمدی‌نژاد کافی است بدانیم این میزان حدود ۳۳۳ برابر میزان خصوصی‌سازی در دولت هاشمی، ۴۱ برابر میزان خصوصی‌سازی در دوره‌ی پنجم‌ساله‌ی دولت روحانی است. تأکید برنامه‌ی چهارم بر سرعت گرفتن روند خصوصی‌سازی، ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی توسط مقام معظم رهبری، ورود بسیاری از شرکت‌های بزرگ به فهرست شرکت‌های مشمول واگذاری و اجرای طرح توزیع سهام عدالت از جمله عواملی هستند که سرعت فرایند خصوصی‌سازی در دولت احمدی‌نژاد را نسبت به دولت‌های قبل و بعد از خود چندین برابر کرد. در این دوره سهام برخی از بانک‌های مشهور دولتی، برخی از پالایشگاه‌ها، صنایع مس، صنایع بزرگ فولاد، مخابرات ایران و بسیاری از شرکت‌های بزرگ دولتی واگذار شد. طرح توزیع سهام عدالت برای توزیع متعادل ثروت و درآمد از طریق واگذاری گسترده‌ی سهام شرکت‌های دولتی نیز یکی

دیگر از اصلی‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار بر میزان واگذاری‌ها در دولت احمدی‌نژاد است، به طوری که سهام عدالت حدود ۲۷ درصد از واگذاری‌های دولت نهم و دهم را شامل می‌شود. با این حال، واگذاری سهام شرکت‌های دولتی در قالب رد دیون از جمله انتقادهای بسیار مهم به روند خصوصی‌سازی در دولت احمدی‌نژاد است. همچنین واگذاری سهام شرکت‌های دولتی به شبهدولتی‌ها یا خصوصی‌ها یکی دیگر از انتقادهای مهم به روند خصوصی‌سازی در دولت احمدی‌نژاد است که نه تنها در این دولت بلکه در دو دولت قبل نیز وجود داشت. براساس آمارها تا سال ۱۳۹۴ حدود ۶۱/۲ درصد از واگذاری‌ها در قالب خصوصی‌سازی را شبهدولتی‌ها یا همان خصوصی‌ها داشت کرده‌اند که به این لحاظ در کارنامه‌ی دولت احمدی‌نژاد، نقش خصوصی‌ها پررنگ‌تر از سایر دولت‌هاست.^{۸۸}

برای بررسی میزان و اهمیت واگذاری‌های صورت‌گرفته و نگاهی به خریداران آن‌ها کافی است توجهی به وضعیت پالایشگاه‌های کشور کرد. از چهارده پالایشگاه موجود کشور تنها دو پالایشگاه آبادان و اراک در اختیار دولت و مابقی به بنگاه‌های خصوصی واگذار شده است:

پالایشگاه لاوان

شرکت پالایش نفت لاوان در سال ۱۳۵۵ تحت عنوان مجتمع تقطیر لاوان زیر نظر پالایشگاه شیراز با ظرفیت ۲۰ هزار بشکه نفت خام در روز مورد بهره‌برداری قرار گرفت. پس از انقلاب ظرفیت این پالایشگاه به ۵۵ هزار بشکه رسید که خوارک ۳۵ هزار بشکه‌ای (نفت خام) پالایشگاه توسط یک رشته خط لوله‌ی دوازده اینچ از مخازن تأسیسات شرکت نفت فلات قاره‌ی لاوان و ۲۰ هزار بشکه میانات گازی پارس جنوبی تأمین می‌شود.

هم‌اکنون سهم دولت در این پالایشگاه ۲۰ درصد است و بیش از ۵۱ درصد سهام آن متعلق به سازمان تأمین اجتماعی است.... .

پالایشگاه شیراز

این واحد پالایشی با ظرفیت ۴۰ هزار بشکه در سال ۱۳۵۲ به بهره‌برداری رسید. طبق طراحی خوارک نفت خام مورد نیاز به‌وسیله‌ی یک خط لوله‌ی ده اینچی به طول ۲۳۰ کیلومتر از چاههای نفتی منطقه‌ی گچساران تأمین می‌شود. عملدهی محصولات

.۸۸. مهدی عبدالله، «کارنامه‌ی مردد چهار دولت در خصوصی‌سازی»، فرهیختگان، ۲۸ مرداد ۱۳۹۷

پالایشگاه شامل گاز مایع، بنزین معمولی، بنزین جت، نفت جت، حلال‌ها، نفت سفید، نفت گاز (گازوئیل)، نفت کوره، وکیوم سلاپس، ایزوریساپیکل، ایزووفید، قیر و گوگرد است.

سهامدار عمدۀ این پالایشگاه، شرکت نفت و گاز پارسیان، متعلق به وزارت دفاع، به میزان ۵۴ درصد و شرکت ملی پالایش و پخش فراورده‌های نفتی با میزان ۲۰ درصد است.... .

پالایشگاه نفت اصفهان

شرکت پالایش نفت اصفهان فعالیت خود را از سال ۱۳۵۸ آغاز کرد. ظرفیت طراحی این پالایشگاه از ۲۰۰ هزار بشکه در روز به بیش از ۳۷۵ هزار بشکه افزایش یافته است و از سال ۱۳۹۴ با راهاندازی بهره‌برداری کامل از مجتمع بنزین‌سازی و تولید متوسط روزانه ۱۱ میلیون لیتر بنزین یورو۵ ازجمله شرکت‌های پالایشی مهم به شمار می‌رود. این شرکت همچنین روزانه حدود ۲ میلیون لیتر گازوئیل یورو۴ و ۵ تولید می‌کند و با بهره‌برداری از واحد تصفیه‌ی گازوئیل که در اوآخر سال ۱۳۹۸ محقق می‌شود تمام ۲۲ میلیون لیتر گازوئیل تولیدی این شرکت، یورو۵ خواهد شد.

دولت حدود ۱۰ درصد سهام این پالایشگاه را در اختیار دارد و مابقی سهام میان وزارت بهداشت، صندوق بازنیستگی کشوری، صندوق‌های بازنیستگی نفت و... تقسیم شده است. ۸ درصد از سهام این شرکت نیز متعلق به سهام عدالت است.... .

پالایشگاه تهران

شرکت پالایش نفت تهران در سال ۱۳۴۸ به بهره‌برداری رسید و امروز با ظرفیت ۲۵۰ هزار بشکه مشغول فعالیت است. از محصولات عمدۀ این پالایشگاه می‌توان به بنزین پایه، گاز مایع، نفت سفید، گازوئیل و نفت کوره اشاره کرد. نفت خام سبک اهواز-آسماری، نفت خام مارون-شادگان نفت‌هایی هستند که از جنوب کشور به تهران منتقل شده و در این پالایشگاه تبدیل به فراورده‌های نفتی می‌شوند. ۲۰ درصد سهام این شرکت متعلق به شرکت ملی پالایش و پخش فراورده‌های نفتی است و ۷۰ درصد سهامش نیز متعلق به سهام عدالت است. به همین دلیل بود که وزیر نفت درباره‌ی این پالایشگاه گفته بود سهام این پالایشگاه متعلق به خداست.

پالایشگاه بندرعباس

این پالایشگاه که در دولت پنجم و ششم افتتاح شد هم‌اکنون با ظرفیت ۳۵۰ هزار بشکه در روز مشغول فعالیت است و خوارک آن شامل ۳۰۰ هزار بشکه نفت خام سنگین و ۳۰ هزار بشکه میانات گازی استحصالی از منابع گازی سرخون و ۲۰ هزار بشکه نفت خام سبک جزیره‌ی هنگام است و بیشترین فراورده‌های میان تقطیر را تولید می‌کند. در حال حاضر حدود

۱۸ در صد پالایش نفت خام داخل کشور و به تعیین آن تولید فراورده‌های نفتی مورد نیاز کشور در پالایشگاه بندرعباس انجام می‌شود سوخت جت، نفت کوره، بنزین گازوئیل و نفت کوره از محصولات اصلی این پالایشگاه به شمار می‌رود. درباره سهامداران عمده‌ی این شرکت هم باید گفته باش که بانک رفاه با ۳۳ درصد سهامدار بزرگ آن است و پس از این بانک، شرکت ملی پالایش و پخش فراورده‌های نفتی با ۲۰ درصد و گروه گسترش نفت و گاز پارسیان با ۱۵ درصد از دیگر سهامداران عمده‌ی این پالایشگاه هستند.

ارزش بازار این شرکت پالایشی در روز ۸ خرداد ۱۳۹۸ حدود ۲۰ هزار و ۴۰۰ میلیارد تومان ثبت شده است. با توجه به سهم ۲۰ درصدی دولت، ارزش سهام شرکت ملی پالایش و پخش فراورده‌های نفتی معادل ۴ هزار و ۸۰ میلیارد تومان است.

پالایشگاه تبریز

پالایشگاه نفت تبریز در سال ۱۳۵۳ طراحی و پس از خاتمه‌ی عملیات مریبوط به احداث، در بهمن ماه ۱۳۵۶ به بهره‌برداری رسید. ظرفیت اسمی اولیه‌ی این شرکت ۸۰ هزار بشکه در روز بود که با اجرای طرح‌های از دیدار ظرفیت، همینک این رقم به ۱۱۰ هزار بشکه در روز افزایش یافته است. نفت خام مورد نیاز از میدان نفتی اهواز-آسماری و از طریق تأسیسات ری توسط یک خط لوله‌ی شانزده اینچ تأمین می‌شود.

پالایشگاه تبریز دو میلیون پالایشگاه کشور است که به صورت کامل بنزین یورو ۵ با آکتان ۹۱ تولید می‌کند، این پالایشگاه روزانه ۳۰۰ هزار لیتر آلبی جی، ۲/۲ میلیون لیتر بنزین، ۶ میلیون لیتر گازوئیل، ۱ میلیون لیتر نفت سفید، ۴ میلیون لیتر نفت کوره تولید می‌کند و ۱۰ درصد محصولات این پالایشگاه حلال‌ها، انواع روغن‌ها و... است که ۷ درصد از این ۱۰ درصد خوراک قیرسازان است.

۴۸ در صد سهام این پالایشگاه در دست گروه گسترش نفت و گاز پارسیان و ۲۰ درصد هم در دست شرکت ملی پالایش و پخش فراورده‌های نفتی است...^{۸۹}.

۸۹. «حساب ۱۲/۷ هزار میلیارد تومانی دولت روی واگذاری سهام شش پالایشگاه»، خبرگزاری مهر، ۱۰ خرداد ۱۳۹۸.

ردیف	پالایشگاه	ارزش بازار (تومان)	سهم دولت	ارزش سهم دولت (تومان)
۱	لاوان	۳ هزار میلیارد	۲۰	۶۰۰ میلیارد
۲	شیراز	۱۰۰ میلیارد	۲۰	۶۲۰ میلیارد
۳	اصفهان	۲۰/۸ هزار میلیارد	۱۰	۲۰۴ هزار میلیارد
۴	تهران	۱۷/۷ هزار میلیارد	۲۰	۲۵۴۰ هزار میلیارد
۵	بندرعباس	۲۰/۴ هزار میلیارد	۲۰	۴۰۸ هزار میلیارد
۶	تبریز	۹/۲ هزار میلیارد	۲۰	۱۸۴۰ هزار میلیارد

خبرگزاری مهر

پالایشگاه کرمانشاه

احمد صفری، نماینده‌ی کرمانشاه: پالایشگاه کرمانشاه در سال ۱۳۹۳ برای رد دیون به نه بانک دولتی به قیمت ۱۱۰۰ میلیارد تومان واگذار شد... سؤال این است که چه اتفاقی افتاد که در سال ۱۳۹۵ با تورم سالانه حداقل ۱۰ تا ۱۵ درصد این پالایشگاه با ۲۱۰ میلیارد تومان آن‌هم با شرایط پرداخت ده‌ساله یعنی با دو سال تنفس و بعد پرداخت بدھی در طول هشت سال آن‌هم اقساط شش‌ماهه واگذار شد؛ آن‌هم در شرایطی که این پالایشگاه ماهی ۱ میلیارد تومان حلال می‌فروشد.

در محوطه‌ی پالایشگاه سه تا چهار انبار وجود دارد که فقط یک انبار حدود ۱۳ هزار قلم جنس در آن ذخیره شده است. از طرف دیگر، این پالایشگاه حدود چهل باب مسکونی ۱۶۰ متری دارد که به‌طور کلی ارزش این خانه‌ها و تمام مجموعه‌های خدماتی، ورزشی و رفاهی آن ۳۰ میلیارد قیمت‌گذاری شده که ارزش آن بیشتر است.

اتفاقات رخداده و پشت پرده‌ی واگذاری پالایشگاه کرمانشاه ناشی از لایی‌گری رئیس سازمان خصوصی‌سازی و کارشناسان مربوطه است. ما در این‌باره مستنداتی داریم و معتقدیم در این راه دلال‌بازی شده است.

در زمان وزارت طیب‌نیا تمامی این موارد ذکر شد و حتی گفته شد که مجمع نمایندگان کرمانشاه با خصوصی‌سازی و فردی که به آن واگذار شده مشکلی ندارد، بلکه مشکل در نحوه‌ی واگذاری است.

در همان زمان به آقای طیب‌نیا گفتم که افرادی همچون بابک زنجانی و شهرام جزایری مادرزاد اخلاقسگر و دارای فساد مالی نبودند. ما با رانت افراد بدمعت و ساده‌لوح را پیدا می‌کنیم و آن‌ها را تبدیل به مفسد مالی می‌کنیم. حتی به آقای طیب‌نیا گفتم نفر سوم

«۵.۵.» خواهد بود، چون بدون پشتونهای مالی بنگاه اقتصادی به او واگذار شده که روند آن معلوم نیست.

نمایندگان کرمانشاه از ابتدا نسبت به این واگذاری اعتراض کردند و حتی موضوع را از طریق کمیسیون انرژی در قالب تحقیق و تفحص پیگیری کردند که در همان زمان رأی آورد. بعد لایبی صورت گرفت که این موضوع باید در کمیسیون اقتصادی مطرح شود که خوشبختانه اعضای این کمیسیون نیز رأی مثبت به این تفحص داده و درنهایت در صحن علنی نیز نمایندگان با این تحقیق و تفحص موافقت کرده و اکنون در دستور کار کمیسیون اقتصادی است.

آقای کرباسیان نسبت به این موضوع حساس شده و وزیر نفت نیز در جریان است. وزیر صنعت نیز موضوع را پیگیری می‌کند، ولی ما نمایندگان کرمانشاه مصر هستیم که پالایشگاه کرمانشاه دولتی شده و یا بعد از قیمت‌گذاری به صورت کارشناسی به بخش خصوصی واگذار شود. ما اجازه نمی‌دهیم بیالتمال زیر پا گذاشته شود، حتی در صورت لزوم از ماده ۲۳۶ برای ارجاع تخلفات به قوهی قضائیه استفاده می‌کنیم.^{۹۰}

اما علی‌رغم همهٔ اعتراضات، گویی زور دولت و مجلس به «۵.۵.» نرسید و او صاحب پالایشگاه کرمانشاه شد.

۴۰ درصد سهام شرکت نفت ستاره‌ی خلیج فارس متعلق به شرکت ملي پالایش و پخش فراورده‌های نفتی (دولت) ۳۵ درصد شستا (شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی) و ۱۰ درصد صندوق بازنیستگی صنعت نفت و ۱۵ درصد شرکت SPC اندوزنیابی است.^{۹۱}

شرکت پالایش نفت جی با سرمایه‌گذاری صندوق بازنیستگی کارکنان صنعت نفت (صدرصد سهامدار) در سال ۱۳۸۲ تأسیس گردیده است. این شرکت با ظرفیت اسمی ۱ میلیون و ۸۰۰ هزار تن به عنوان بزرگترین واحد تولیدکننده ا نوع قیر در منطقه‌ی خاورمیانه می‌باشد.^{۹۲}

۹۰. محمد نورالله‌ی، «افشاگری صفری درباره‌ی پشت پردهٔ واگذاری پالایشگاه کرمانشاه»، ایسنا، ۳ آبان ۱۳۹۶.

۹۱. «پیشرفت فاز یک پالایشگاه ستاره‌ی خلیج فارس به ۴۴ درصد رسید»، منطقه‌ی ویژه‌ی اقتصادی انرژی پارس، ۱۴ مرداد ۱۳۹۰.

۹۲. «معرفی شرکت»، شرکت پالایش نفت جی (سهامی عام).

عباس آخوندی در سال ۱۳۸۵ عضو شورای رقابت بود. او نحوه مواجهه‌ی خود با موضوعی به نام «اهمیت داشتن» در واگذاری‌ها و خصوصی‌سازی را که برای نخستین مرتبه با آن مواجه می‌شد، این‌گونه توضیح می‌دهد:

در این برنامه‌ی خصوصی‌سازی و در همین دولت آقای احمدی‌نژاد و در مدتی کوتاه، بیش از ۹۰ میلیارد دلار ارزش خصوصی‌سازی بوده است. سرجمع کل خصوصی‌سازی‌ها و واگذاری‌ها از سال ۱۳۶۸ تاکنون حدود ۱۰۰ میلیارد دلار است که ۹۰ میلیارد آن در این دوره است. بینید که طرف دریافت‌کننده چه کسانی هستند و چه کسی روی این ۹۰ میلیارد دلار کنترل دارد. آن وقت می‌تواند به شما جهت دهد که این چطور بازنمایی شده است. وقتی خوب نگاه می‌کنید، می‌بینید که بخشی از این‌ها به طور غیرمستقیم به دولت بازگشته، یعنی بخشی از سهام شرکت‌های خریدار متعلق به خود دولت بود. برآورد من این است که ۲۵ درصد آن به دولت برگشت. بخش عمده‌شان به سهام عدالت داده شد، ولی کنترل سهام عدالت در اختیار چه کسی بود؟ بازهم خود دولت. باز به سیستم دولتی برگشت. یک بخش عمده‌ی دیگر کش هم به نهادهای عمومی برگشت. حالا چه نهادهای عمومی که وابسته به سازمان تأمین اجتماعی باشد یا بقیه‌ی انواع نهادهای عمومی و حتی نظامی و شبهنظامی؛ یعنی در عمل می‌بینید که این تمرکز به هیچ‌وجه نشکست و فقط در درون سیستم جایه‌جا شد.

وقتی که در اختیار دولت است کالای عمومی محسوب می‌شود و هرگونه تصمیم‌گیری درباره‌ی آن باید در برابر قانون پاسخ‌گو باشد. وقتی به نهادهای عمومی داده می‌شود، کالا به کالای خصوصی تبدیل می‌شود و نظام تصمیم‌گیری نظام تصمیم‌گیری خصوصی است، ولی ریسک همه‌ی تصمیمات نهایتاً به ملت برمی‌گردد؛ بنابراین، این خیلی کار خطرناکی است. مدلی است که سیستماتیک ریسک اشخاص را به بودجه‌ی عمومی منتقل می‌کند. بسیار خطرناک است. تمام فساد و انحراف از همین‌جا شروع می‌شود. امکان تصمیم‌گیری راجع به یک کالای عمومی به روش خصوصی با ریسک بودجه‌ی عمومی. درست است که ممکن است بگویند نه، این‌ها که از بودجه حقوقی نمی‌گیرند، ولی این‌ها نهادها و اموال عمومی ملت ایران‌اند. در هم‌صورت، انتقال ریسک اشخاص به دولت به روشی فارغ از روش‌های پیش‌بینی شده در قانون به نظرم کار بسیار بسیار پر مخاطره‌ای است. این واقعیت خارجی خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی است. خیلی چیز پنهانی نیست.^{۹۳}

۹۳. بهمن احمدی امویی، «بازار مرکانتیلیست‌های وطنی: گفت و گو با عباس آخوندی»، مشق فردا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

«اهلیت» از کجا و چه زمانی وارد ادبیات اقتصاد سیاسی خصوصی‌سازی ایران شد؟ به نظر می‌رسد از همان ابتدا و به صورت نانوشته این اهلیت و اینکه چه کسی صاحب چه بنگاه و کارخانه‌ای شود وجود داشته و در عمل اجرا می‌شده است. یکی از ویژگی‌های نظام‌های توتالیتار انقلابی این است که مال‌خودسازی اموال عمومی و غارت منابع عمومی به دست خودی‌ها را هموار می‌کند. با این‌همه، آخوندی معتقد است در قانون چیزی به نام اهلیت وجود خارجی ندارد. اساساً چیزی به نام اهلیت در قانون خصوصی‌سازی نداریم. آنچه در پیش‌نویس اولیه‌ی قانون خصوصی‌سازی بود و بعد که پیش‌نویس ثانویه درآمد و آن چیزی که از مجلس درآمد، واگذاری دو مرحله‌ای را داریم. واگذاری دو مرحله‌ای می‌گوید برای واگذاری بنگاه لزومنی ندارد که حتماً آن را به بالاترین قیمت پیشنهادشده و واگذار کنید، بلکه به بهترین پیشنهاد باید بنگاه را واگذار کنید. مثلاً یک مناقصه برای انتخاب پیمانکار می‌گذارند، نمی‌گویند به کمترین قیمت، بلکه کسی که می‌خواهد اجرا کند باید ثابت کند که نمونه‌ی اجرایی، صلاحیت و تکنولوژی خوب و ماشین‌آلات لازم را دارد و قبلاً نیز این کار را اجرا کرده است و به فناوری‌های لازم دسترسی دارد و می‌تواند پشتونه‌ی مالی بیاورد؛ یعنی مجموعه‌ی معیارهای فنی به‌اضافه‌ی قیمت. قانون مناقصه هم می‌گوید که باید به بهترین پیشنهاد کار را ارجاع بدهید و نه به کمترین قیمت. حتی اخیراً هم چیزی هم به نام دامنه دارند؛ یعنی اگر کسی باید قیمت را دامپ کند و قیمت غیرمعقولی بدهد، از دامنه‌ی مناقصه کلاً خارج می‌شود. می‌گویند معلوم است که این پیشنهادش دامپ است و باید خارج شود. این مفهوم در قانون خصوصی‌سازی هم هست که می‌گوید بگویید آقای خریدار اگر این بنگاه را خریدی چه کار می‌خواهی بکنی؟ بعد بگو که پشتونه‌ی مالی ات چیست؟ برای تکنولوژی و نیروی انسانی و نوسازی ماشین‌آلاتش می‌خواهی چه کار کنی؟ برای بازارش چه کار می‌خواهی بکنی؟ باید ببینید این خریدار با این بنگاهی که می‌خواهد بخرد چه کار می‌خواهد بکند؟ و بعدش هم قیمت و مسائل دیگر را بررسی کنید؛ یعنی قیمت به‌اضافه‌ی سایر پیشنهادها. این در قانون هست، ولی چیزی به مفهوم «اهلیت» که من بگویم یا دولت بگوید این آقا اهلیت دارد و این آقا اهلیت ندارد، در قانون وجود خارجی

ندارد. تنها چیزی که در قانون وجود دارد واگذاری دو مرحله‌ای است. هم در اولی بود و هم در دومی. همین قانون جاری و چیزی که الان هست. در همین قانون هم واگذاری دو مرحله‌ای وجود دارد. تا جایی که می‌دانم «اهلیت» بعد از داستان واگذاری مخابرات به وجود آمد. در داستان واگذاری مخابرات دو شرکت بیشتر شرکت نکرده بودند: شرکت پیش‌گامان کویر یزد و شرکت اعتماد مبین ایرانیان. یک نظر این بود که شرکت پیش‌گامان کویر یزد باید حذف شود. من نمی‌دانم چه کسی می‌گفت، ولی آنچه نهایتاً به ما در شورای رقابت نشان دادند این بود که وزارت اطلاعات نامه‌ای نوشته بود که شرکت پیش‌گامان کویر یزد اهلیت ندارد. هنوز پاکت قیمت باز نشده بود، اما گفتند این شرکت اصلاً نباید در رقابت شرکت کند. قبل از افتتاح پاکت‌ها گفتند که این شرکت اهلیت ندارد. این اولین باری بود که مفهوم اهلیت مطرح شد. من از جمله کسانی بودم که در شورای رقابت گفتم ما اصلاً مفهومی به نام اهلیت در قانون و آئین نامه‌ی اجرایی آن نداریم و شما به چه دلیلی می‌گویید کسی اهلیت ندارد؟ چند ماه بعد از آنکه این شرکت را بنا به استناد نامه‌ی وزارت اطلاعات حذف کردند، آئین نامه‌ی خیلی گنگ و مبهم دیگری را تحت عنوان اهلیت تصویب کردند و به آن مجموعه‌ای شرایط اضافه کردند. فکر می‌کنم مصوبه‌ی هیئت وزیران بود. ولی تا قبل از آن چیزی به نام مفهوم اهلیت اساساً وجود خارجی نداشت.

از آخوندی پرسیدم که آیا می‌خواستند با این اقدام وضعیت انحصاری برای خریدار ایجاد کنند تا دیگر امکان رقابت با او نباشد؟ او جواب داد:

البته کار دیگری هم کردند، قبل از روز گشایش پاکتها، یک پاکت دیگر هم آوردند. کاملاً غیرقانونی بود. چون دو هفته از زمان دریافت پیشنهادها گذشته بود و اصلاً نمی‌شد پیشنهاد جدیدی ارائه داد. این‌ها دیگر همه‌اش ظاهرسازی‌های بدتر بود و درنهایت شرکت اعتماد مبین ایرانیان را برنده اعلام کردند. سه سال، سه واگذاری عمدۀ صورت گرفت که به نظر من هیچ‌کدامشان باروح سیاست‌های ابلاغی رهبری سازگاری ندارد.^{۹۴}

۹۴. بهمن احمدی امویی، «بازار مرکانتیلیست‌های وطنی: گفت و گو با عباس آخوندی»، مشق خودا، شماره‌ی ۴، خرداد و تیر ۱۳۹۹.

او در یاداشت‌هایی که در کanal تلگرامی خود منتشر کرده این موضوع را با جزئیات بیشتری توضیح می‌دهد:

مرحوم دکتر پژویان که آن زمان رئیس شورای رقابت بود توضیح می‌داد که نهادهای امنیتی صلاحیت پیش‌گامان کویر یزد را رد کرده‌اند. و من در پاسخ می‌گفتم که اولاً چنین مطلبی در آیین‌نامه‌ی واگذاری وجود ندارد، چراکه اگر خریدار در عرضه‌های بعدی این سهام را با قیمت‌های بالاتر بخواهد به اشخاص دیگری بفروشد، آیا مجدد باید موضوع صلاحیت امنیتی خریداران مورد بررسی قرار گیرد؟ اگر آری که در قرارداد چنین چیزی اساساً پیش‌بینی نشده و مضافاً آنکه در فراخوان واگذاری، امکان خرید ۲۸ درصد سهام برای خریداران خارجی پیش‌بینی شده است. چه کسی اهلیت امنیتی خارجیان را بررسی کرده و یا می‌کند؟ این اشکاراً یک تناقض است. من توضیح می‌دادم که سهام مانند هر کالای دیگر فرض کنید پرتفعال است و هیچ‌کس اهلیت امنیتی خریدار را بررسی نمی‌کند. اگر این سهام برای شما حساسیت امنیتی دارد، اساساً واگذار نکنید، و گرنه نمی‌توانید مانع ورود اشخاص به بازار معاملات سهام شوید. این مسلمانه مشمول حکم اختلال در بازار رقابتی است. دوم اینکه به فرض عبور از ایراد اول، با توجه به گذشت زمان ورود در مزایده، باید آن مزایده لغو و از نو مزایده‌ی جدیدی اعلام شود. فراتر آنکه سهامدار شرکت مهر اقتصاد ایرانیان بنیاد تعاون سازمان بسیج مستضعفین است که درنهایت با سهامدار شرکت‌های شرکت توسعه‌ی اعتماد و شرکت شهریار مهستان که بنیاد تعاون سپاه است، هر دو به یک سازمان وابسته‌اند و این قابل قبول نیست. و سوم آنکه شبکه‌ی سیم مسی که انحصار کلی برای خریدار ایجاد می‌کند باید از موضوع فروش خارج گردد.

این کشمکش میان ما بود تا روزی در آبان‌ماه ۱۳۸۸ مرحوم پژویان نامه‌ای را به امراضی معاون وزیر اطلاعات آوردند و گفتند تکثیر نمی‌کنیم. فقط محض حصول اطمینان از اینکه این وزارت صلاحیت رقیب را رد کرده است رویت کنید. من دیدم که تاریخ نامه آبان‌ماه است. حال آنکه موضوع ابلاغ عدم اهلیت در تاریخ پنجشنبه هفدهم شهریور انجام شده بود. به هرروی، شلوغ‌بازاری بود. من معمولاً در تمام جلسه‌های شورای رقابت شرکت می‌کردم و غیبت نمی‌کردم. در همان ایام مجمع عمومی سازمان نظام مهندسی ساختمن که من عضو آن بود در شیراز تشکیل شد و من موفق به شرکت در جلسه‌ی شورای رقابت نشدم و در همان جلسه صحت واگذاری سهام مخابرات مورد تأیید قرار می‌گیرد و موضوع از حیث شورای رقابت منتظر می‌گردد. این یک نمونه را مثال زدم تا مشخص شود داستان اقتصاد سیاسی واگذاری‌ها تا چه حد مهم است.

به هر روی، این واگذاری انجام شد و روزی در آذرماه ۱۳۹۵ آقای نصرالله جهانگرد، معاون وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات، در جلسه‌ی هیئت‌وزیران شرکت کرد و گزارشی تفصیلی از عقب‌ماندگی مخابرات و شبکه‌ی ارتباطات ایران و عدم سرمایه‌گذاری در این مدت ازسوی شرکت مخابرات داد. در جلسه اعلام شد که این شرکت نه تنها سرمایه‌گذاری لازم را در توسعه‌ی مخابرات نداشته، که تعدادی از اقساط خرید سهام را نیز پرداخت نکرده است. من در آن جلسه اجمالاً گزارشی از نحوی واگذاری مخابرات و مباحث شورای رقابت به دولت ارائه کردم. لیکن دولت آقای روحانی شهامت لازم برای لغو واگذاری را نداشت و به مسامحه از کنار آن گذاشت. حال آنکه هم اصل واگذاری غیرقانونی بود و هم خریدار به تعهد‌هایش عمل نکرده بود و دولت می‌توانست واگذاری را لغو کند.

در همین ایام رئیس وقت سازمان خصوصی‌سازی، آقای پوری‌حسینی، در گفت‌و‌گو با خبرگزاری فارس می‌گوید: رقم چک‌های برگشته خریدار بلوک کنترلی سهام مخابرات ایران به حدود هزار میلیارد تومان رسیده است، جمع این چک‌ها به پنج یا شش فقره رسیده که مریوط به دو یا سه قسط آخر این واگذاری بوده است. به‌گفته‌ی وی، با توجه به عدم ایفاده تهدیدات خریدار و اظهار ناتوانی از پرداخت اقساط چاره‌ای برای سازمان خصوصی‌سازی برای فسخ قرارداد واگذاری مخابرات ایران (سهامی عام) باقی نماند و اکنون این واگذاری فسخ شده تلقی می‌شود. وی در برابر پرسش فارس مبنی بر اینکه آیا امکان تداوم تملک این دارایی از سوی توسعه‌ی اعتماد مبین در صورت وصول چک وجود دارد، پاسخ داد: هم اکنون پس از طی مراحل اداری باید بلوک ۵۰ درصد به علاوه‌ی یک سهم مخابرات دوباره به هیئت واگذاری رفته و ضمن بررسی مجدد قیمت پایه‌ی هر سهم و ارزش‌گذاری این دارایی مجدد برای عرضه در بازار آگهی شود که در این زمینه به احتمال فراوان سازمان خصوصی‌سازی در بلوک‌های ۱۷ درصدی این دارایی را عرضه خواهد کرد. وی ادامه می‌دهد که: گرچه توسعه‌ی اعتماد مبین می‌تواند در صورت پاس‌کردن چک‌ها همچنان تملک خود را بر این دارایی ادامه دهد، اما برای این موضوع باید به هیئت داوری مراجعه کنند. این موضوع انعکاس گسترده‌ای در مطبوعات و خبرگزاری‌های آن زمان داشت. لیکن دیری نپایید که سازمان خصوصی‌سازی با صدور اطلاعیه‌ای بقای قرارداد را تأیید کرد:

به گزارش روابط عمومی سازمان خصوصی‌سازی، نظر به اینکه درخصوص اقدام این سازمان مبنی بر فسخ قرارداد واگذاری سهام بلوکی شرکت مخابرات ایران، اخباری ناقص و در برخی موارد ناصحیح و جهت‌دار انتشار یافته است به اطلاع می‌رسانند: براساس درخواست شماره‌ی ۴۸۷-۹۴-۹۰ مورخ ۱۳۹۵/۹/۳۰ که ازسوی طرف قرارداد تقدیم

مقام محترم ریاست جمهوری گردیده و دستور مورخ ۱۳۹۵/۰۴/۱۳۹۵ صادره، مقرر گردیده است در صورتی که ظرف پانزده روز (پنجم الی بیستم دی ماه) کلیه بدھی‌های طرف قرارداد پرداخت شود، اقدام سازمان متنقی گردد. همچنین بهموجب دستور وقت هیئت داوری موضوع ماده‌ی «۳۰» قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل «۲۴» (قانون اساسی در پرونده‌ی کلاسه‌ی ۹۵/۰۵/۲۱ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۸) به این ۱۳۹۵/۱۰/۱۲ به این سازمان واصل شده است تا زمان رسیدگی به خواسته شرکت توسعه‌ی اعتماد مین درخصوص فسخ قرارداد، این سازمان به طور وقت و تا رسیدگی به اصل خواسته خواهان از انتقال سهام شرکت منع شده است. بنابراین، سازمان متظر اقدام خریدار سهام برای انجام کلیه تعهدات و پرداخت تمامی دیون معوقه تا بیست دی ماه سال جاری است.^{۹۵}

او در ادامه یک مثال دیگر از تخلفی که با نام «اهلیت» منابع عمومی را به حراج گذاشتند بیان می‌کند:

نمونه‌ی دیگری که می‌خواهم مثال بزنم واگذاری شرکت پتروشیمی خلیج فارس است. این شرکت مالک صدرصد سهام شرکت مین انرژی خلیج فارس بود و هنوز هم بیش از ۹۰ سهام این شرکت را در اختیار دارد. شرکت مین انرژی خلیج فارس به عنوان تولیدکننده سرویس‌های جانبی، تأمین‌کننده‌ی آب، برق، بخار، اکسیژن، نیتروژن و هوای فشرده و تصفیه‌کننده پساب‌های صنعتی مجتمع‌های پتروشیمی منطقه‌ی پارس جنوبی (عسلویه) است. زمانی که در سال ۱۳۹۲ مقرر بود که شرکت پتروشیمی خلیج فارس واگذار شود، موضوع در شورای رقابت طرح گردید و من از جمله کسانی بودم که با واگذاری آن با ترکیبی که شرکت داشت مخالف بودم. دلیل هم این بود که شرکتی که بالای ۴۰ درصد تولید پتروشیمی کشور را دارد، در یک موقعیت انحصاری قرار دارد و پیش از آنکه انحصار آن بشکند، واگذاری آن خلاف قانون است. افزون بر این با توجه به اینکه صدرصد خدمات جانبی مورد نیاز تمام شرکت‌های پتروشیمی در عسلویه در انحصار این شرکت است، این از جهت اقتصادی به مفهوم شکل‌گیری انحصار عمودی است. با این واگذاری تمام شرکت‌های پتروشیمی وابسته به رقیب می‌شوند و این آشکارا خلاف است. درین ارتباط هم مکاتباتی با سازمان بورس صورت گرفت، لیکن در آخرین روزهای دوم احمدی نژاد، واگذاری انجام شد. اخیراً می‌خواندم که قیمت سرویس‌های جانبی به دلیل باره ۲۷۵ درصد از سوی هلدینگ پتروشیمی خلیج فارس افزایش پیدا کرد و دست شرکت‌های پتروشیمی به جایی بند نیست.^{۹۶}

۹۵. همان.

۹۶. همان.

حسین مرعشی نیز بهمیان آوردن موضوع اهليت در خصوصی‌سازی و واگذاری‌ها را برای از میدان به در کردن افراد واجد شرایط و میدان دادن به خودی‌ها ارزیابی می‌کند:

همیشه اشخاص بی‌هنر برای اينکه افراد هنرمند را از صحنه حذف کنند متولّ به امور غیرواقعي می‌شوند. بخش خصوصی که بخواهد تعامل جهانی داشته باشد و کار مؤثر در اقتصاد انجام دهد، محافظه‌کار است و دنبال درگیری با حکومت و سیاست نمی‌رود. اين تفکر غیرواقعي است. من و آقای محسن رضایی که توان ایجاد يك بنگاه را نداريم، برای اينکه ضعف‌های خود را ببوشانیم، پشت اين حرف‌ها پنهان می‌شویم. اين چه حرف‌هایی است که دوستان می‌گویند؟ لورفتون برنامه‌ی هسته‌ای ایران کار تکنوكرات‌های طرف‌دار آمریکا نبود، بلکه کار بعضی از دوستانی بود که فکر می‌کردیم خیلی متعهد هستند. بخش خصوصی که ریشه‌دار و بالاصالت باشد و روی پای خود رشد کرده باشد این طوری است. بخش خصوصی دولت‌ساخته و رانتی را نمی‌گوییم. بخش خصوصی که با پای خود جلو ببرود امکان ندارد که کار سیاسی ضدنظام، فساد، رشوه، ولحرجی و هزار ندانم کاری دیگر بکند. من افرادی از بخش خصوصی می‌شناسم که در نسل دوم بودند. بهجه‌های نسل سوم در پستی رفسنجان و بعد آمریکا کار می‌کنند. در ۸۲الگی از رفسنجان با اتوبوس به تهران می‌آمد. اصلاً ولحرجی نداشتند. نوکیسه‌ها دست به هر کاری می‌زنند و پورشه سوار می‌شوند.^۷

براساس آمارهای موجود در سازمان خصوصی‌سازی، درمجموع خصوصی‌سازی در دولت‌های نهم و دهم (از ابتدای ۱۳۸۴ تا خرداد ۱۳۹۲) رقمی نزدیک به ۷۸ میلیارد سهم با ارزشی بالغ بر ۱۲۲۷ هزار میلیارد ریال از سهام شرکت‌های دولتی بوده است. بهدلیل حجم بالای واگذاری‌ها در دولت احمدی‌نژاد، سهم سایر دولت‌های قبلی در این فرایند بسیار ناچیز است. برخی با اتكا بر این آمارها می‌گویند بیش از ۹۰ درصد واگذاری‌ها در قالب خصوصی‌سازی در دو دولت احمدی‌نژاد صورت گرفته است.

مقایسه‌ی درآمد پیش‌بینی‌شده‌ی حاصل از واگذاری در بودجه‌های سالانه و میزان تحقق آن در هرسال به خوبی گویای روند یادشده است. برای مثال، در سال ۱۳۸۰ درآمد پیش‌بینی‌شده‌ی واگذاری‌ها در بودجه‌ی کل کشور مبلغ ۱۲۰۰ میلیارد

ریال بود که صرفاً ۸ درصد آن تحقق پیدا کرد. در سال‌های بعد و تا ابتدای روی‌کارآمدن دولت دهم (دوره‌ی دوم ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد) این درآمد پیش‌بینی شده هیچ‌گاه از ۳۰ هزار میلیارد ریال فراتر نرفت و اوج تحقق اهداف بودجه‌ای در این زمینه ۵۰ درصد بود که در سال ۱۳۸۷ محقق شد، اما از سال ۱۳۸۸ درآمد پیش‌بینی شده‌ی واگذاری‌ها در سال‌های مختلف از ۳۲ هزار تا ۶۵ هزار میلیارد ریال افزایش یافت و میزان تحقق اهداف بودجه‌ای در کمترین سال (۱۳۸۸) معادل ۶۱ درصد اهداف بودجه و در بیشترین سال (۱۳۹۰) فراتر از اهداف بودجه و ۱۵۸ درصد آن بود.^{۹۸}

این بررسی‌ها از نحوه‌ی واگذاری‌ها و تنوع خریداران نشان می‌دهد که بخش عمومی غیردولتی، نهادهای نظامی و انتظامی، بینادهای عام‌المنفعه‌ی مذهبی و فرهنگی و علمی و نهادهای حکومتی و انقلابی، عمده‌ترین برنده‌ی فضای ناشی از آشتگی نهادی در حوزه‌ی خصوصی‌سازی بودند. در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ مجموعه‌ی عواملی مانند ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، ورود بسیاری از شرکت‌های بزرگ به فهرست شرکت‌های مشمول واگذاری، اجرای طرح توزیع سهام عدالت و تدوین و ابلاغ قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی در سال ۱۳۸۷ شتاب تازه‌ای به خصوصی‌سازی داد. طبق آمار موجود، حجم خصوصی‌سازی‌های دولت‌های نهم و دهم بیش از ۹۸ درصد کل خصوصی‌سازی‌های انجام‌گرفته از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۷ را شامل می‌شود.

مقایسه ارزش ریالی و دلاری و اگذاری سهام و دارایی بنگاههای مشمول و اگذاری توسط سازمان خصوصی‌سازی از سال ۱۳۸۰ تا سال ۱۴۰۰ (به جزء اگذاری های سهام عدالت)

سال	ارزش ریالی خصوصی‌سازی (میلیارد تومان)	نرخ دلار آزاد (تومان)	ارزش دلاری خصوصی‌سازی	سهم ارزش دلاری از کل (درصد)
۱۳۸۰	۲۵	۷۹۲	۲۵,۳۷۸,۷۸۸	۰,۵۴
۱۳۸۱	۳۱	۷۹۹	۴۵,۵۰۱,۸۷۷	۰,۵۸
۱۳۸۲	۱,۳۳۰	۸۳۴	۱,۴۷۸,۰۰۴,۸۰۸	۰,۱
۱۳۸۳	۷۱۸	۸۷۴	۸۲۱,۱۶۷,۰۴۸	۰,۱۲
۱۳۸۴	۸۳	۹۰۴	۹۱,۳۷۱,۶۸۱	۰,۱۳
۱۳۸۵	۳۶۸	۹۶۲	۳۹۸,۸۰۶,۹۴۱	۰,۵۷
۱۳۸۶	۶,۸۳۲	۹۳۵	۷,۳۵۶,۷۳۷,۹۶۸	۰,۵
۱۳۸۷	۶,۰۸۰	۹۶۶	۶,۳۹۳,۷۸۸,۸۲۰	۹
۱۳۸۸	۱۵,۰۰۴	۱,۰۰۰	۱۵,۰۰۳,۶۰۰,۰۰۰	۱۰,۵
۱۳۸۹	۶,۰۸۱	۱,۱۰۰	۵,۵۳۰,۱۳۶۳,۶۳۶	۷,۹
۱۳۹۰	۱۱,۶۶۲	۱,۹۰۰	۵,۹۱۷,۵۷۸,۹۴۷	۸,۵
۱۳۹۱	۱۳,۵۱۲	۳,۲۰۰	۱۴,۵۶۶,۱۵۶,۲۵۰	۵,۸

فرهیختگان

گمان برخی از کارشناسان این است که اختصاص دلارهایی با قیمت یارانه‌ای و خصوصی‌سازی در حالی که همچنان دولتی‌سازی جریان دارد، ترویج و گسترش فساد است. در هیچ سالی در چهل سال گذشته، مبلغ بودجه‌ی هزینه‌های عمرانی دولت کمتر از مبلغ درآمد ناشی از خصوصی‌سازی نبوده است؛ هرکسی از بیرون به آن نگاه کند می‌فهمد دزدی است. برای اینکه دولت اگر واقعاً می‌خواهد خصوصی‌سازی کند، اموال خودش را نگاه می‌دارد و اموال جدیدی را که می‌خواهد بسازد به بخش خصوصی وامی گذارد؛ یعنی شرایط رشد بخش خصوصی و خصوصی‌سازی را ایجاد می‌کند تا افراد به دنبال ایجاد واحدهای جدید باشند. مثل کاری که نسبتاً در شبکه‌ی بانکی انجام شد. بانک‌های جدید هرچه تأسیس شد، از درون بخش خصوصی سر در آوردن. البته پیش از آن زمینه راهاندازی و آزادسازی شکل‌گیری نظام بانکداری خصوصی را ریل‌گذاری کرده بودند.

این کارشناسان معتقدند که یکی از مکانیسم‌های دزدی وجود امضاهای طلایی و رانت‌ها است که بخش خصوصی وفادار به حاکمیت را خلق می‌کند. شاه هم همین‌طور بود. سیاستمداران با یک شعار و با استفاده از نیروهای اجتماعی به بالا می‌روند، بعد می‌خواهند وابستگی خودشان به آن‌ها را کم کنند،

تلاش می‌کنند برای خودشان طبقه‌ی اجتماعی خلق کنند. در طول شصت‌هفتاد سال گذشته از همه عریان‌تر آقای احمدی نژاد بود که این کار را کرد و با سرعت و حجم وسیعی از توزیع ثروت در میان نزدیکان و دوستان و وفاداران خود، طبقه‌سازی اجتماعی و حامی‌پروری را رواج داد. طبقه‌سازی خیلی صریح و آشکاری را شروع کرده بود.

در ایران سیاستمداران برای ایجاد طبقه‌ی جدید اجتماعی وفادار به خود چند مکانیسم دارند. این را سعید لیلاز می‌گوید که معتقد است یکی از مهم‌ترین اهداف خصوصی‌سازی حامی‌پروری و طبقه‌سازی در جمهوری اسلامی است:

انحصارات دولتی و سیطره‌ی دستگاه‌های امنیتی بر تصمیمات اقتصادی که نمونه‌ی عینی آن را در بانک‌ها می‌بینیم. هیچ بانکی در ایران تأثیس نمی‌شود، مگر اینکه وفادار به حاکمیت باشد و سهم روشنی از دارایی‌های خودش را به حاکمیت بدهد. در زمان شاه این عدد ۲۰ درصد بود و الان بین ۳۰ تا ۴۰ درصد شده است.

این ادعا به این مفهوم است که دستگاه‌ها و نهادهای حکومتی باید در آن سهم داشته باشند. بانک رسماً و ظاهرآ خصوصی است، اما به صورت مستقیم و غیرمستقیم این نهادها یا نمایندگان و افراد مورد اعتمادشان در آنجا سهام دارند. در حال حاضر و در هیچ بانکی نمی‌توانید یک عضو هیئت‌مدیره را بدون تأیید یک نهاد امنیتی استخدام کنید. در حالی که رسماً یک شرکت خصوصی است و نباید چنین روندی درباره‌ی آن طی شود. البته دلیل حضور نهادهای امنیتی را این‌طور توجیه می‌کنند که به دلیل حساسیت‌های نظام بانکی و اهمیتی که برای ساختار کشور دارد و خطراتی که می‌تواند به وجود بیاورد، نهادهای امنیتی و نظمی بر آن‌ها اشراف دارند که مبادا خطری نظام را تهدید کند، اما در همین اشراف اطلاعاتی و نظمی و در سایه‌ی حمایت و همراهی آن‌ها بود که کسی مثل خاوری رشد کرد و درنهایت فرار کرد و به کانادا رفت. لیلاز می‌گوید: «او نماینده‌ی خودشان بود در آن سیستم. آن‌ها حتی در بانک‌های دولتی هم حضور دارند.»

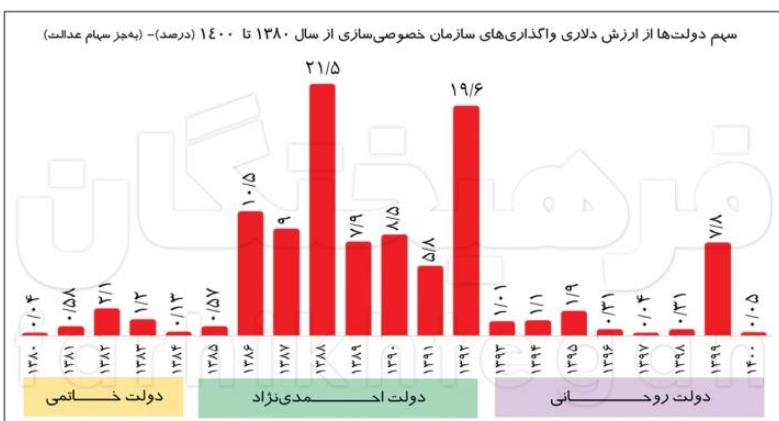
دومین مکانیسم برای ایجاد رانت و طبقه‌سازی فرایند توزیع دلارهای یارانه‌ای است، بهخصوص در شرایطی که دولت‌ها قیمت دلار را بر اثر تورم در بازار منفجر می‌کنند.

انگلاس می‌گفت تورم دزدی شبانه‌ی دولت از جیب ملت‌ها است. دلار ناگهان ۱۴ هزار تومان می‌شود، اما دولت آقای روحانی در دوره‌ای ۱۵، ۲۰ و حتی ۳۰ میلیارد دلار از منابع این مردم را به قیمت ۴۲۰۰ تومان به عده‌ای می‌دهد. اسمش را هم می‌گذارد دادن به مردم. ولی مردم که به این دلارهای ارزان دسترسی ندارند. همان‌هایی این دلارها را می‌گیرند که قرار است حامی سازنده و خالق خود باشند، اما دریغ از یک قدم حمایت. گرفتند و بلا فاصله سر از ترکیه و کانادا و اسپانیا درآوردن. یک طبقه اجتماعی و پرنفوذ بوکشیدند و به موقع در دستگاه آمدنند و منابع را گرفتند. به همین دلیل، برخوردي که با فساد صورت می‌گیرد، جنگ طبقات در سطح بالا است، چون می‌گوید این طبقه و افراد به تو و فادر بوده‌اند، اما به من و فادر نبوده‌اند. پس یايد تا می‌توانم آن‌ها را ضعیف کنم و منابع را از آن‌ها بگیرم و به کسانی بدهم که قرار است حامیان خودم باشند.^{۹۹}

مکانیسم سوم خصوصی‌سازی است. برخی از کارشناسان بر این باورند که خصوصی‌سازی در همه‌ی دولتها بهانه‌ای بوده برای حامی‌پروری.

البته کم‌وزیاد دارد، ولی در همه‌ی دولتها، از آقای هاشمی تا الان و بدون استثناء، با هدف طبقه‌سازی و حامی‌پروری در خصوصی‌سازی رخ داده است. این‌که دوشه برابر آن چیزی که دارید خصوصی‌سازی می‌کنید و در همان لحظه دولتی‌سازی هم می‌کنید، هرگز برای من قابل فهم نیست. مکانیسمش چگونه است؟ این‌طوری است که با دلار ۷ تومانی یک فروگاه یا یک کارخانه می‌سازید و با دلار ۷۰ تومانی آن را می‌فروشید. ولی همان موقع که آن را می‌فروشید، دلار ۷۰۰ تومان است. در ادامه و در مرحله‌ی بعد، دولت بعدی دلار ۷۰۰ تومانی را تحويل می‌گیرد و به بخش خصوصی می‌فروشد، اما وقتی آن را می‌فروشد، دلار ۷ هزار تومان است. دولت بعد دلار ۷ هزار تومانی را ۱۴ هزار تومان می‌فروشد. مجموع ورودی درآمدهای داخلی و بین‌المللی نفت در صد سال اخیر در اقتصاد ایران حدود ۴ هزار میلیارد دلار به قیمت امروز است، ولی آدرس بیشتر از ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیاردش را ندارید، بقیه‌اش دزدیده شده، با همین سه مکانیسم. تقریباً صد درصد بانک‌هایی که در ایران تأسیس شده‌اند از محل تورم ایجاد شده‌اند و از محل تورم به این درجه از ثروت رسیده‌اند. چرا؟ چون دولت انحصار و سیطره‌ای ایجاد کرده است. تمرکز این هم در دوره‌ی احمدی‌ژاد بود. یادتان است چطور اصرار داشت نرخ بهره را پایین بیاورد؟ این بهمن‌له سالانه ۱۵ تا ۲۰ میلیارد دلار اهدای هدیه به گیرنده‌گان وام و به بانک‌های خصوصی در ایران بود، چراکه بیشتر این بانک‌ها مالک املاک هم هستند. همین کاری که در مؤسسات مالی کردند. بانکی با مبلغ مختص‌تر تأسیس می‌کنند، سپرده‌های مردم را جمع می‌کنند و بعد یک‌دفعه آن اتفاق می‌افتد، چون

دولت سرکوب مالی کرده و اجازه نمی‌دهد سپرده‌ی مردم در جایی شکل بگیرد. در بازار ربا هم اولاً بسیار نامطمئن است و مردم می‌ترسند که بروند، ثانیاً رسماً حرام است و برخورد می‌شود و هر کسی که ربا بگیرد با او برخورد می‌شود و نمی‌گذارند. از این طرف هم ماشین پمپاژ تقدیمکی تولید و چاپ پول را بدون توقف و به صورت شباهنروزی پی می‌گیرد و پول‌ها را به این کانالی که دولت برایشان کنده سوق می‌دهند. چرا آقای احمدی نژاد روى پايين آوردن مصنوعی قيمت تمام شده و فروش پول اصرار داشت؟ از يك طرف نرخ تورم را خودت بالا بردي و از يك طرف ديگر سرکوب مالي کردي و نمی‌گذاري مردم با بيرون کار کنند. درنتيجه، همه‌ی پول‌ها و سپرده‌ها در حالی که دارد از ارزشش کم می‌شود، به شبکه‌ی بانکي می‌رود. در عالم واقعیت ارزشی که از پول کم می‌شود به بهشت که نمی‌رود، به کجا می‌رود؟ به جيپ آنکسی که وام گرفته است. آنکسی که وام گرفته کيست؟ کسی که آقای احمدی نژاد دستور داده بود بدون وثيقه به او وام بدھيد. درنتيجه، وقتی دولت آقای احمدی نژاد تمام شد ميزان معوقات شبکه‌ی بانکي از ۴ ميليارد دلار به ۱۰۰ ميليارد دلار رسيده بود. در چهار سال اول دولت احمدی نژاد، ميزان معوقات مالي ۲۵ برابر كل تاریخ بانکداری ایران شده بود. اين پول از کجا بيرون آمد؟ از جيپ سپرده‌گذاران و مردم. به کجا رفت؟ به جيپ طبقه‌ی جديد اجتماعي که دولت خلق کرده است. چرا بانکها يكباره قارچ‌گونه رشد کردند و هر روز هم تقاضا برای ايجاد آنها زياد بود و برای گرفتن مجوز در صف می‌ايستادند. نصفشان در دولت آقای احمدی نژاد تشکيل شد. آقای نوريخش می‌گفت من تا زندام به دولتی‌ها و شبهدولتی مجوز تأسیس بانک نمی‌دهم. ولی بعد از آن اين سد شکسته شد. خود آن کاري هم که نوريخش می‌کرد، اگر می‌خواست مثل اين باشد، دzed بود. ولی دز دzed در آن دوره خيلي کمتر بود، چون اين سرکوب‌ها در آن نبود. طبقمسازی از اين روش‌تر؟ ظرف پنج سال حدود ۹۶ ميليارد دلار ثروت خلق کردند، فقط از طريق معوقات بانکي، نه از طريق ۶۷ ها يكي که باز کردند و جنس آوردن، و نه از طريق وام‌هاي ارزى که گرفتند و پس ندادند. فقط و فقط از طريق وام‌هاي رiali که گرفتند و پيش خودشان نگه داشتند. ۹۶ ميليارد دلار.^{۱۰۰}



فرهیختگان

مولدسازی آخرین میخ تابوت خصوصی‌سازی

درنهایت و در سال ۱۴۰۰ و با رویکارآمدن دولت سید ابراهیم رئیسی و یکدست‌شدن تمام حاکمیت، درست براساس آنچه آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، می‌خواست، آخرین فرمان برای ادامه‌ی روند «مال خودسازی اموال عمومی و تولید طبقه‌ی وفادار به حاکمیت» صادر شد.

در راستای تحقق اصلاح ساختار بودجه به عنوان یکی از وظایف اصلی شورای عالی هماهنگی اقتصادی سران قوا و تأکید رهبر معظم انقلاب بر تشکیل هیئت مورد اعتماد رئسای سه قوه به منظور فروش و مولدسازی دارایی‌های دولت در جلسه‌ی ۱۳۹۹/۹/۴ با اعضای شورای عالی هماهنگی اقتصادی، بدین‌وسیله متن زیر به تصویب شورای عالی هماهنگی اقتصادی سران قوا رسید:

- ۱ - با هدف کمک به رشد اقتصادی و افزایش بهره‌وری اموال مازاد دولتی هیئت عالی مولدسازی دارایی‌های دولت کلیه‌ی دستگاه‌ها، سازمان‌ها، واحدها و سایر عناوین دولتی و وابسته و تابعه‌ی دولت، ازجمله: وزارت‌خانه‌ها، مؤسسات و دانشگاه‌ها، شرکت‌های دولتی، مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت، بانک‌ها و مؤسسات اعتباری دولتی، شرکت‌های بیمه‌ی دولتی و همچنین دستگاه‌ها و واحدهایی که شمول قانون بر آن‌ها مستلزم ذکر یا تصریح نام است، اعم از اینکه قانون خاص خود را داشته باشند و یا از قوانین و مقررات عام تبعیت نمایند، نظریر وزارت جهاد کشاورزی، شرکت ملی نفت ایران، شرکت ملی گاز ایران، شرکت ملی صنایع پتروشیمی ایران، سازمان گسترش نوسازی صنایع ایران، بانک مرکزی

جمهوری اسلامی ایران، سازمان بنادر و دریانوردی جمهوری اسلامی ایران، سازمان توسعه و نوسازی معادن و صنایع معدنی ایران، شرکت ملی پالایش و پخش فراورده‌های نفتی ایران و دیگر شرکت‌هایی که کترل و مدیریت آنها در اختیار دولت یا موارد فرق است که در این مصوبه‌ی هیئت نامه‌ی می‌شود، مرکب از هفت عضو شامل معاون اول رئیس‌جمهور (رئیس هیئت)، وزیر امور اقتصادی و دارایی (دبیر هیئت)، رئیس سازمان برنامه‌وپروژه‌ی کشور، وزیر کشور، وزیر راه و شهرسازی، یک نماینده از طرف رئیس مجلس شورای اسلامی و یک نماینده از طرف رئیس قوه‌ی قضائیه، به منظور انجام وظایف مندرج در بند ۲ تشکیل می‌گردد.

تبصره: دبیرخانه‌ی حیات در وزارت امور اقتصادی و دارایی مستقر خواهد بود.

۲- وظایف و اختیارات هیئت به شرح ذیل است:

۲-۱- شناسایی کامل اموال غیرمنقول دولت و تعیین تکلیف آنها ظرف مدت حد اکثر یک سال با استفاده از روش‌های مختلف، از جمله: واگذاری و فروش اموال مازاد و مولدسازی با مشارکت بخش خصوصی؛

۲-۲- تصویب مازادبودن اموال غیرمنقول دولتی به پیشنهاد وزارت امور اقتصادی و دارایی؛

۲-۳- تعیین تکلیف طرح‌های تملک دارایی‌های سرمایه‌ای (عمرانی) نیمه‌تمام حد اکثر ظرف مدت یک سال با استفاده از روش‌های مختلف، از جمله: واگذاری، استفاده از مشارکت عمومی-خصوصی در تکمیل و بهره‌برداری از طرح‌ها و حذف طرح‌های فاقد توجیه!

۲-۴- رفع موانع (حقوقی، اطلاعی فایده‌ها، مستندسازی املاک فاقد سند، تعییر کاربری و...) و ایجاد هماهنگی لازم میان دستگاه‌های اجرایی و نظارتی در زمینه‌ی واگذاری و مولدسازی دارایی‌های دولت به منظور تحقق منابع مندرج در قوانین بودجه‌ی سنتوای از این محل؛

۲-۵- تعیین قیمت پایه یا نهایی واگذاری دارایی‌های مشمول این مصوبه؛

۲-۶- تصویب آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های مرتبط با این مصوبه، از جمله: جزئیات شیوه‌های شناسایی، قیمت‌گذاری و واگذاری، فروش، مولدسازی اموال غیرمنقول و پروژه‌های نیمه‌تمام به پیشنهاد مشترک وزارت امور اقتصادی و دارایی و سازمان برنامه‌وپروژه کشور.

تبصره‌ی ۱: وزارت امور اقتصادی و دارایی مجری شناسایی، واگذاری، فروش و مولده‌سازی اموال شناسایی شده و پروژه‌های نیمه‌تمام عمرانی و قراردادهای مشارکت و سرمایه‌گذاری است.

۳- کمیسیون ماده‌ی ۵ قانون تأسیس شورای عالی شهرسازی و معماری ایران هر یک مکلف هستند ظرف مدت حداقل یک ماه نسبت به درخواست تغییر کاربری اموال (املاک) مازاد ارسالی توسط وزارت امور اقتصادی و دارایی اعلام پرونده‌ی ساخت مکلف است با درخواست وزارت امور اقتصادی و دارایی، نسبت به صدور پرونده‌ی احداث بنا، مطابق با ضوابط‌هی عام ساخت (سطح اشتغال، تراکم، تعداد طبقات و کاربرد بنا) پنهانی وقوع، با حفظ کاربری زمین اقدام نمایند.

۴- عواید حاصل از واگذاری اموال غیرمنقول و پروژه‌های عمرانی نیمه‌تمام پس از کسر کارمزد مصوب هیئت به حساب خزانه واریز خواهد شد. نیمی از مبالغ واریزی به خزانه، بلافصله به حساب تملک دارایی‌های سرمایه‌ای دستگاه اجرایی مربوطی ستادی با استانی واریز خواهد شد تا در سقف بودجه‌ی مصوب هزینه شود.

تبصره‌ی ۱: صدرصد مبالغ واریزی به خزانه از محل واگذاری دارایی‌های وزارت آموزش و پرورش و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پژوهشکی بلافصله به حساب تملک دارایی‌های سرمایه‌ای وزارت‌خانه مربوطه واریز و در محلات و مناطق محروم سرمایه‌گذاری گردد.

تبصره‌ی ۲: درمورد منابع حاصل از فروش دارایی‌های شرکت‌های دولتی تمامی مبالغ واریزی به خزانه بلافصله به حساب شرکت مربوطه واریز خواهد شد.

۵- تمامی دستگاههای متولی اموال فوق الذکر مکلف به اجرای مصوبات این هیئت هستند. افرادی که از اجرای دقیق و کامل دستورات هیئت سر باز زنند و یا در اجرای آن ممانعت به عمل آورند، با ارجاع هیئت به مراجع قضایی به مجازات مقرر در ماده‌ی ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی بدون تعقیق و تعلیق و تخفیف محکوم خواهند شد. رسیدگی به این جرائم خارج از نوبت و در شعبه‌ی ویژه خواهد بود. اعضای هیئت نسبت به تصمیمات خود در موضوع این مصوبه از هرگونه تعقیب و پیگرد قضایی مصون هستند و مجریان تصمیمات این هیئت نیز در چهارچوب مصوباتی که هیئت تعیین کرده است از همین مصنونیت برخوردارند.

۶- قوانین و مقررات مغایر با این مصوبه به مدت دو سال موقوف‌الاجرا خواهد بود.

۷- هیئت مکلف است گزارش اقدامات خود را هر شش ماه یک بار به شورای عالی

هماهنگی اقتصادی سران قوا ارائه کند.

۸- اعتبار این مصوبه به مدت دو سال است.^{۱۰۱}

در الواقع، با این مصوبه و بهبهانه اصلاح ساختار بودجه چوب حراج به دارایی‌های عمومی زده شد، حراجی که تمامی قوانین و مقررات موجود در زمینه خصوصی‌سازی را نادیله می‌گیرد و تنها تشخیص افراد عضو هیئت مولده‌سازی است که تعیین می‌کند چه اموالی، با چه قیمتی و چگونه و به چه فرد حقیقی و حقوقی واگذار شود. کاری که قبلًا در خفا و با تفسیرهای متفاوت از قوانین و مقررات صورت می‌گرفت، اینک بدون هیچ پرده‌پوشی و به صورت علنی انجام خواهد شد. عباس آخوندی مولده‌سازی را در ادامه‌ی همان روندهای سابق می‌داند که منجر به غارت منابع عمومی کشور خواهد شد:

این یک ایده‌ی معیوب و مخدوش و سرپوشی برای انتقال رانت‌های بسیار، بسیار بزرگ به نهادهای خاص است. نتیجه‌ی آن نیز جز خارج ساختن دارایی‌های ملموس بنگاههای وابسته به دولت از آن‌ها، تشدید وضعیت ورشکستگی آن‌ها و جاگذاری تعهدات آن‌ها برای دولت چیز دیگری نیست. در ادبیات خصوصی‌سازی به این «غارت بنگاه‌ها توسط صاحبان سهام و مدیران آن‌ها» می‌گویند. نمونه‌ی برجسته‌ی آن در فرایند خصوصی‌سازی صورت‌گرفته در روسیه مستند شده است که منجر به شکل‌گیری الیگارشی‌هایی در اندازه‌ی بین‌المللی شد. الیگارش‌هایی که هم‌پیمان ترامپ در آمریکا، بوریس جانسون در بریتانیا و بانک‌های سوئیس و سایر مراکز جذب پول شدند. بی‌گمان این اقدام منجر به افزایش عدم تعادل، برهم‌خوردن نظام و ساختار تولید و خلق ارزش افزوده، گسترش و رواج سفت‌بازی گستردۀ در موضوع املاک و ساختمان و به عبارت دیگر زمین‌خواری‌های بسیار بزرگ‌تر از گذشته و شهرفروشی‌هایی فراتر از آنچه که در کلان‌شهرها تاکنون تجربه شده است، خواهد شد. قطعاً پس از این اقدام امکان نفس‌کشیدن در شهرهای بزرگ مشکل‌تر و محیط‌زیست آلوده‌تر، کم‌آبی بیشتر و ترافیک کشنده‌ی کلان‌شهرها سخت‌تر خواهد شد. فاصله‌ی طبقاتی و تقسیم شهر به مناطق فقیر و غنی و بالا و پایین با فاصله‌ی بیشتری صورت خواهد گرفت.^{۱۰۲}

۱۰۱. آرین افخمی، «همه‌چیز درباره‌ی هیئت عالی مولده‌سازی دارایی‌های دولت»، ایستا، ۸ بهمن ۱۴۰۱.

۱۰۲. به نقل از کanal تلگرامی عباس آخوندی.

سیاست خصوصی‌سازی جمهوری اسلامی از ویژگی‌های خاصی برخوردار است: نخست اینکه واگذاری‌ها در بخش صنایع کارخانه‌ای صورت گرفته و بخش‌های امور زیربنایی اقتصاد مانند ارتباطات، انرژی، آب و انحصارات دولتی تا مدت‌ها و نزدیک به بیست سال، خارج از سیاست خصوصی‌سازی باقی ماند؛ دوم اینکه عمدتاً واگذاری مالکیت شرکت‌های دولتی به‌شکلی بوده که مدیریت شرکت از ساختار مدیریت دولتی خارج شده است؛ سوم اینکه واگذاری مالکیت یک بنگاه در چند نوبت طی سال‌های مختلف انجام گرفته است، در حالی‌که در سایر کشورها عموماً واگذاری مالکیت شرکت در یک نوبت انجام می‌پذیرد. به عبارت دیگر، سهام شرکت مورد نظر در یک نوبت جهت فروش به بازار عرضه می‌شود.

در این شیوه‌ی خاص جامعه‌داری، مدیران بنگاه‌ها قادر هستند توزیع اولیه‌ی حقوق مالکیت را زیر نفوذ خود قرار دهند و همه‌ی امور تصمیم‌گیری، تولید و دوام هر امر اجتماعی در دست‌های آنان متمرکز است. حمایت در برابر واردات، یارانه‌های دولتی، وام‌های تقریباً رایگان، معافیت‌های مالیاتی و قدرت لایی‌گری در همه‌ی زمینه‌ها، دولتمردان را در این کشورها به همه‌ی کارهای غیرقابل‌کنترل و غیرپاسخ‌گو تبدیل کرده است که تنها مطیع منویات و منافع شخصی خود هستند.^{۱۰۳} به‌محض اینکه مدیران و دیوان‌سالاران انتسابی مزایای استفاده از هر قانون، حکم اداری، روش تولیدی و به‌طور خلاصه هر امر اجتماعی را کشف می‌کنند با استفاده از قدرت غیرقابل‌کنترل خود در تدوین، دستکاری و تفسیر و تغییر قوانین و کارکردهای اداری و حقوقی، روند امور را به نفع خود تغییر، تعیین و تغییر می‌کنند».

حالا و پس از ۳۴ سال از شروع رسمی و قانونی خصوصی‌سازی و تأکید بر اجرای آن، به نظر می‌رسد هنوز پاسخ روشی درباره‌ی روش اجرای آن وجود ندارد و همچنان همان پرسش‌های اولیه پیش روی مدیریت ارشد و کلان دولت و حاکمیت قرار دارد. هرچند در عمل هر بخشی از دولت و حاکمیت به روش و دیدگاه خود سعی کردنده به آن پرسش‌ها پاسخ دهنده، عده‌ای تلاش کردنده تا مدیران

. ۱۰۳. فدریکو وارس، گذر به بازار و فساد در روسیه، ص ۳۴۳

دولتی را در این میان اولویت بدهند، تعدادی به نظامیان و نهادهای امنیتی و انتظامی تمایل نشان دادند، برخی نهادهای عمومی چون بنیاد مستضعفان، ستاد اجرایی فرمان امام، کمیته‌ی امداد و بنیادها و نهادهای فرهنگی را محق در دریافت این واگذاری‌ها دانستند و برخی هم نیروهای انقلاب و دارای اهلیت را برای دراختیارگرفتن بنگاهها و مؤسسات دولتی اولی تر دانستند. همه‌ی این روش‌ها با آزمون و خطاب عملیاتی شد و سرانجام پدیده‌ای به نام خصوصی در اقتصاد ایران سر بر آورد که امروز تبدیل به یکی از معضلات اقتصاد ایران شده است.

هانا آرنت در جلد سوم کتاب عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توپالیتر می‌نویسد: حاکم توپالیتر مانند فاتحی بیگانه به گنج‌ها و ثروت‌های کشور خود تنها به منزله‌ی منبع غارت می‌نگرد که به او امکان می‌دهد برنامه‌های جنبش برای فتح جهان را به پیش راند. او فقط به همین متهد است و این یعنی هیچ ملت، مردم و سرزمینی این بهره‌کشی چپاولگرانه نظاممند را پایانی نمی‌نهد. این فرایند هیچ درجه‌ی اشباعی نمی‌شناسد، زیرا در اصل می‌تواند به حدی نامتناهی استمرار یابد. بنابراین، حاکم توپالیتر از فاتح بیگانه بدتر است، به گونه‌ای است که انگار از هیچ‌جا نیامده است و کارهای چپاولگرانه و تجاوزگرانه‌اش درنهایت به سود هیچ‌کس نیست...

فساد ساختاری در کشورهایی چون جمهوری اسلامی کل حیات اجتماعی را قبضه کرده و بر آن مسلط شده است. دوگانگی خسته‌کننده، ویرانگر و فاسدکننده زندگی اجتماعی نه فقط طولانی و همگانی شده بلکه به صورت شیوه‌ی رسمی و مسلط زندگی درآمده است. در این شرایط جریان زندگی در قانون‌ها، تبلیغات و احکام رسمی، روزنامه‌های روی دکه‌ها و... در یک طرف و به صورتی جریان دارد و آنچه در عمل روزمره و در تمامی عرصه‌های زندگی و حتی خلوت فردی به طور واقعی اتفاق می‌افتد، یعنی جریان عملی و واقعی تحصیل و پژوهش تا استخدام و انتساب به پست‌های مدیریتی، اداره‌ی یک کارخانه تا تصمیم‌گیری درباره‌ی امور مالیاتی به نحو دیگری و کاملاً متضاد با شق اول جامه‌ی عمل به خود می‌پوشد و اتفاق می‌افتد. زندگی سایه‌ای یعنی بیرون‌کشیدن قانون، تبلیغات و احکام رسمی از عرصه‌ی واقعی زندگی و جدایی افتادن بین زندگی شفاهی و

هنجرهای متدالوں با آنچه در عمل اتفاق می افتاد و وجه اصلی زندگی اجتماعی و شکل اصلی و روزمره‌ی حیات اجتماعی در جمهوری اسلامی به حساب می‌آید. به عبارت دیگر، بین آنچه گفته می‌شود، نوشته می‌شود و پخش می‌گردد با آنچه در عرصه‌ی عملی اتفاق می‌افتد دره‌ی عظیمی از اختلاف و فاصله وجود دارد.

خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی خود را به صورت «غصب انحصاری کل تولید اجتماعی» و «مال خودسازی کلیه‌ی مناصب دخیل در تنظیم و کنترل زندگی» از جانب «خودی‌ها» نشان می‌دهد. این شرایط منجر به تولید، شکل‌گیری و دوام یک رانت همه‌جانبه و ادامه‌دار در دسترسی به منصب اداری، تحصیل، امتیازات اجتماعی، پاداش شغلی و... خارج از مدار رقابت، امتحان و شایستگی حرفه‌ای می‌شود. همچنین منجر به رواج پدیده‌های بیمارگونه‌ای چون آشنازی‌وری، نوچه‌گرایی، سوءتخصیص و انحراف از وظایف رسمی به خاطر منافع فردی، باندی و منزلتی به صورت یک امر عادی و روزمره است؛ اقتصاد فساد در جمهوری اسلامی و نوع خاص برخورد آن با پدیده‌ی خصوصی‌سازی به عنوان نمودی از یک کارکرد اجتماعی ظاهر می‌شود که در آن حاکمیت و جامعه‌داری از صورت امری عمومی و تجلی منافع و مصالح عمومی خارج شده و در خدمت نفع و مصالح فردی، باندی و منزلتی گروه خاصی جایگزین و از محتوا تهی می‌شود. از این‌رو، تمایز و خطکشی بین امر فردی و امر عمومی، منافع فردی و مصالح عمومی دچار ابهام و تناقض است. در این شرایط به کل سلول‌های جامعه به مثابه‌ی گونه‌ای از «دارایی» نگاه می‌کنند که هر فرد بسته به توان و امکانات خود در صدد «غارت» آن به نفع خود برمی‌آید. «سوق غارت» که در این وضعیت ایجاد و عمومی می‌شود سرمنشأً تمامی انگیزه‌های غیراخلاقی و اعمال محیر العقولی است که در پستر جامعه پراکنده و جاری می‌شود و سد نفوذناپذیری در برابر استقرار هرگونه نظم عقلانی و هرگونه نظام هنجرهای مبتنی بر اخلاق و اعتماد عمومی ایجاد می‌کند. از این‌روست که داستان خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی داستان «چگونگی دزدیدن و غارت یک کشور» است.

پیوست‌ها

پیوست اول: «قانون حفاظت و توسعه صنایع ایران»، روزنامه‌ی رسمی، ۱۰ تیر ۱۳۵۸.

پیوست دوم: «متن کامل لایحه‌ی قانونی اجرای سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴»، خبرگزاری فارس، ۱۹ دی ۱۳۸۵.

پیوست سوم: «لایحه‌ی اجرایی سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی»، دنیای اقتصاد، ۱۴ مرداد ۱۳۸۶.

پیوست چهارم: «قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی»، بهمن ۸ ۱۳۸۶.

پیوست پنجم:

وزارت امور اقتصادی و دارایی

معاونت امور بانکی، بیمه و نظارت بر اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی

دبیرخانه شورای عالی اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی
بسمه تعالی

مجموعه اقداماتی که طی نزدیک به سه سال از ابلاغ قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی صورت گرفته است را می‌توان در سه محور؛ اقدامات ناظر بر تکالیف مربوط به تهیه و تصویب مقررات اجرایی قانون، ایجاد ساختارها و نهادهای جدید و اقدامات ناظر بر تکالیف دستگاههای اجرایی طبقه بندی نمود که به‌طور خلاصه به آن‌ها اشاره می‌شود:

محور اول: تهیه و تصویب مقررات اجرایی قانون:

تهیه، تدوین، تصویب و یا ارسال برای تصویب مراجع مربوط از جمله تکالیفی است که به موجب قانون بر عهده وزارت امور اقتصادی و دارایی نهاده شده است که در این ارتباط کلیه تکالیف عملیاتی شده است. اقدامات کلی مربوط به این محور شامل بندهای ذیل است:

الف - مقررات اجرایی مصوب هیئت وزیران:

با توجه به تعدد مقررات اجرایی بر عهده دولت، هیئت وزیران به استناد اصل (۱۳۸) قانون اساسی طی مصوبه‌ای اختیارات خود را برای تصویب آینه‌های اجرایی قانون یادشده، به کارگروهی مركب از هشت نفر از وزرا تفویض نمود. این کارگروه نیز پس از برگزاری جلسات متعدد، از ۲۰ مورد مقررات اجرایی موردنظر قانون، تمامی موارد را تصویب نموده که تاکنون ۱۹ مورد از سوی دولت ابلاغ شده است.

ب - مقررات اجرایی مصوب شورای عالی اجرای سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی:

تصویب تعداد ده (۱۰) مورد مقررات اجرایی بر عهده شورای عالی اجرای سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی بوده که تمام موارد تصویب و ابلاغ شده است. در عین حال شاخص‌های اجرایی تحقق اهداف سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی نیز توسط این شورا تصویب و ابلاغ شده و اقدامات دستگاهها براساس این شاخص‌ها قابل ارزیابی است. علاوه بر موارد فوق سیاست‌ها و خط مشی‌های اجرایی سالانه نیز از سوی شورای مذکور ابلاغ شده و به موجب آن دستگاهها موظف شده‌اند برنامه‌ها و سیاست‌های خود را براساس محورهای مندرج در این تصویب نامه تنظیم نمایند.

شایان ذکر است این دسته از مقررات اجرایی پس از بررسی های دقیق کارشناسی در نشست های متعدد کمیسیون تخصصی شورای عالی اجرای سیاست های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی، به تصویب شورای مذبور رسیده است.

ج- مقررات اجرایی مصوب هیئت واگذاری وزیر امور اقتصادی و دارایی:

هیئت واگذاری به استناد ماده (۳۹) قانون یاد شده با ترکیب اعضای قانونی جدید فعالیت خود را آغاز و در هر هفته یک جلسه برگزار نموده است که نتیجه این جلسات علاوه بر تصمیم گیری در مورد ابعاد مختلف واگذاریها، تصویب و ابلاغ کلیه مصوبات مربوط به هیات مذکور (مشتمل بر ۷ مورد دستورالعمل و ضوابط اجرایی) است. علاوه بر این تعداد براساس حکم ماده (۲۲) قانون وزیر امور اقتصادی و دارایی نیز دستورالعمل استفاده از بانکها و شرکتهاي تأمین سرمایه در تعهد پذیره نویسی سهام را تصویب و برای اجرا ابلاغ نموده است.

د- مقررات تكمیلی:

بخش دیگر از اقدامات، مربوط به تدوین مقررات تكمیلی است که در قانون موردنظر پیش بینی نشده، ولی به طور کلی با هدف تسريع و تسهیل در اجرای قانون سیاست های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی تهیه و به تصویب رسیده اند. این دسته از مقررات شامل موارد زیر هستند:

- تصویب قانون الحق یک تبصره به ماده (۵) قانون درخصوص امکان تأسیس بانک مشترک با سرمایه خارجی

- تصویب قانون توسعه ابزارها و نهادهای مالی

- تصویب و ابلاغ دستورالعمل روش انتخاب مشتریان استراتژیک و احراز و پایش اهلیت مدیریتی

- تصویب و ابلاغ دستورالعمل نحوه نظارت پس از واگذاری- تصویب و ابلاغ دستورالعمل تکمیل شناسایی اقشار باقی مانده مشمول سهام عدالت

- تصویب و ابلاغ آئین نامه سرمایه گذاری خارجی بورس

- تصویب و تجویز امکان واگذاری وظایف دستگاهها در زمینه صدور مجوز

- تصویب و ابلاغ آئین نامه تشکیل مراکز خدمات سرمایه گذاری استانها برای

صدرور مجوز سرمایه‌گذاری.

محور دوم: تشکیل، راهاندازی و استمرار فعالیت نهادهای موضوع قانون: تمامی نهادهای جدید مندرج در قانون تأسیس و راه اندازی شده‌اند و فعالیت قانونی خود را انجام می‌دهند و هم زمان با انجام اقدامات لازم برای تشکیل و راهاندازی نهادهای تکلیف شده، نهادهای دیگری هم برای تسهیل در اجرای قانون به وجود آمده است که کمیسیون تخصصی شورای عالی اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی و ستادهای هماهنگی اجرای اصل (۴۴) در دستگاههای اجرایی بارزترین آن‌ها هستند.

شایان ذکر است کانون شرکت‌های سرمایه‌گذاری سهام عدالت نیز در خداداد ماه سال ۱۳۸۹ با عضویت مدیران عامل و نماینده‌گان شرکت‌های سرمایه‌گذاری ۳۰ استان کشور تشکیل شده و امور سهامداری این شرکت‌ها را انجام می‌دهد.

محور سوم: اقدامات ناظر بر تکالیف دستگاههای اجرایی مهم‌ترین اقداماتی که با محوریت این وزارت صورت گرفته است، به شرح زیراست:

– در اجرای حکم ماده (۸۸) قانون، تاکنون پنج مجموعه مفصل تحت عنوان گزارش عملکرد اجرای قانون سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی تنظیم و به روسای محترم جمهوری اسلامی ایران، مجلس شورای اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت نظام تقدیم شده است.

– تهیه و ابلاغ تکالیف تفصیلی یکایک دستگاههای اجرایی و پیگیری و اخذ گزارش عملکرد شش ماهه توسط این وزارت.

– تصویب برنامه واگذاری سه ماهه شرکتهای قابل واگذاری از سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۰ در هیات واگذاری.

– تهیه قانون توسعه ابزارها و نهادهای مالی بورس و تصویب آن توسط مجلس شورای اسلامی

– کمک به ایجاد نهادهای جدید عمدهاً نهادها و ابزارهای مالی برای توسعه بازار سرمایه و کمک به تقویت و گسترش بخش خصوصی از این طریق مانند راه اندازی فرابورس، مؤسسات تأمین سرمایه و صندوق‌های سرمایه‌گذاری.

- تهیه کتاب راهنمای سرمایه‌گذاری برای عموم متقاضیان و فعالان اقتصادی در مقاطع شش ماهه به صورت نسخ چاپی و الکترونیکی.
- شناسایی چالشهای موجود در فضای کسب و کار از طریق هیئت نظارت بر مقررات زدایی
- انحلال شرکت کارگزاری سهام عدالت و انجام مراحل تصفیه آن و به طور هم زمان تمهید ایجاد کانون شرکتهای سرمایه‌گذاری استانی سهام عدالت در بورس.
- تغییر و اصلاح اساسنامه‌های شرکت‌های دولتی به منظور تسهیل در فرآیند واگذاری آن‌ها از طریق هیأت واگذاری.
- آماده سازی و پی‌گیری پذیرش شرکت‌ها در بورس خصوصاً شرکت‌های صدر اصل ۴۴ قانون اساسی نظری بانک‌ها، بیمه‌ها، مخابرات، شرکت‌های نفتی و پتروشیمی، شرکت‌های فولادی و صنایع مس، قیمت‌گذاری و فراهم کردن تمهیدات واگذاری شرکت‌ها بر اساس مصوبات هیئت واگذاری و انجام بازاریابی و مزایده و عرضه آن‌ها در بورس به شرح گزارش پیوست مربوط به واگذاری‌ها.
- تهیه شاخص‌های پایش و نظارت بر اجرای سیاست‌های کلی اصل (۴۴) مشتمل بر ۴۲ شاخص و در ۴ محور (مدیریت بهینه امور حاکمیتی و تصدی دولت در فعالیت‌های اقتصادی، توسعه و ارتقای توانمندی بخش تعاونی، بستر سازی به منظور حضور کارآمد بخش غیردولتی در فعالیت‌های اقتصادی واگذاری بنگاه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی دولت).
- تهیه و ابلاغ سیاست‌ها و خط مشی‌های سالانه در ۴ محور توانمندسازی بخش خصوصی در فعالیت‌های اقتصادی و رفع موانع، توسعه و ارتقای توانمندی بخش تعاونی، محدود کردن امور تصدی گری‌های دولت در حوزه فعالیت‌های اقتصادی و ارتقای کارآمدی و ساماندهی فعالیت‌های اقتصادی دولت و تکلیف به دستگاه‌ها برای رعایت آن.
- توجه خاص به سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی در تدوین لایحه برنامه پنجم توسعه و درج مواد متعددی در راستای تحقق اهداف این سیاستها در لایحه مذکور.

– تدوین لایحه الحق یک تبصره به ماده (۵) قانون مورد اشاره درخصوص امکان تأسیس بانک مشترک با سرمایه خارجی بدون ضرورت رعایت سقف‌های ماده (۵) قانون مزبور که مراتب به شکل قانون پس از تصویب مجلس شورای اسلامی ابلاغ شد.

– طبقه بندي تمامی فعالیتها و بنگاه‌های اقتصادی در هر یک از سه گروه موضوع ماده (۲) قانون در چارچوب تصویب نامه هیئت وزیران.

– تهییه پیش‌نویس لایحه واگذاری دستگاه‌های بخش سلامت، آموزش، فرهنگ و تحقیقات با همکاری دستگاه‌های مربوط و ارائه برای سیر مراحل تصویب.

– زمینه سازی عضویت و اعمال رأی انتهاهای بازرگانی و صنایع و معادن ایران و تعاون در شوراهای و هیات‌های تصمیم‌گیری نظیر هیات واگذاری، هیات نظارت بر مقررات زدایی.

– نظارت بر حسن اجرای قانون از طریق صدور بخشنامه‌ها، دستورالعمل‌ها و ضوابط اجرایی از جمله ابلاغ بخشنامه‌های اجرای مواد ۶ و ۲۴ قانون توسط وزیر امور اقتصادی و دارایی و همچنین تهییه و ابلاغ چک لیست وظایف دستگاه‌های اجرایی.

– تشکیل ستاد راهبری نحوه اعمال حقوق مالکیت در بنگاه‌ها توسط وزارت امور اقتصادی و دارایی در اجرای ماده ۱۸ قانون و تکالیف قانون بودجه سال ۱۳۸۹ به منظور ساماندهی اداره مجتمع عمومی توسط این وزارت و اعمال حقوق مالکیت مزبور در بنگاه‌های مورد واگذاری.

– اطلاع رسانی عمومی اجرای اصل (۴۴) قانون اساسی از طریق برگزاری سه همایش ملی عملکرد دستگاه‌های اجرایی اطلاع رسانی گسترده و ایجاد پایگاه اطلاع رسانی اصل (۴۴) قانون اساسی به آدرس: <http://asl.mefa.gov.ir>.

– همکاری برای تقویت بخش خصوصی از طریق گشایش خط اعتباری ۹ میلیارد و ۱۰۰ میلیون دلاری در سال ۱۳۸۷ و ۲ میلیارد و ۳۰۰ میلیون یورویی و ۹ میلیارد دلاری به صورت خودگردان و اعطای خط اعتباری ۴ میلیارد دلاری برای بانک‌های ملی ایران – توسعه صادرات ایران – صنعت و معدن و کشاورزی برای حمایت از تولید در سال ۱۳۸۸ از طریق بانک مرکزی.

برنامه‌های کلی پیش رو:

- برنامه‌ریزی و انجام اقدامات لازم به منظور تحقق تکالیف تعیین شده در تصویب نامه سازماندهی فعالیت‌های فرهنگی برای نهادینه نمودن این موضوع در میان دستگاه‌های اجرایی و آحاد جامعه
- شناسایی راه کارهای تقویت و توانمندسازی بخش‌های خصوصی و تعاونی از طرق مختلف و تلاش برای تهیه ساز و کارهای اجرایی لازم نظیر پیشنهاد درج احکام موردنظر در قوانین و مقررات برای توانمندسازی این بخش
- اطلاع رسانی از طریق همایشها، رسانه‌های عمومی، جراید و خبرگزاری‌ها، سایت‌های اینترنتی و سایر روش‌های اطلاع رسانی برای آگاهی بخشیدن به فعالان بخش خصوصی و تعاونی درباره ظرفیت‌ها و فرصت‌های نهفته در سیاست‌های ابلاغی اصل (۴۴) قانون اساسی و معرفی ابعاد جدید قانون
- همکاری در تهیه مصوبات و مقررات اجرایی بخش تعاونی در چارچوب قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل (۴۴) قانون اساسی و همچنین ایجاد نهادهای جدید بخش تعاون با هدف دستیابی به سهم ۲۵ درصدی این بخش در اقتصاد.
- مفاد مواد قانونی مربوط به خصوصی‌سازی در برنامه سوم توسعه ماده ۲ - به منظور کاهش تصدیها و تقویت اعمال حاکمیت و نظارت دولت و فراهم نمودن زمینه توسعه مشارکت مؤثر مردم، بخش خصوصی و بخش تعاونی در اداره امور، تبیین دقیق وظایف واحدهای ملی و استانی در برنامه‌ریزی و اجرا و فراهم نمودن زمینه تحقق مطلوب اهداف برنامه سوم، دولت موظف است در طول سال اول برنامه اصلاحات ساختاری لازم را با رعایت موارد زیر در تشکیلات دولت به عمل آورد:
 - الف - رعایت اصل ارتباط، پیوستگی، همبستگی و تجانس وظایف.
 - ب - تجمعی فرایند انجام هر فعالیت در سازمان واحد و هدف‌گرانمودن فعالیتها.
 - ج - حذف واحدها و سازمانهای غیرضرور و حذف وظایف موازی و مشترک دستگاهها.
- د - رعایت اصل عدم تمرکز در توزیع وظایف ملی و استانی و محدود نمودن وظایف و مأموریتهای واحدهای ملی و ستادی به جنبه‌های اعمال حاکمیت،

سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی کلان و هدایت و نظارت واگذاری امور اجرائی به واحدهای استانی.

هـ - عدم گسترش تشکیلات دولت با تأکید بر کوچک‌سازی دولت از سطح پائین هرم تشکیلات از طریق تجمعی کلیه فعالیتهای مربوط به یک وزارت‌خانه (به جز شرکتهای مستقل) درسازمان استانی واحد.

براساس این ضوابط باید ترتیبی اتخاذ شود که:

۱ - امور انرژی،

۲ - امور کشاورزی، دام، توسعه و عمران روستائی،

۳ - امور صنعت و معدن،

در سه وزارت‌خانه تجمعی شود.

دولت موظف است به منظور تحقق این ماده، عناوین وزارت‌خانه‌ها و سازمانهای مستقل را همراه با حدود مأموریتها و اختیارات هریک از آن‌ها و تبیین اعمال حاکمیت و اعمال تصدی در حیطه فعالیت هر دستگاه و نحوه تحقق آن‌ها همراه با پیش‌بینی زمان‌بندی

مناسب برای تحقق آن در طول سال اول برنامه سوم تنظیم و ظرف یک ماه اقدامات قانونی لازم معمول شود.

ماده ۴ - به منظور ساماندهی و استفاده مطلوب از امکانات شرکتهای دولتی و افزایش بازدهی و بهره‌وری و اداره مطلوب شرکتهایی که ضروری است در بخش دولتی باقی بمانند و نیز فراهم کردن زمینه واگذاری شرکتهایی که ادامه فعالیت آن‌ها در بخش دولتی غیرضروری است به بخش غیردولتی، به دولت اجازه داده می‌شود نسبت به واگذاری، انحلال، ادغام و تجدید سازمان شرکتهای دولتی، اصلاح و تصویب اساسنامه شرکتها، تصویب آیین‌نامه‌های مالی و معاملاتی، تصویب آیین‌نامه‌های استخدامی و بیمه، با رعایت مقررات و قوانین مربوط و جابجایی و انتقال وظایف، نیروی انسانی، سهام و دارائی‌های شرکتهای دولتی و شرکتهای وابسته به آن‌ها با رعایت موارد ذیل اقدام کند:

الف - شرکت‌های دولتی در قالب شرکتهای مادر تخصصی سازماندهی شده و زیر نظر وزارت‌خانه ذی‌ربط در چارچوب اساسنامه مربوط اداره‌می‌شوند.

ب- نصدی و اداره امور شرکتهای دولتی از امر سیاست‌گذاری وزارت‌خانه‌های ذی‌ربط تفکیک می‌گردد وظایف حاکمیتی از شرکتهای دولتی منفک و به وزارت‌خانه‌ها و مؤسسه‌های دولتی ذی‌ربط محول می‌گردد.

تبصره ۱- تشکیل شرکتهای دولتی صرفاً با تصویب مجلس شورای اسلامی مجاز است.

تبصره ۲- مشارکت و سرمایه‌گذاری شرکتهای دولتی به استثنای بانکها، شرکت‌های بیمه و مؤسسه‌های اعتباری در سایر شرکتهای دولتی موضوع این‌ماده مستلزم کسب مجوز از هیئت وزیران است.

تبصره ۳- دولت موظف است کلیه دفاتر و شعبات شرکت‌های دولتی مستقر در خارج از کشور را منحل نماید. موارد ضروری بنا به پیشنهاد وزارت امور اقتصادی و دارائی و سازمان برنامه‌ویودجه و سازمان امور اداری و استخدامی به تصویب شورای عالی اداری خواهد رسید.

تبصره ۴- برای تشخیص ضرورت باقی‌ماندن برخی شرکتهای دولتی در بخش دولتی، این شرکتها باید دارای فعالیت در یکی از دو مورد زیر باشندتا ضرورت ادامه فعالیت با سرمایه دولتی برای آن‌ها ایجاب گردد:

۱- فعالیت‌هایی که بطور طبیعی در آن‌ها انحصار وجود دارد.

۲- فعالیت‌هایی که بخش غیردولتی انگیزه‌ای برای واردشدن به آن فعالیت‌ها ندارد.

ج- شرکت‌های دولتی که با تصویب هیئت وزیران مشمول واگذاری از طریق مزایده یا بورس به بخش غیردولتی می‌شوند از تاریخ تصویب، مشمول مقررات عمومی حاکم بر شرکتهای دولتی نخواهند بود و در چارچوب قانون تجارت اداره می‌شوند.

د- مأموریت کارکنان شرکتهای دولتی و شرکتهای موضوع بند «ج» به وزارت‌خانه‌ها و مؤسسه‌های دولتی در قالب آئین‌نامه‌ای خواهد بود که به تصویب هیئت وزیران خواهد رسید.

هـ- نقل و انتقال سهام در ارتباط با اجرای این ماده (ناشی از ادغام، انحلال و تجدید سازمان) از پرداخت مالیات معاف است.

و- انجام هرگونه فعالیت تجاری و غیر آن که در اساسنامه شرکتهای دولتی پیش‌بینی نشده باشد ممنوع است.

ز- دولت موظف است نسبت به بازنگری مقررات روابط کار اقدام نموده و حداکثر ظرف شش ماه اقدامات قانونی لازم معمول نماید.

ح- آیین‌نامه‌های اجرائی این ماده به پیشنهاد مشترک سازمان برنامه‌ویوچه، سازمان امور اداری و استخدامی کشور وزارت امور اقتصادی و دارائی به تصویب هیئت وزیران خواهد رسید.

ماده ۹- به منظور ارتقای کارآیی و افزایش بهره‌وری منابع مادی و انسانی کشور و کارآمد کردن دولت در عرصه سیاست‌گذاری و توسعه توامندی بخش‌های خصوصی و تعاونی، سهام شرکتهای قابل واگذاری بخش دولتی در شرکتهایی که ادامه فعالیت آن‌ها در بخش دولتی غیر ضروری است، طبق مقررات این قانون با اولویت ایشارگران در شرایط مساوی، به بخش‌های تعاونی و خصوصی فروخته خواهد شد.

ماده ۱۰- در واگذاری سهام موضوع این فصل رعایت موارد ذیل الزامی است:

الف- امر واگذاری درجهٔ تحقیق اهداف برنامه باشد و خود هدف قرار نگیرد.

ب- در چارچوب قانون اساسی صورت پذیرد.

ج- موجب تهدید امنیت ملی و یا تزلزل حاکمیت ارزش‌های اسلامی و انقلابی نگردد.

د- به خدشه‌دار شدن حاکمیت نظام یا تضییع حق مردم و یا ایجاد انحصار نیانجامد.

ه- به استفاده از مدیریت سالم منجر شده و اداره امور را بهبود بخشد.

و- حتی المقدور به توسعه مشارکت عمومی منجر شود.

ماده ۱۱- سهام متعلق به وزارت‌خانه‌ها، مؤسسه‌های دولتی، شرکت‌های دولتی موضوع

ماده ۴ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب ۱۳۶۶.۱.۶ و اصلاحات بعدی و مؤسسه‌های انتفاعی وابسته به دولت و سایر شرکتهایی که بیش از پنجاه درصد (۵۰٪) سرمایه و یا سهام آن‌ها منفرداً یا مشترکاً متعلق به وزارت‌خانه‌ها،

مؤسسات دولتی، شرکت‌های دولتی (به استثنای بانکها و مؤسسات اعتباری و شرکت‌های بیمه) و همچنین سایر شرکت‌های دولتی و مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت که شمول قوانین و مقررات عمومی به آن‌ها مستلزم ذکر نام یا تصریح نام است از جمله شرکت ملی نفت ایران و شرکت‌های تابعه وابسته وزارت نفت و شرکت‌های تابعه آن‌ها، سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران و شرکت‌های تابعه و سازمان صنایع ملی ایران و شرکت‌های تابعه و مرکز تهیه و توزیع کالا، همچنین سهام متعلق به دستگاه‌های فوق الذکر در شرکت‌های غیردولتی و شرکت‌هایی که تابع قانون خاصی باشند، مشمول مقررات این فصل خواهد بود.

تبصره ۱ – سهام متعلق به دستگاه‌های منکور در این ماده که مالکیت آن‌ها به صورت هبه، صلح غیرمعوض یا هرگونه عقد دیگری انجام‌شده نیز مشمول مقررات این فصل می‌شوند.

تبصره ۲ – مشارکت و سرمایه‌گذاری بانکها، شرکت‌های بیمه و مؤسسات اعتباری در شرکت‌ها، از شمول مقررات این فصل مستثنی است.

ماده ۱۲ – به منظور هماهنگی، نظارت و کنترل فرآیند واگذاری و حسن اجرای مقررات این قانون «هیئت عالی واگذاری» به ریاست وزیر امور اقتصادی و دارائی تشکیل می‌گردد. دبیرخانه هیئت در وزارت امور اقتصادی و دارائی مستقر خواهد شد.

ماده ۱۳ – هیئت عالی واگذاری مرکب از هفت نفر به شرح زیر است:

الف – وزیر امور اقتصادی و دارائی (رئيس هیئت)

ب – رئيس سازمان برنامه‌ویودجه

ج – رئيس کل بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

د – وزیر وزارت‌خانه ذی‌ربط

ه – وزیر دادگستری

و – نمایندگان کمیسیون‌های امور اقتصادی و دارائی و تعاون و برنامه‌ویودجه (هر کدام یک نفر) به عنوان ناظر با انتخاب مجلس.

ماده ۱۴ – وظایف و اختیارات هیئت عالی واگذاری به شرح زیر است:

الف – تأیید فهرست اسامی شرکت‌های قابل فروش، انحلال و ادغام، پس از اعلام

اسامی مذبور از سوی وزارت‌خانه ذی‌ربط و یا وزارت امور اقتصادی و دارائی و ارائه آن به هیئت وزیران جهت تصویب، متنضم بـنـامـه زـمانـبـندـی مـورـدنـظر و مشخص، حسب مورد و اعلام روش فروش با توجه به وضعیت بازار.

بـ- تهیه بـنـامـه سـالـانـه فـروـش، انـحـالـل یـا اـدـغـامـ شـرـکـتـهـا در چـارـچـوبـ مـصـوـبـات هـیـئـتـ وزـیرـانـ وـ تـدوـینـ وـ تـبـیـینـ سـیـاسـتـهـا وـ خـطـمـشـیـهـایـ اـجـرـائـیـ لـازـمـ.

جـ- نـظـارـتـ برـ فـرـآـيـدـ وـ اـگـذـارـیـ وـ اـرـائـهـ گـزـارـشـهـایـ نـظـارـتـیـ شـشـ مـاهـ بهـ رـئـیـسـ جـمـهـورـیـ وـ مـجـلـسـ شـورـایـ اـسـلـامـیـ، شـامـلـ تـجـزـیـهـ وـ تـحـلـیـلـهـا، بـرـرسـیـ نـقـاطـ قـوـتـ وـ ضـعـفـ وـ باـزـخـورـدـهـایـ فـرـآـيـدـ وـ رـاـهـکـارـهـایـ پـیـشـبـرـنـدهـ.

دـ- سـازـمـانـدـهـیـ فـعـالـیـهـایـ فـرـهـنـگـیـ تـبـلـیـغـاتـیـ بـرـایـ اـمـرـ وـ اـگـذـارـیـ.

هـ- پـیـشـنـهـادـ آـیـینـ نـامـهـ بـرـقـارـارـیـ نـظـامـ اـقـسـاطـیـ فـروـشـ سـهـامـ درـمـوـارـدـ ضـرـورـیـ بـهـ هـیـأتـ وـ زـیرـانـ.

وـ- اـعـمـالـ شـیـوهـهـایـ قـیـمـتـگـذـارـیـ سـهـامـ، تـخـفـیـفـهـاـ وـ چـگـونـگـیـ پـرـداـختـ قـیـمـتـ توـسـطـ خـرـیدـارـانـ درـ چـارـچـوبـ آـیـینـ نـامـهـ مـصـوـبـ هـیـئـتـ وـ زـیرـانـ.

زـ- تـصـوـبـ دـسـتـورـالـعـلـمـهـایـ مـرـبـوـطـ بـهـ اـولـوـیـتـهـایـ فـروـشـ سـهـامـ شـرـکـتـهـایـ قـابـلـ وـ اـگـذـارـیـ، حـسـبـ پـیـشـنـهـادـ دـبـیـرـخـانـهـ.

حـ- تـصـوـبـ دـسـتـورـالـعـلـمـ مـرـبـوـطـ بـهـ نـحـوـهـ تـنـظـيمـ قـرـارـدـادـهـایـ فـروـشـ سـهـامـ وـ قـرـارـدـادـ وـ اـگـذـارـیـ.

طـ- تـصـوـبـ ضـوـابـطـ مـرـبـوـطـ بـهـ اـخـذـ مـبـلـغـ وـ يـاـ كـالـاـيـ مـوـضـوعـ مـادـهـ (۱۸)ـ اـيـنـ قـانـونـ، بـنـاـ بـهـ پـیـشـنـهـادـ دـبـیـرـخـانـهـ.

ىـ- تـصـوـبـ ضـوـابـطـ، ظـرفـیـتـ وـ اـعـتـبارـ، تعـهـدـ وـ تـضـمـینـ، بـهـ مـنـظـورـ تسـهـیـلـ اـمـرـ اـنـتـخـابـ خـرـیدـارـانـ سـهـامـ، حـسـبـ پـیـشـنـهـادـ دـبـیـرـخـانـهـ.

مـادـهـ ۱۵ـ دـوـلـتـ موـظـفـ استـ بـاـ تـغـيـيرـ اـسـاسـنـامـهـ سـازـمانـ مـالـیـ گـستـرشـ مـالـکـیـتـ واحدـهـایـ تـولـیدـیـ نـسـبـتـ بـهـ تـشـکـیـلـ يـكـ سـازـمانـ خـصـوصـیـ سـازـیـ اـقـدـامـ نـمـایـدـ.

سـهـامـ آـنـ دـسـتـهـ اـزـ شـرـکـتـهـایـ کـهـ توـسـطـ هـیـئـتـ عـالـیـ وـ اـگـذـارـیـ تعـیـینـ تـکـلـیـفـ شـدـهـ وـ رـوـشـ فـروـشـ وـ بـرـنـامـهـ زـمانـبـندـیـ وـ اـگـذـارـیـ آـنـهـاـ مـشـخـصـ شـدـهـاـسـتـ اـزـ طـرفـ شـرـکـتـهـایـ مـادـرـ تـخـصـصـیـ بـهـ مـنـظـورـ طـیـ مـراـحلـ وـ اـگـذـارـیـ بـهـ اـيـنـ سـازـمانـ وـ کـالـتـاـ اـرـائـهـ خـواـهـدـ شـدـ. آـيـینـ نـامـهـ اـجـرـائـیـ اـيـنـ مـادـهـ وـ تـغـيـيرـاتـ اـسـاسـنـامـهـ سـازـمانـ مـذـكـورـ ظـرفـ

حداکثر سه ماه از تاریخ تصویب این قانون با پیشنهاد وزارت امور اقتصادی و دارائی و سازمان برنامه‌ویودجه به تصویب هیئت وزیران خواهد رسید.

ماده ۱۶ - رعایت اولویتهای زیر در شیوه فروش سهام شرکتهای موضوع این قانون الزامی است:

الف - فروش سهام شرکتهای کوچک به کارآفرینان و اشخاصی که از مدیریت توانمند برخوردارند.

ب - فروش سهام شرکتهای متوسط حسب مورد، به گروهها، تعاونی‌ها و تشکلهای تخصصی - تجاری.

ج - فروش سهام شرکتهای بزرگ با حفظ سهام کنترل کننده مدیریت، به عموم مردم.

تبصره - اعطای سهام ترجیحی با اولویت به کارگران و کارکنان همان واحد مد نظر قرار می‌گیرد. ایثارگران و سایر کارگران و کارکنان دولت در شرایط مساوی از اولویت برخوردارند. آئین‌نامه اجرائی این ماده به پیشنهاد هیئت عالی واگذاری به تصویب هیئت وزیران خواهد رسید.

ماده ۱۷ - دستورالعمل نحوه تنظیم قراردادهای فروش سهام، واگذاری مدیریت و اجاره و چگونگی فسخ قراردادها به تصویب «هیأت عالی واگذاری» می‌رسد. هیئت مزبور باید در دستورالعمل مذکور نکات زیر را مورد توجه قرار دهد:

الف - تعیین میزان تعهدات خریدار در مورد اشتغال، برنامه تولید، تعهد سرمایه‌گذاری جدید، اقدامات خاص به منظور حفظ محیط زیست، اجتناب از برخی اقدامات محدودکننده تجاری و نظایر آن.

ب - نحوه اعمال تخفیفهای متقابل در قیمت سهام از طرف دولت در مقابل تعهدات خریداران با توجه به آئین‌نامه موضوع بند "و" (ماده ۱۴) این قانون.

ج - محاسبه تأثیر تعهدات مالیاتی در قیمت فروش سهام.

د - تعیین شرایط فسخ قرارداد در متن قرارداد، برای طرفین.

ه - محاسبه تأثیر ضوابط، ظرفیت و اعتبار و تعهد و تضمین در امر انتخاب خریداران.

ماده ۱۸ - دولت می‌تواند با رعایت اصول چهل و سوم (۴۳) و چهل و چهارم

(۴۴) قانون اساسی، شرکت‌های صنعتی یا کشاورزی یا خدماتی و امثال آنها و اموالی را که بصورت اموال عمومی در اختیار دارد، در قبال دریافت وجه نقد و یا کالا با حفظ سایر حقوق مالکیت و با رعایت موارد زیر به صورت اجاره از طریق مزایده در اختیار شرکت‌های تعاونی و یا بخش خصوصی قرار دهد:

الف - طبق قرارداد بابت استهلاک یا بازسازی یا نگهداری یا توسعه شرکتها موصوف سالانه مبلغی نقد و یا کالا دریافت کند.

ب - به هنگام واگذاری شرکتها فوق یا سایر امکانات موضوع این ماده، مقرراتی را به عنوان شرایط الزامی، مقرر دارد و طرف قرارداد را به رعایت سیاست‌های دولت در قیمت‌گذاری و برنامه‌ریزی تولید و توزیع و تأمین منافع عمومی ملزم کند.

ج - واگذاری مدیریت شرکتهای دولتی به بخش‌های غیردولتی به شرطی مجاز است که شخص حقیقی یا حقوقی که مدیریت را به عهده گرفته است، انجام کار را خود در طول مدت قرارداد عهده‌دار بوده و به شرکتها و اشخاص دیگری منتقل ننماید. متخلفین به سلب امتیاز واگذاری و محکومیت تصرف در اموال عمومی مجازات می‌شوند.

د - در واگذاری شرکتهای فوق یا سایر امکانات موضوع این ماده، چنانچه کارکنان واجد شرایط شرکتها مذکور مبادرت به تشکیل شرکت تعاونی نمایند، تعاونی کارکنان شرکت ذی‌ربط در اولویت خواهد بود.

تبصره - نحوه تعیین مبلغ نقد و یا کالای موضوع این ماده طبق ضوابطی خواهد بود که توسط «هیأت عالی واگذاری» تصویب و ابلاغ خواهد شد.

ماده ۱۹ - درآمدهای ناشی از فروش سهام شرکتها، فروش دارائیها، اجاره شرکتها و کلیه قراردادهای موضوع این فصل در دوره مالی موردنظر پس ازواریز به خزانه به صورت زیر هزینه می‌شود:

الف - پنجاه درصد (۵۰٪) با اولویت پرداخت بدھی شرکت قبل فروش به منظور اصلاح ساختار شرکتها در حال فروش و بهسازی و آماده‌سازی شرکتها برای فروش و توسعه صنعتی به حساب شرکتها مادر ذی‌ربط.

ب - چهل و هشت درصد (۴۸٪) برای تقویت خزانه کشور.

ج - دو درصد (٪۲) جهت هزینه‌های بسیج.

ماده ۲۰ - رسیدگی، اظهارنظر و اتخاذ تصمیم در مورد شکایت اشخاص حقیقی و حقوقی از هریک از تصمیم‌ها در امر واگذاری درصلاحیت هیأت‌داوری است و این موضوع در قراردادهای تنظیمی واگذاری سهام قید می‌شود و به امضای طرفین قرارداد می‌رسد.

ماده ۲۱ - هیئت داوری موضوع ماده (۲۰) این قانون مرکب از هفت نفر بشرح زیر است:

۱ - پنج نفر از متخصصان امور اقتصادی، مالی، بازارگانی، فنی و حقوقی، به پیشنهاد مشترک وزیر امور اقتصادی و دارائی، وزیر دادگستری و رئیس سازمان برنامه‌ویودجه و تصویب هیئت وزیران برای مدت شش سال.

۲ - رئیس اتاق تعاون.

۳ - رئیس اتاق بازارگانی و صنایع و معادن جمهوری اسلامی ایران.
این هیئت در مورد شکایات و اختلافات مربوط به واگذاری، رسیدگی و تصمیم‌گیری خواهد کرد. نحوه تشکیل جلسات هیئت و چگونگی اتخاذ تصمیم آن براساس آئین‌نامه‌ای است که به تصویب هیئت وزیران خواهد رسید.

ماده ۲۲ - جلسات هیئت داوری با حضور حداقل پنج نفر از اعضاء رسمیت خواهد یافت و تصمیم‌های آن با رأی اکثریت اعضای حاضر در جلسه‌دارای اعتبار قانونی است (نظر اقلیت نیز باید در صورت مجلس قید و به امضاء برسد).

ماده ۲۳ - رأی هیئت داوری پس از ده روز از تاریخ ابلاغ به طرفین، قطعی و لازم‌الجراست و چنانچه طی مدت مذکور و پس از آنقضاء مدت مذکور صرفاً در صورت وجود عذر موجه برای تأخیر یکی از طرفین نسبت به رأی صادره اعتراض داشته باشد باید اعتراض خود را کتابی به دادگاهی کهصلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد تقدیم نماید. شعبه خاصی که توسط رئیس قوه قضائیه تعیین خواهد شد خارج از نوبت به اعتراض رسیدگی و رأی مقتضی صادر می‌نماید. رأی صادره قطعی و لازم‌الجراست.

ماده ۲۴ - دولت مکلف است مسؤولیت مدنی، محکومیت جزائی مالی و قابل خرید، محکومیت به جبران ضرر و زیان ناشی از جرم و هر محکومیت قابل خرید

دیگر مسؤولان و مجریان امر واگذاری را درقبال خطاهای غیرعمدی آنان به مناسبت واگذاری، چه به عنوان مسؤولیت جمعی و چه به عنوان مسؤولیت انفرادی، به هزینه خود به گونه‌ای بیمه کند که بیمه‌گر کلیه هزینه‌ها و مخارجی را که هر یک از مسؤولان و مجریان امر واگذاری، تحت هر یک از عنایوین موصوف فوق ملزم به پرداخت آن می‌شوند، بپردازد.

ماده ۲۵ – پرداخت هرگونه غرامت، خسارت و نظایر آن که مربوط به دوران پیش از فروش سهام شرکتهای ملی یا مصادره شده به بخش خصوصی یا تعاونی است، از تاریخ فروش سهام بر عهده شرکت مادر خواهد بود.

تبصره – تأديه سایر بدهیهای شرکت مورد واگذاری، به عهده خود شرکت است.

ماده ۲۶ – سهامی که در اجرای این قانون فروخته می‌شود و یا بین دستگاههای اجرائی نقل و انتقال می‌یابد از شمول مالیات نقل و انتقال معاف است. همچنین پرداخت مالیات عملکرد شرکتهای فروخته شده که صدرصد (۱۰۰٪) سهام آن‌ها متعلق به دولت (اعم از وزارت‌خانه‌ها و مؤسسات دولتی) و شرکتهای دولتی است تا پایان سال مالی قبل از فروش، اعم از قطعی شده یا قطعی نشده به عهده دولت یا دستگاه اجرائی واگذار نده حسب مورداست.

ماده ۲۷ – آن دسته از کارکنان شرکتهای دولتی که از نظر مقررات بازنیستگی تابع صندوقهای خاص بازنیستگی وابسته به وزارت‌خانه‌ها و مؤسسات و شرکتهای دولتی هستند و ارتباط استخدامی آن‌ها با دستگاه اجرائی ذیریط، در اجرای سیاست‌های فروش سهام، قطع می‌گردد، می‌توانند در صورت ادامه استغال در واحدهای فروخته شده به بخش خصوصی یا تعاونی و رعایت ضوابط پرداخت حق بیمه مقرر به تفکیک سهم بیمه شده و کارفرما، همچنان تابع مقررات صندوق بازنیستگی مربوط باشند.

تبصره – کلیه قوانین و مقررات مربوط به کسر حق بیمه و اختیارات سازمان تأمین اجتماعی در امر دریافت حق بیمه و اخذ جرائم ناشی از دیرکرد پرداخت حق بیمه، از جمله مواد (۴۹) و (۵۰) قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ نسبت به افراد و صندوقهای فوق نافذ خواهد بود.

Aasoo Books

How to Steal a Country
Genealogy of Privatization in the Islamic Republic
Bahman Ahmadi Amouee
Cover by Keyvan Mahjoor

Taslimi Foundation Publications
First edition: 2023

Taslimi Foundation
1805 Colorado Ave, Santa Monica
Santa Monica, CA 90404-3411, USA

Copyright: @ 2023 by aaSoo



How to Steal a Country

Genealogy of Privatization in the Islamic Republic

Bahman Ahmadi Amouee

بخش عمده و اصلی روند خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی را باید از زبان دست‌اندرکاران این فرایند ۳۵ ساله شنید، فرایندی که به صورت مکتوب در جایی ضبط و ثبت نشده است.

برای درک بهتر تاریخ‌نامه این روند و نوشتمن داستان آن، به جز مراجعه به اطلاعات و ارقام کتابخانه‌ای، لازم بود با این افراد گفت‌وگو کنم و با به‌چالش‌کشیدن آنها در این گفت‌وگوها به پاسخ درخوری دست یابم. برای ترسیم این روند با دوازده نفر از دست‌اندرکاران و افراد مرتبط با موضوع بیش از ۳۵ ساعت گفت‌وگو کردم. حاصل کار کتابی است که در دست دارید.

آکو

